

وصیت در ولایت

پاسخی بر کتاب «وصیت در امامت» نوشته محمد شهبازیان

از مخالفان دعوت سید احمد الحسن

به قلم:

منتظر

نام کتاب	وصیت در ولایت
نویسنده	منتظر
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۳ ش
نوبت ویرایش	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱ (و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است).

از جمله سخنان بیهوده، جدل اهل باطل با اهل حق و القای شبهه‌ها بر ضد دعوت‌های پیامبران و اوصیاست.^۲

۱. لقمان، ۶.

۲. سید احمدالحسن، پاسخ‌های روشنگرانه، ج ۶، س ۵۲۷.

فهرست

- پیشگفتار..... ۸
- اشکالاتی در مقدمه کتاب..... ۱۵
- «دور» در کلام محمد شهبازیان..... ۱۵
- وصیت مختوم به مهر راه اثبات امامت نیست..... ۱۷
- ناتوانی نویسنده در تمییز وصیت در زمان حضور و غیبت..... ۱۸
- وصیت مکتوب و نازل شده از آسمان..... ۲۱
- محتوای وصیت نازل شده از آسمان و تعداد اوصیای پیامبر ﷺ..... ۲۴
- عدد مفهوم ندارد..... ۲۷
- سخن شیخ صدوق مبنی بر منحصر نبودن اوصیای پیامبر ﷺ در دوازده نفر..... ۲۸
- توضیح سید مرتضی در خصوص دوازده امامی بودن و تعداد جانشینان پیامبر ﷺ..... ۳۰
- لوح حضرت فاطمه (ع)..... ۳۲
- ذکر برخی از روایاتی که بر سیزده وصی اشاره دارد..... ۳۳
- وصیت آشکار..... ۳۷
- آخرین وصیت مکتوب و آشکار پیامبر ﷺ و روز نگارش آن..... ۳۹
- دو روایت از کتاب سلیم بن قیس هلالی در باب وصیت پیامبر ﷺ..... ۴۲
- نگارش وصیت پیامبر ﷺ در پنجشنبه یا شب وفات؟..... ۴۹
- چگونگی به کارگیری وصیت در شناخت مدعیان..... ۵۳
- تأثیر وصیت در نقد فرقه‌های گذشته..... ۶۴
- روایت شیخ طوسی از وصیت شب وفات پیامبر ﷺ و بررسی آن..... ۶۵
- ادعای ضعف سندی روایت وصیت..... ۶۷
- پذیرش یا رد متن توسط شیخ طوسی..... ۶۹

- تواتر یا عدم تواتر روایت وصیت شیخ طوسی ۷۷
- تواتر فقره آخر حدیث وصیت ۷۹
- فرزندداشتن امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت ۸۷
- علت تأکید بر تواتر حدیث وصیت ۹۰
- دیدگاه شیخ طوسی درباره تواتر روایت وصیت ۹۱
- تعارض با مبانی شیعه ۹۲
- تعارض درونی متن وصیت ۹۵
- عدم استناد به وصیت شب وفات پیش از احتجاج سید احمد الحسن ۹۸
- معنای عاصم از گمراهی بودن وصیت ۹۸
- معنای عاصم از گمراهی بودن قرآن ۱۰۳
- کافی نبودن سفارش‌هایی مثل واقعه غدیر ۱۰۹
- عدم استناد شیخیه به وصیت منقول شیخ طوسی ۱۱۴
- عدم استناد علیرضا پیغان به وصیت منقول شیخ طوسی ۱۲۰
- بررسی آیات ۴۴ تا ۴۶ سوره الحاقه ۱۳۱
- معنای «بتر» در روایت امام صادق علیه السلام ۱۳۹
- احتجاج امام رضا علیه السلام با علمای یهود و نصارا ۱۴۱
- ویژگی‌های نص و معرفی نامه ۱۴۲
- ویژگی اول نص: عدم علم تفصیلی مردم به جزئیات ۱۴۲
- پیچیدگی نص قائم علیه السلام ۱۴۸
- ویژگی دوم نص: تطبیق اوصاف بر مدعی ۱۵۰
- ویژگی سوم نص: عدم امکان ادعای مدعیان کذاب به نص ۱۵۰
- ویژگی چهارم نص: توصیف شده به بازدارنده از گمراهی ۱۵۳
- مناظره دیگر امام رضا علیه السلام در مرو ۱۵۵
- پیچیدگی نص حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ۱۵۹
- مهدی اول، فرزند با واسطه یا مستقیم امام مهدی علیه السلام? ۱۶۳

۱۶۸.....	بررسی روایتِ تفسیر عیاشی
۱۷۱.....	سخن پایانی نویسنده
۱۷۳.....	سخن پایانی

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين الائمة و
المهديين و سلم تسليماً كثيراً

پیشگفتار

ارادهٔ خداوند متعال در زمین به این تعلق گرفت که جانشینی برای خود در زمین قرار دهد؛ به صورتی که اولین انسانی که روح بلند انسانی در او نهاده شد همو خلیفهٔ الهی بود تا همهٔ انسان‌ها همراه پیامبری باشند که از طریق وحی با خداوند تعالی در ارتباط است.

این ارادهٔ الهی در زمین باعث شد تا همواره انسان‌های پاک و خالصی از سمت خداوند انتخاب شوند تا امر هدایت مردم را بر عهده بگیرند؛ تاجایی که تاریخ، تعداد زیادی از فرستادگان الهی را به مردم معرفی کرده است. از سوی دیگر طبیعت انسانی به دنبال بعضی خواسته‌های نفسانی لذت‌بخش، هر راهی را برای شیطنت و ارضای هواهای نفسانی به خدمت گرفته است. از این میان کسانی تحت‌تأثیر نفس اماره و شیاطین خارجی سعی فراوان کردند تا خود را در جایگاه انبیای الهی و خلفای صادق قرار دهند تا بتوانند ریاست دنیایی و اخروی مردم را به دست آورند و از این راه، نفس سرکش خود را در شهرت‌طلبی و ریاست‌طلبی ارضا کنند. به همین سبب شاهدیم که پایه‌پای انبیا و حجج الهی، مدعیان دروغینی نیز وجود داشتند و بسیاری از مردم را فریفته و آن‌ها را گمراه ساخته‌اند.

وجود این مدعیان دروغین نه تنها باعث گمراهی مردم می‌شد، بلکه مهم‌تر اینکه کار را برای مدعیان صادق بسیار سخت می‌کرد. همیشه انبیای الهی در زمان ظهور و بعثتشان با این مشکل مواجه بودند که چگونه مردم را متوجه صدق کلامشان کنند و امرشان را از

مدعیان دروغین جدا سازند. اگرچه انبیای الهی و مدعیان صادق، ادله و قوانین تام و کاملی با خود داشتند که حجت را بر همگان تمام می‌کرد، اما ترس از وجود مدعیان دروغین و ترس از دام آنها که منجر می‌شد تا زحمات دین‌داری آنان به هدر رود، ذهنشان را بسته و عقل‌ها را خاموش و گوش‌ها را کر و چشم‌ها را بسته نگه می‌داشت؛ از این رو انبیای الهی همیشه با کلماتی مشابه یکدیگر مواجه می‌شدند: دروغ‌گو و کذاب، مجنون و دیوانه، ساحر، کاهن، جن‌زده، طالب ریاست و ...

وجود این ترس در مؤمنین امری طبیعی است تا حواسشان را بیشتر جمع کنند و در دام این شیادان نیفتند و دینشان را تباه نکنند؛ اما این ترس نباید باعث شود تبدیل به یک انسان کور و کر شوند که هیچ حرفی را نشنوند و بررسی نکنند و درباره کلام دیگران و مدعیان، تعقل منصفانه نکنند؛ چون جهنم در دو سمت این راه وجود دارد و شخص نباید از آن طرف بام بیفتد؛ و چه بسا این‌گونه است که نتیجه انکار و توجه نکردن به مدعیان صادق نه تنها دینشان را حفظ نمی‌کند، بلکه از آنها دشمنانی برای حجت‌های الهی می‌سازد که با ندای «الله اکبر» سر پیامبران را بریده و قصد قربت می‌کنند؛ نوح پیامبر را با تمسخرشان آزار داده و ابراهیم خلیل را وارد آتش می‌کنند، شبیه عیسی را به صلیب کشیده و با پیامبر خاتم به جنگ بر می‌خیزند و در نهایت شقاوت، فرزند رسول خدا ﷺ را خارجی می‌نامند و سرش را بر نیزه می‌کنند.

اگر در سیره انبیای الهی و دین مبین اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) دقت کنیم می‌بینیم که سعی و توانشان بر این بوده است که مبادا مردم به حجت‌های الهی ایمان نیاورند یا به تمسخر آنها پردازند:

- ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱ (افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد، مگر اینکه او را استهزا می‌کردند).

- ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱ (و مردی از دورترین نقطه شهر با شتاب فرارسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید. از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت‌یافته‌اند).

- ﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وُلْدَهُ إِلَّا خَسَارًا﴾^۲ (نوح گفت: پروردگارا! آنها مرا نافرمانی کردند و از کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیان کاری بر آنها نیفزوده است).

با این اوصاف و سفارش‌ها، عاقلانه به نظر نمی‌رسد که انسان مؤمن برای خلاصی از دام شیادان دروغ‌گو، توجهی به کلام حق مدعیان صادق نکند یا بدون بررسی سعی کند با شبهه‌های بی‌ارزش عذری برای ایمان نیاوردن خود بتراشد. بر مؤمن حق‌جو لازم است در همه احوال خود را آماده کلام حق کند و هر زمانی که حجت الهی با دلیل و نص معتبر ظاهر شد کلامش را منصفانه بررسی کند و به او ایمان آورد و حقیقت سجده بر آدم (ع) را محقق سازد؛ نه اینکه به دین قبلی و موروثی خود چنگ زند تا خودبه‌خود امر برایش واضح شود. در غیر این صورت این شخص دچار دُغم و رفتار متعصبانه غیرمنطقی شده است.

آنچه در این بین بیشتر مردم را از سمت‌وسوی کلام حق انبیا و مدعیان صادق دور می‌کند و آنها را می‌ترساند، خطابه‌ها و شبهاتی سست و بی‌ارزش است که از سوی علما و مدعیان دین بر مردم بینوا و جاهل و غافل عرضه می‌شود؛ به‌گونه‌ای که امر را چنان می‌کند که در تأیید یا تکذیب مدعی مجبور شوند کورکورانه از آنان تقلید کنند و حقیقت علمی آن سخنان و ضعف آن شبهات بر مردم پوشیده بماند.

۱. یس، ۲۰ و ۲۱.

۲. نوح، ۲۱.

در غالب اوقات، علمای دین چنان جایگاهی بین مردم پیدا می‌کنند که رهایی از آن برایشان سخت است و در نتیجه، عکس‌العمل‌های آنها در مواجهه با مدعیان به‌گونه‌ای است که خطری آن جایگاه را تهدید نکند؛ البته همیشه با ظهور حجت خدا و خلیفه الهی این جایگاه به خطر می‌افتد؛ چون علما مجبورند تمام سعی و تلاش سال‌های متمادی خویش را نادیده انگارند و همه امور دینی و دنیوی را به خلیفه معصوم الهی واگذار کنند. گاهی اوقات شخصی در لباس دین سال‌ها متحمل زحمت می‌شود که شاید بتواند چند سال اندکی از پایان عمر خویش را بر کرسی فقاقت و مرجعیت تکیه بزند و البته در همه این سال‌ها او خود را فریب می‌داده است و گمان می‌کرده که برای خدا خالصانه تلاش می‌کند:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱ (بگو آیا شما را از زیان‌کارترین مردم در اعمالشان خبر دهیم؟ آنها کسانی هستند که سعیشان در زندگی دنیا تباه و گم شده است و خود گمان می‌کنند که کار نیکی انجام می‌دهند).

شیطان چنان درون قلبش لانه کرده است که گاهی خودش نیز خودش را طلبکار خدا می‌داند و گمان می‌کند که راه حق با او شناخته می‌شود؛ و بیچاره‌تر از آنها مردمی‌اند که بر آنها تکیه و امر دین و دنیایشان را به آنها واگذار کرده‌اند؛ غافل از اینکه این‌گونه نیست که هرکس خدا را قبول داشته باشد و برایش سینه بزند، خدا نیز او را قبول داشته باشد.

این نکته و این رهنمی درباره مسائل مهدوی و مدعیان امر مهدویت نیز به عیان مشهود است. اگر در مقدمات کتبی که توسط متخصصان مهدویت در مواجهه با مدعیان مهدویت نوشته شده است دقت داشته باشید، می‌بینید که آنها کلامشان را با این مسئله شروع کرده‌اند که مدعیان دروغین فراوانی وجود دارند و مبادا به دامشان بیفتید و بر مردم است که از علما تقلید کنند و در امور دین به آنها مراجعه کنند. سپس چند نمونه از مدعیان کذاب

را ذکر می‌کنند تا خواننده را کاملاً با خود همراه سازند و او را بترسانند و در نهایت بدون دقت کافی و عالمانه و بلکه با تقلید کورکورانه کلامشان را در رد این مدعی بپذیرد؛ تاجایی که کلام و نوشته‌های شخص مدعی (فارغ از صادق یا کذاب بودن آن مدعی) را نه تنها بررسی نکند، بلکه آن را جزو علوم ضالّه بداند و توجه به آن را حرام شرعی تلقی کند.

مؤمنان باید متوجه این نکته باشند که بررسی کلام مدعی و اطلاع از صحت و وسقم آن بر همه لازم است؛ زیرا تقلید در عقاید جایز نیست و بر همگان واجب است در انتظار حجت موعود باشند و هنگام ظهورش او را بپذیرند و با علم و آگاهی به او ایمان بیاورند؛ بنابراین از باب مقدمه واجب^۱ نیز بر همگان ضروری است تا در این مسائل به دقت تحقیق و بررسی کنند، و بدا به حال کسانی که خود را بالاتر از این می‌دانند که حتی چیزی در این زمینه بشنوند:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲ (پس بندگان مرا بشارت ده؛ همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندان‌اند).

وجود مدعیان کذاب امری طبیعی است؛ اما هیچ ربطی به دعوت حق انبیا و حجج الهی ندارد؛ بلکه تاریخ نشان داده است که مدعیان صادق، امرشان را در بین همین مدعیان کذاب بر مردم عرضه می‌کردند؛ یعنی مدعیان صادق الهی صبر نمی‌کردند تا زمانی برسد که مدعی کذابی وجود نداشته باشد یا برهه‌ای برسد که امکان ظهور مدعی کذاب در آن نباشد که البته چنین برهه‌ای وجود ندارد. هوای نفس در هر زمان به فرماندهی ابلیس آماده ظهور است و بلکه این ظهور در برهه‌هایی که امر ظهور انبیای الهی در آن وعده داده

۱. در صورتی که امری واجب و ضروری باشد، مقدمات آن امر نیز به حکم عقل واجب خواهد شد. در نتیجه اگر بر انسان واجب است تا از فرستادگان خدا تبعیت کند، تحقیق و بررسی در امر مدعیان نیز لازم و ضروری خواهد بود.

شده است بیشتر نیز خواهد بود؛ لذا از نگاه علمی و منطقی، وجود مدعیان کذاب نباید مانع بررسی و تحقیق ما در امر حجت‌های الهی شود؛ بلکه انسان منتظر و مطیع در میان همه این‌ها دنبال گم‌شده خویش می‌گردد تا مبدا ظهور کرده باشد و دستش از دامن وی کوتاه باشد. این مضمون همان دعاهایی است که صبح و شام بر زبان داشتیم:

(اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الذَّائِبِينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَيْهِ إِزَاتِهِ)^۱ (پروردگارا مرا از انصار و یاوران و مدافعان (مهدی) قرار بده و از کسانی که در انجام حوائجش سرعت می‌گیرند و پشتیبان وی هستند و در ارادت به وی از دیگران سبقت می‌گیرند).

این فقرات شریف اشاره می‌کند که چه بسا صاحب‌الامر (عجله) در وقت ظهورشان غریب واقع شوند و نیاز است برای یاری وی و اینکه جزو ارادتمندان و انصار آن حضرت باشیم و اینکه از دیگران برای ایمان به وی و کمک به آن حضرت و انجام حوائجش سبقت بگیریم، دعا کنیم تا توفیق الهی نصیبمان شود؛ نه اینکه با خیالی خوش و آسوده به زندگی خویش بپردازیم و هم‌اکنون که بیش از هر زمان دیگری رایحه خوش ظهورشان به مشام منتظران و مشتاقان می‌رسد با شبهه‌های سست با حجت خدا مقابله کنیم و او را تکذیب و تمسخر کرده و تاریخ مردمان عصر ظهور انبیا را تکرار کنیم.

پس عقل و منطق و انصاف حکم می‌کند کسانی که در مخالفت با دعوت یمانی قلم‌فرسایی می‌کنند، از عوام‌فریبی پرهیزند و این نکته را نیز متذکر شوند که در کنار تمام مدعیان دروغینی که وجود داشته یا دارند، مدعیان صادق و انبیا و حجج الهی نیز وجود داشتند و آنها نیز خود را به مردم معرفی کرده و البته با تمسخر و انکار آنها مواجه شدند؛ از آدم ابوالبشر تا نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و شعیب و صالح و لوط و الیاس و شیث و

یحیی و یعقوب و یوسف (علیهم السلام) و ... و تا پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و ائمه بزرگوار (علیهم السلام) از نسل ایشان. همه این بزرگواران آمدند، اما به تصریح قرآن مورد تمسخر و استهزا قرار گرفتند.^۱

کتاب پیش رو تلاشی است از یک بنده ناچیز که هدایتش را مدیون سید احمدالحسن است. این نوشته در پاسخ به کتاب وصیت در امامت، نوشته محمد شهبازیان به نگارش درآمده است.

سابقه نویسنده کتاب در لجاجت و کینه‌توزی سازمان یافته با دعوت یمانی، امری پنهان نیست. هر از چندگاهی با پیدا کردن اشکالی که روی آن به خوبی فکر و دقت منصفانه نکرده است، هیاهو کرده و قصد ایجاد خدشه بر دعوت یمانی را دارد؛ غافل از اینکه در بسیاری از مسائل با ندانم کاری، به اصل مبانی شیعه لطمه وارد می کند.

محمد شهبازیان در این کتاب سعی کرده است با ارائه اقسام وصیت و چگونگی و جایگاه آن در امر امامت، استدلال سید احمدالحسن به وصیت نقل شده از شیخ طوسی را باطل کند. بنده تلاش نمودم تا قدم به قدم با کلماتش همراه شوم و اشتباهات و نادرستی نظراتش را تبیین کنم. خوانندگان محترم، بعد از مقایسه این اثر با کتاب محمد شهبازیان عمق اشتباه او را دریافته و خواهند دید شبهات او بر دعوت یمانی وارد نبوده.

اشکالاتی در مقدمه کتاب

از همان ابتدا سخنان نویسنده را در مقدمه کتابش بررسی می‌کنیم تا اشتباهات او را از شروع کلماتش متذکر شویم:

«دور» در کلام محمد شهبازیان

وی در ابتدای کتاب خویش در مقدمه می‌نویسد: «با توجه به روایات ائمه علیهم‌السلام، وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یکی از راه‌های اثبات امامت می‌باشد... همچنین وصیت مورد استفاده در اثبات امامت به دو قسم مکتوب و آشکار در روایات تقسیم شده است.»

در این کلام که پایه اصلی مطالب کتابش را تشکیل می‌دهد یک اشکال اساسی وجود دارد. در علم منطق، اصطلاحی وجود دارد به نام «دور»؛ یعنی مثلاً اثبات «الف» متوقف بر «ب» است، درحالی‌که اثبات ب بر خود الف متوقف است. باطل بودن استدلالی که در آن «دور» پیش آید واضح است. در نگاه نویسنده، آنچه باعث شده تا وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم موجب اثبات امامت ائمه علیهم‌السلام شود، روایات و کلام خود ائمه علیهم‌السلام است. مگر می‌شود برای اثبات امامت کسی به کلام خودش استناد کرد؟

دلالتِ وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر امامت و خلافت ائمه علیهم‌السلام، به‌خاطر روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیست؛ بلکه این دلالت طبیعتاً به حکم عقل برقرار است. عقل و عرف و سیره عقلا می‌گویند که اگر کسی خودش بر جانشینی شخص دیگری وصیت کرد و او را به‌عنوان جانشین و وصی خویش معرفی کرد سخنش حجت است و کلامش تمام و پذیرفتنی است؛ در نتیجه

اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای اثبات امامت خویش به وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استناد کند، نه به خاطر این است که چون علی (علیه السلام) است، بلکه به خاطر یک استدلالی عقلی و منطقی است که در نزد همه پذیرفتنی است و آن اینکه پیامبر تنها کسی است که می تواند جانشین خودش را تنصیب و معرفی کند و کلامش از نظر عقلی، عرفی، حقوقی و شرعی نافذ و پذیرفتنی است. همچنین وقتی امامت و خلافت علی (علیه السلام) اثبات شود، کلام ایشان به هنگام وفاتشان نیز دلالت تمام بر امامت و خلافت شخص بعدی دارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در هنگام وفاتشان به تمامی اوصیا و ائمه (علیهم السلام) وصیت و اشاره کردند و امامان نیز یکی پس از دیگری طبق همین عهد و وصیت بر امام بعدی وصیت می کردند؛ اما مردم و شیعیان، وصی و جانشین امام قبل را از طریق وصیت امام قبل می شناختند و از این طریق آگاه می شدند که در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نام چه کسی ذکر شده است:

«عَمْرُو بْنُ الْأَشْعَثِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ أَتَرُونَ الْمُوصِيَّ مِنَّا يُوصِي إِلَيَّ مِنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَ لَكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رَجُلٌ فَرَجُلٌ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَيَّ صَاحِبِهِ.»^۱ عمرو بن اشعث می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «آیا گمان می کنید که وصیت کننده ای از ما به هرکسی که بخواهد وصیت می کند؟ قسم به خدا این گونه نیست؛ ولیکن این طبق وصیتی از رسول خداست که به مردی و سپس مرد دیگر وصیت می شود تا به صاحبش منتهی شود.»

وصیت مختوم به مهر راه اثبات امامت نیست

نویسنده در ادامه یکی از راه‌های اثبات امامت را وصیت مکتوب و مختوم به مهر معرفی می‌کند که این سخن نیز غلط است. وصیت مختوم نازل شده از آسمان برای اثبات خلافت هیچ امامی استفاده نشد؛ چون مردم این وصیت را ندیده بودند و شناختی نسبت به آن نداشتند تا بخواهد دلیلی برای اثبات امامی از ائمه علیهم‌السلام باشد؛ به بیان دیگر، مُعَرَّف باید اجلی و روشن‌تر از مُعَرَّف باشد؛ یعنی اگر بخواهیم امر مجهولی را توسط چیز دیگری معلوم و مشخص کنیم باید از چیزی استفاده کنیم که حداقل، مفهومش روشن‌تر از آن امر مجهول باشد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ‌گاه به مردم سفارش نکردند که برای شناخت جانشینانش به وصیت سر به مهر مراجعه کنند؛ بلکه این وصیت صرفاً برای آگاهی خودِ امام از وظایف و احوال روزگار خودش بوده است؛ همان‌طور که در روایات به آن اشاره شده است و هر امامی در زمان خویش یکی از این مهرها را گشوده و نسبت به حوادث روزگار خویش مطلع می‌شده است؛ و ما برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر بعضی از روایاتی که در کتاب مورد بحث آمده است خودداری می‌کنیم.

جدای از این، همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، نمی‌توان به‌صراحت دربارهٔ این وصیت و ماهیت و چیستی آن سخن گفت؛ زیرا توضیح این وصیت در روایات به وصیتی نازل شده از سمت جبرائیل و آسمان، و مختوم به مهرهایی از طلا که آتش به آن کارساز نیست، شاید به‌معنای آنچه ما از ظاهر این کلمات می‌شناسیم نباشد و این کلمات اشاره و کنایه به معانی ملکوتی و خاص دارد که خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام از آن آگاه بودند. گویی محمد شهبازیان همراه و هم‌راز پیامبر بوده و در زمان نزول این وصیت، شاهد ماهیت آن بوده است و قفلی از قفل‌ها را به او داده‌اند تا با دست خویش آن را لمس کند! این‌گونه سخن گفتن دربارهٔ جایگاه وصیت مختوم و رمزآلود آسمانی، دست‌کم هیچ کمکی به مسئله امام‌شناسی نمی‌کند و عاقلانه به نظر نمی‌رسد.

ناتوانی نویسنده در تمییز وصیت در زمان حضور و غیبت

یکی دیگر از اشکالات اساسی کتاب پیش‌رو این است که نویسنده نتوانسته میان کاربرد وصیت در زمان غیبت (که محل گفت‌وگوی ماست) و کاربرد آن در زمان حضور معصوم قبلی تمییز دهد. این از آن جهت اهمیت دارد که نویسنده در این کتاب درصدد نقد دیدگاه سید احمدالحسن در استدلال به وصیت رسول خدا ﷺ است؛ اما از استدلال ائمه (علیهم السلام) یکی پس از دیگری به وصیت و سفارش مستقیم امام قبل صحبت می‌کند؛ بنابراین، نویسنده به مخاطب القا می‌کند که سید احمدالحسن خواسته به همان راه‌روشی که ائمه (علیهم السلام) در اثبات خویش طی کرده‌اند متوسل شود. لذا برای کتاب خویش عنوان «وصیت در امامت» را برگزیده و صحبت از اثبات امامت دوازده امام کرده است، بدون اینکه به جایگاه وصیت در اثبات وصایت و رسالت انبیای الهی پس از زمان فترت اشاره کند:

«عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدِكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُ وَلَدِكَ فَقَالَ لَا قُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص يُعْثُ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ.»^۱

«شعیب بن ابی حمزه گفت: بر ابوعبداللّه امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و به او گفتم: شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: خیر. پس گفتم: فرزندت؟ فرمود: خیر. گفتم: فرزند فرزندت؟ فرمود: خیر. گفتم: پس او کیست؟ فرمود: آن کسی که زمین را از عدل پر می‌کند همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است، (ظهور می‌کند) در زمانی از فترت امامان همان‌طور که رسول خدا ﷺ مبعوث شد در زمانی از فترت رسولان.»

پیامبر اکرم ﷺ به گونه‌ای بر وصیت انبیای گذشته استدلال و استناد می‌کند که این گونه استناد در استدلال امامت ائمه علیهم السلام دیده نمی‌شود و راه این دو متفاوت است و هر کدام نیاز به شرح و تبیین جداگانه‌ای دارد. درست است که خلافت و وصایت تمامی حجت‌های الهی توسط نصّ تشخیصی و وصیت خلفای سابق محقق می‌شود و در این باره اختلافی بین هیچ‌یک از حجت‌های الهی نیست؛ اما در چگونگی این نصّ و وصیت کمی تفاوت وجود دارد که اگر آن را به خوبی در نظر نگیریم به بی‌راهه می‌رویم و شبهات بیهوده پیش می‌کشیم؛ لذا محمد شهبازیان برای اقتناع مخاطب و دوری محققین از کلام حق یمانی درباره راه شناخت حجت‌های الهی پس از زمان فترت، دعوت یمانی و احتجاج سید احمد الحسن به وصیت پیامبر ﷺ را تشبیه به احتجاج ائمه علیهم السلام کرده است. با اینکه می‌داند راه شناخت نبوت شیث نبی توسط وصیت حضرت آدم با راه شناخت حضرت نوح به وصیت حضرت آدم متفاوت است. هر عاقلی می‌داند که یوشع بن نون علیهم السلام در استدلال به وصیت حضرت موسی علیهم السلام راه متفاوتی با استدلال حضرت عیسی علیهم السلام به وصیت موسی علیهم السلام طی کرده است. هر انسان منصفی می‌داند که شمعون علیهم السلام راهی متفاوت از حضرت محمد ﷺ در استدلال به وصیت عیسی علیهم السلام طی کرده است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَوْصَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ أَوْصَى يُوشَعَ بْنُ نُونٍ إِلَى وَدِّ هَارُونَ وَ لَمْ يُوصِ إِلَى وَدِّهِ وَ لَا إِلَى وَدِّ مُوسَى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَهُ الْخِيَرَةُ يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِمَّنْ يَشَاءُ وَ بَشَّرَ مُوسَى وَ يُوشَعَ بِالْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَسِيحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمَسِيحُ لَهُمْ إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ مِنْ وَدِّ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»^۱ امام صادق علیهم السلام فرمود: «موسی علیهم السلام به یوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون نیز به پسر هارون وصیت کرد و او به پسر خودش و پسر موسی بن عمران وصیت نکرد؛ زیرا خداوند تعالی اختیار این امر را دارد و هر کس را که بخواهد انتخاب می‌کند. همچنین موسی و یوشع

به مسیح (ع) بشارت دادند. پس زمانی که خداوند مسیح را مبعوث کرد، مسیح به مردم گفت [بشارت داد و وصیت کرد] پس از من پیامبری خواهد آمد که نامش احمد است از فرزندان اسماعیل (ع).

آری، پیامبران الهی غیر از اینکه وصی و جانشینِ بلافصل خویش را به صورت مستقیم تعیین می‌کردند و نسبت به وصی خویش شاهدانی می‌گرفتند، بشارت‌ها و اوصافی نیز برای پیامبری باقی می‌گذاشتند که در آینده ظهور خواهد کرد تا از این طریق بتواند حقانیت خویش را اثبات کند. حضرت آدم فرزندش هبّه‌الله (شیت) را وصی خود قرار داد و به او وصیت کرد و در ضمنِ وصیت، به آمدن نوح بشارت داد و اوصافش را یادآور شد. همچنین نوح به فرزندش سام وصیت کرد و او را به‌عنوان وصی بعد از خودش انتخاب کرد و در عین حال از آمدن هود خبر داد. حضرت یوسف (ع) در هنگام وفاتش به ببرز بن لاوی وصیت می‌کند و در ضمن آن به آمدن موسی بن عمران بشارت می‌دهد. حضرت موسی (ع)، یوشع بن نون را وصی و جانشین خویش قرار داد و در ضمن این وصیت به آمدن مسیح (ع) بشارت داد؛ و حضرت مسیح (ع)، شمعون بن حمون را وصی و جانشین خویش قرار داد و در ضمن آن نصوصی برای محمد (ص) به جا گذاشت و از آمدن ایشان خبر داد؛ و محمد (ص)، علی (ع) را وصی خویش قرار داد و در ضمن آن به آمدن مهدی (ع) بشارت داد و اوصافش را متذکر شد.

آنچه برای یک مدعی مهم است تا بتواند ادعای خلافت و ولایت الهی خویش را اثبات کند و خودش را از مدعیان دروغین جدا کند همین نصوص و اشاراتی است که از حجت‌های گذشته باقی می‌ماند؛ یعنی پیش از آنکه از مدعی ولایت درخواست معجزه کنیم باید ببینیم اصلاً فرستادگان خدا معرفی‌اش کرده‌اند؟ آیا حجت‌های الهی به شخصیتِ ادعا شده توسط آن مدعی و به اسم و خصوصیات ایشان اشاره کرده‌اند یا خیر؟ اگر جواب منفی باشد و چنین جایگاه و شخصیتی را بشارت نداده باشند، مسئله از اساس ناشی از فریب یا توهم است.

لذا نویسنده در انتهای مقدمه خویش می‌نویسد: «در این رساله تلاش نموده‌ایم تا پس از تحلیل معنای وصیت، اثبات نماییم که گزارش شیخ طوسی هیچ‌کدام از اقسام وصیت مکتوب و یا آشکار نبوده است.»

او تلاش کرده تا آنچه را شیخ طوسی از وصیت شب وفات پیامبر ﷺ نقل کرده است در قالب یکی از وصیت‌های مکتوب (مختوم به مهری که از آسمان نازل شده است) و آشکار قرار دهد؛ دو شکل وصیتی که او برای اثبات امامت ائمه علیهم‌السلام در نظر گرفته، و سعی کرده است تا استدلال سید احمدالحسن به وصیت پیامبر ﷺ را از این دو حالت خارج بداند. او بدون اینکه مفهوم واقعی وصیت آشکار را بفهمد، استدلال یمانیون را از این امر جدا دانسته است. عجیب‌تر اینکه مسئولین پژوهشگاه بین‌المللی «المصطفی» نیز ندانسته و نفهمیده با طرح ایشان در معیارهای تشخیص حجت‌های الهی از مدعیان دروغین موافقت کرده‌اند تا «کوری عصاکش کور دگر شود!»

لازم به ذکر است که ما در اینجا درصدد نقد یکایک کلمات و جملات اشتباه نویسنده نیستیم؛ بلکه سعی کردیم مباحث اصلی و اساسی را مخصوصاً در بخش مربوط به نقد دعوت یمانی متعرض شویم؛ لذا چشم‌پوشی ما از بسیاری گفته‌های او به معنای صحت و سلامت کلماتش نیست.

وصیت مکتوب و نازل شده از آسمان

نویسنده بحث را وارد وصیت مختوم به مهر می‌کند که از آسمان نازل شده است و درباره آن توضیحاتی می‌دهد. او در صفحه ۲۴ می‌گوید: «ظاهراً حضرت مهدی علیهم‌السلام در زمان ظهور همین مکتوب را در اختیار گرفته و مواردی را از آن قرائت می‌نماید و در موردی نیز برای احتجاج، آن را به فردی نشان داده و از این طریق وی هدایت می‌شود.»

آیا محمد شهبازیان گمان می‌کند امام مهدی (علیه السلام) برای هدایت عده‌ای، همان وصیتِ مختوم و مکتوب را از زیر قبا درآورده و به مردم نشان می‌دهد تا آنها به حقانیتش پی ببرند؟ چگونه آن عده و جماعت (که به ادعای این مدعی شک دارند و هنوز باور ندارند که این شخص همان مهدی موعود است) مطمئن شوند که این برگه و نوشته همان وصیتی است که از اهل بیت (علیهم السلام) به یادگار مانده است؟ چگونه این نوشته بر حقانیت امام مهدی (علیه السلام) دلالت دارد؟ کدامیک از امامان معصوم (علیهم السلام) برای اثبات حقانیت خویش این وصیت را به مردم عرضه کرده است که امام مهدی (علیه السلام) دومین آنها باشد؟ اگر این وصیت، قابلیت اثبات و اجرا برای امام مهدی (علیه السلام) را دارد، پس چرا آن حضرت برای اثبات حقانیت خویش آن را تنها به یک نفر نشان می‌دهد؟

در پاسخ باید گفت که در روایتِ مذکور که در پاورقی کتاب نیز آورده شده است به‌صراحت صحبت از وصیتِ مختوم به مُهر نیست؛ بلکه به‌طور کلی سخن از وصیت رسول خداست که سائلی سؤال می‌کند آیا از وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شاهدهی داری (أ فبعهد من رسول الله أم بماذا)؟ و امام در جواب پاسخ می‌دهد که بله، همراه من وصیتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و آن را برایش قرائت می‌کند (ای والله ان معی عهداً من رسول الله هات لی فیأتیة بها فیقرؤه العهد من رسول الله).^۱ این سؤال و جواب در روایت اشاره به همان چیزی دارد که یمانیون بیان می‌کنند و آن اینکه مدعی صادق و مهدی باید نصی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشته باشد که این نصّ مخصوص طبق بعضی از روایات، وصیت رسول خداست. در نتیجه سید احمدالحسن مصداق این روایت است که برخلاف تمام مدعیان دروغین مهدویت با وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر مردم احتجاج کرده است و همین وصیت و نصّ، وجه تمایز ایشان از مدعیان دروغین مهدویت است (همان‌طور که سائل در این روایت از مدعی امر مهدویت طلب وصیتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌کند که این اشاره به نصّ قائم دارد).

جناب شهبازیان در صفحه ۲۶ اعتراف می‌کند که این وصیت مکتوب و مختوم به مهر به درد احتجاج در اثبات امر امامت نمی‌خورد و ائمه علیهم‌السلام هیچ‌گاه برای اثبات امر ولایت خودشان آن را به کسی نشان ندادند؛ چون بیم آن می‌رفت که این وصیت به دست سارقان و نااهلان از حکومت و سلاطین جور برسد؛ همان‌طور که در روایت صفحه بعد بدان اشاره کرده است. آری به‌درستی که وصیت مادی و سلاح مادی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمی‌تواند راه خوبی برای اثبات امامت و علامتی برای ایشان باشد. وصیت و سلاحی که هم قابلیت شناسایی و اطمینان ندارد و هم اگر قابل شناسایی بود قابل از بین رفتن و دزدیدن و سرقت بود و در آن صورت ائمه علیهم‌السلام دستشان از علامت امامت خالی می‌بود؛ همان‌طور که در نقلی وارد شده است که عبدالملک مروان قصد داشت تا سلاح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از امام سجاده علیه‌السلام به زور بگیرد.^۱

اکنون این سؤال پیش می‌آید که نویسنده چرا صحبت از وصیت مختوم آسمانی کرده است؟ و چرا آن را جزو دلایل اثبات امامت شمرده است؟ او بسیاری از اوراق این کتاب را به توضیح این وصیت پرداخته تا شاید بتواند اثبات کند که وصیت آشکار که دلیل حقانیت ائمه علیهم‌السلام است طبق هرآنچه در وصیت مختوم به مهر نازل شده است، نوشته و ثبت شده است و چون در وصیت آسمانی نام دوازده امام آمده است پس نقل شیخ طوسی معتبر نیست.

اضطراب کلمات نویسنده و نامشخص بودن اهداف وی در کتاب آن قدر مشهود است که او دوازده صفحه از کتاب کوچکش را اختصاص داده است به این سؤال که زمان نزول وصیت مختوم به مهر کی بوده است؟ او با طرح مبانی رجالی و صحبت زیاد صرفاً درصدد فهم زمان نزول وصیت مختوم است؛ بدون اینکه نتیجه این مسئله به‌خوبی در نوشته‌اش

مشهود باشد. در انتها نیز ناتوانایی خویش در جمع روایات را نشان داده و بحث زمان نزول را بدون نتیجه رها کرده است؛ به صورتی که خواننده نمی‌تواند هدف نویسنده را درک کند.

محتوای وصیت نازل شده از آسمان و تعداد اوصیای

پیامبر ﷺ

در صفحه ۴۰ می‌نویسد: «آنچه در تمامی منابع ذکر گردیده و به‌عنوان یکی از عقاید شیعه پذیرفتنی است این که نام ائمه دوازده‌گانه به‌عنوان اوصیای حضرت محمد ﷺ در این مکتوب ذکر شده و جز دوازده خاتم و صحیفه، صحیفه و خاتمی نازل نشده است. این مهم قرینه‌ای بر انحصار اوصیای حضرت محمد ﷺ در عدد دوازده بوده و نام هیچ فرد دیگری در کنار ائمه دوازده‌گانه قرار نگرفته است.»

تعجب می‌کنم از کسانی که عمری را در حوزه علمی گذرانده‌اند و دوره‌های متعدد از منطق و اصول را سپری کرده‌اند، اما به وقت استفاده از آنچه آموزش دیده‌اند طور دیگری برخورد می‌کنند؛ گویا این دروس را آموزش ندیده‌اند! زمانی که صحبت از انحصار ائمه ﷺ در دوازده معصوم می‌شود، باید دلیلی بر انحصار ارائه داد. صرف اینکه در روایاتی نام دوازده امام ذکر شده است به‌معنای عدم وجود حجتی یا حجت‌هایی معصوم پس از دوازده امام نیست.

استدلال محمد شهبازیان این‌گونه است: چون در روایات مربوط به وصیت نازل شده از آسمان نام دوازده امام ذکر شده است و اینکه در آنجا سخن از وجود دوازده مَهر است، پس اگر قرار باشد کسانی غیر از این دوازده نفر به‌عنوان وصی و حجتی از حجت‌های الهی جانشین پیامبر ﷺ باشند، باید نامشان در وصیت نازل شده از آسمان ذکر می‌شد و چون در

روایات رسیده این اسامی نقل نشده است، پس اساساً اشخاص دیگری به غیر از دوازده نفر وجود ندارند و نخواهند آمد.

اشتباه سهوی یا عمدی نویسنده در این استدلال این است که ذکر دوازده نفر به معنای نفی غیر ایشان نیست. در منطق، اصطلاحی است که می‌گوید: «اثبات شیء نفی ماعداه نمی‌کند»، یعنی اثبات مسئله‌ای به معنای نفی غیر آن نیست. به اصطلاح معروف دیگری «چون که صد آید نود هم پیش ماست»؛ یعنی می‌توان از اثبات صد به اثبات نود رسید؛ اما از اثبات نود نمی‌توان صد را اثبات کرد. در نتیجه اگر در روایاتی ذکر کرده‌اند که دوازده مهر به نام دوازده امام وجود دارد، به معنای این نخواهد بود که مهرهای دیگری به نام حجت‌های دیگر در اصل وصیت نازل شده از آسمان وجود ندارد.

مغالطه‌ای که نویسنده به کار برده این است که بین اصل وصیت نازل شده از آسمان و روایاتی که مضمون وصیت نازل شده را نقل می‌کنند تفاوت قائل نشده است. درست است که نام همه اوصیا و جانشینان پیامبر ﷺ در اصل وصیت نازل شده وجود دارد، اما به این معنا نیست که وقتی پیامبر و ائمه (علیهم‌السلام) درباره مضمون وصیت نازل شده سخن می‌گویند همه آنچه را در آن است بیان کرده باشند. اگر ایشان (علیهم‌السلام) درباره دوازده مهر و دوازده امام از جانشینان پیامبر ﷺ سخن گفته‌اند به معنای رد و انکار مهدیین پس از دوازده امام نیست. به روایت زیر دقت کنید:

معاذ بن کثیر از امام صادق (علیه‌السلام) نقل کرده که آن حضرت فرمود: «وصیت از آسمان بر رسول خدا ﷺ به صورت نوشته سربه‌مهر نازل شد و هیچ نامه سربه‌مهری جز وصیت بر آن حضرت نازل نشد؛ پس جبرائیل گفت: ای محمد، این وصیت تو در میان امت توست راجع به اهل بیت؛ پس رسول خدا ﷺ پرسید: ای جبرائیل کدام اهل بیتم؟ جواب داد: بزرگوارشان پیش خدا و فرزندان او تا وارث علم نبوت تو پیش از ابراهیم باشد؛ و بر آن وصیت چندین مهر بود، پس علی (علیه‌السلام) مهر اول را گشود و آنچه بدان مأمور بود انجام داد. پس از او حسن (علیه‌السلام) مهر دوم را گشود و آنچه بدان مأمور بود انجام داد. سپس حسین (علیه‌السلام) مهر سوم

را گشود و در آن چنین یافت که پیکار کن و بکش و کشته شو، و همراه با گروهی برای شهادت به درآی؛ برای آنان جز به همراهی تو شهادتی نخواهد بود. پس آن حضرت چنان کرد. سپس آن را به علی بن الحسین (علیه السلام) رد کرد و درگذشت و علی بن الحسین (علیه السلام) مهر چهارم را گشود و در آن چنین یافت که سر به زیر افکن و خاموش باش، زیرا چهره علم در حجاب رفته است؛ سپس آن را به محمد بن علی (علیه السلام) رد کرد و درگذشت، و او خاتم پنجم را گشود و در آن یافت که کتاب خدای تعالی را تفسیر و پدر خود را تصدیق کن و فرزند خود را وارث این علم گردان و به سازندگی امت پرداز و حق را درحال نگرانی و ایمنی بگو و جز از خدا از هیچ کس ترس. او نیز چنین کرد، سپس آن را به کسی که پس از او بود سپرد. « معاذ بن کثیر گوید: من به او عرض کردم: و اکنون تو همانی؟ آن حضرت فرمود: «تو را با این سخن چه کار؟ غیر از اینکه بروی ای معاذ و آن را از من بازگو کنی. بله، من همانم.» تا آنجا که آن حضرت دوازده نام را برای من برشمرد و سپس سکوت فرمود، من پرسیدم: بعد از آن چه کسی؟ آن حضرت فرمود: «**برای تو همین کافی است.**»: (...حَتَّىٰ عَدَدَ عَلِيٍّ اِثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ ثُمَّ مَنْ فَقَالَ حَسْبُكَ).^۱

در این روایت دقیقاً به آنچه مدنظرمان است خواهیم رسید؛ با اینکه حضرت برای معاذ بن کثیر دوازده نام را بیان کرده است، او باز سؤال می‌کند که پس از آنها چه کسانی هستند؟ این نشان می‌دهد که معاذ بن کثیر همچون محمد شهبازیان این چنین برداشت نکرده که دوازده اسم به معنای انحصار جانشینان پیامبر در این تعداد است! امام در پاسخ چنین فرمودند که برای تو همین مقدار کافی است؛ یعنی آنچه مردم اکنون باید بدانند نام این دوازده نفر است و بس؛ نه از این جهت که نام دیگری وجود ندارد؛ که اگر چنین بود با عبارات دیگری بیان می‌کرد؛ مثلاً می‌فرمود: شخص دیگری نیست. علت این پنهان کاری درباره مهدیین در مواضع زیادی از بیانات و کتب انصار امام مهدی (علیه السلام) تبیین شده است که امر مهدیین از اسرار الهی و اهل بیت (علیهم السلام) بوده که نباید مکرراً فاش می‌شد.

عدد مفهوم ندارد

در کتب اصولی به صراحت گفته شده است که عدد مفهوم ندارد؛ اما اینجا نویسنده این مبانی را نادیده گرفته تا کلامش را به ظاهر درست و منطقی جلوه دهد. اگر او کتاب اصول الفقه محمدرضا مظفر را به خوبی آموخته بود، و سخن مراجع تقلیدش در اهمیت و حجیت اصول فقه را باور داشت، چنین خطایی نمی‌کرد. مرحوم مظفر در این کتابش در بحث مفهوم عدد می‌نویسد:

«شکی نیست که محدود ساختن موضوع به يك عدد خاص، دلالت بر انتفاء حکم در غیر آن تعداد نمی‌کند و لذا اگر گفته شود «سه روز از هر ماه را روزه بگیر» دلالت بر این نمی‌کند که روزه غیر سه روز، استحباب ندارد و لذا با دلیلی که دالّ بر استحباب روزهٔ ایام دیگر ماه باشد، تعارضی ندارد. آری، اگر حکم، مثلاً وجوب باشد و مشخص کردن عدد برای بیان حد اعلاّی واجب باشد، بلاشبهه دلالت می‌کند که بیش از آن عدد، واجب نیست؛ مثل دلالت دلیلی که روزهٔ سی روز ماه رمضان را واجب می‌کند و اما این دلالت از جهت خصوصیت مورد است نه از جهت اصل تحدید عددی، تا اینکه بگوییم خود مفهوم عدد، دارای مفهوم است (چون گفته‌اند روزهٔ واجب حداکثر سی روز است، مفهوم دارد نه اینکه نفس عدد، مفهوم داشته باشد)؛ پس حق این است که تحدید عددی، مفهوم ندارد.»

آری، اگر در روایاتی صحبت از دوازده نفر از جانشینان پیامبر ﷺ بود، این به معنای انحصار در این تعداد نیست و تعارضی با روایات متعدد و متواتر مهدیین ندارد. بنابراین محمد شهبازیان بهتر بود به جای گرفتن مفهوم از عدد دوازده، به دنبال فهم روایات متعدد مهدیین و ذریهٔ قائم باشد تا بتواند بفهمد که روایتِ وصیتی که شیخ طوسی نقل کرده است تعارضی با روایات وصیت نازل شده از آسمان ندارد، بلکه از قضا این یگانه وصیت‌نامهٔ مکتوب به جامانده از رسول الله ﷺ تنها راه جمع بین اخبار مربوط به اوصیای پیامبر ﷺ است!

امثال نویسنده گمان می‌کنند که با اصرار بر عدد دوازده و القای غیرمنطقی به مردم دربارهٔ انحصار اوصیای پیامبر (ص) در دوازده امام، خدمت بزرگی به مذهب حق تشیع کرده‌اند؛ غافل از اینکه این کار صرفاً یک لجاجت کودکانه و متعصبانه‌ای است که پیش از آن نیز در اندیشهٔ بت‌پرستان سابقه داشته است. این جماعت گمان می‌کنند که اگر تعداد اوصیای پیامبر از دوازده به سیزده و بیشتر برسد آسمان به زمین می‌آید و مذهب حق اثنا عشری لطمه می‌بیند.

سخن شیخ صدوق مبنی بر منحصر نبودن اوصیای

پیامبر (ص) در دوازده نفر

شیخ صدوق در پاسخ شبهه‌ای از زیدیه سخن متینی می‌گوید. زیدیه که تنها به چهار امام اعتقاد دارند، در اشکال به مذهب دوازده‌امامی می‌گویند این اشکال بر امامیه وارد است که قائل به دوازده امام‌اند و بس، و از طرفی می‌گویند زمین تا قیامت از حجت خالی نیست؛ درحالی که از این دوازده امام، یازده نفرشان از دنیا رفتند و تنها یک نفر باقی مانده است (که نمی‌تواند حجت تا روز قیامت باشد). شیخ صدوق در پاسخ آنها می‌گوید:

«فیقال لهم إن عدد الأئمة (ص) اثنا عشر و الثاني عشر هو الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً ثم يكون بعده ما يذكره من كون إمام بعده أو قيام القيامة و لنا مستعبدین في ذلك إلا بالإقرار باثني عشر إماماً و اعتقاد كون ما يذكره الثاني عشر بعده»^۱ در جواب اشکال آنها (زیدیه) گفته می‌شود که تعداد ائمه (ص) دوازده نفر است که دوازدهمین آنها همان کسی است که زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد و سپس بعد از ایشان هرچه خودشان بفرمایند خواهد بود؛ اینکه امامی بعد از ایشان خواهد بود یا اینکه قیامت برپا شود. و ما در

این زمینه تکلیفی نداریم، مگر اینکه به دوازده نفر اقرار کنیم و به هر آنچه امام دوازدهم در زمان ظهورشان دربارهٔ حوادث بعد از خودشان بفرماید اعتقاد داشته باشیم.

به وضوح می بینید که شیخ صدوق دربارهٔ اینکه آیا ائمهٔ دیگری بعد از امام زمان خواهند بود یا نه، سخن قطعی نمی گوید و آن را به زمان ظهور و آینده حواله می دهد و این را مخالف با مذهب امامیه نمی داند و تأکید می کند که ما مکلف هستیم به اینکه فعلاً به دوازده نفر اقرار کنیم و بعداً اگر مشخص شد کسان دیگری نیز هستند به آن ها نیز معتقد باشیم. شیخ صدوق برای این سخنش به دو روایت استناد می کند:

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْدَاثِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ قَالَ يَا ابْنَ الْحَارِثِ ذَلِكَ شَيْءٌ ذَكَرَهُ مَوْكُولٌ إِلَيْهِ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ إِلَّا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (عليه السلام)»^۱ عبدالله بن حارث می گوید به علی (علیه السلام) عرض کردم یا امیرالمؤمنین، مرا از حوادث بعد از قائمتان آگاه کنید. امام علی (علیه السلام) در جواب فرمودند: «ای پسر حارث، این مطلب، چیزی است که ذکرش به خود قائم واکذار شده است و همانا رسول خدا ﷺ از من پیمان گرفت که دربارهٔ این مطلب به کسی چیزی نگویم مگر به حسن و حسین (علیه السلام)».

۲. «عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَمْرَ الدَّجَالِ وَ يَقُولُ فِي آخِرِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهْدَ إِلَيَّ حَبِيبِي ﷺ أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عِتْرَتِي...»^۲ نزال بن سبره از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حدیثی که در آن دربارهٔ دجال سخن می گفت- روایت کرده است که امام علی (علیه السلام) در انتهای کلامش فرمود: «از من دربارهٔ حوادث بعد از آن سؤال نکنید؛ زیرا دوست و برادرم، پیامبر، از من پیمان گرفت که کسی را از آن آگاه نکنم مگر عترتم را.»

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۷۷.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۷۸.

جالب اینجاست که شیخ صدوق در ادامه، خطاب به زیدیه می‌گوید که شما با این همه روایت از پیامبر که دربارهٔ دوازده امام وارد شده است چه کار می‌کنید؟ اگر بگویید پیامبر این‌ها را نفرموده است، پس چگونه کلام کسانی را که دربارهٔ حدیث غدیر می‌گویند پیامبر نفرمود رد می‌کنید؟

در اینجا نیز ما به شما مخاطبین عزیز می‌گوییم که روایات متعدد دربارهٔ مهدیین و ذریهٔ قائم را چگونه انکار می‌کنید؟ آیا حدیث وصیت را اهل بیت (ع) نفرمودند؟ اگر این‌ها را به راحتی انکار می‌کنید، پس چرا بین خودتان و کسانی مثل زیدیه و واقفیه تفاوت قائلید؟

توضیح سید مرتضی در خصوص دوازده امامی بودن و

تعداد جانشینان پیامبر (ص)

سید مرتضی علم‌الهدی نیز دقیقاً پا در جای پای شیخ صدوق گذاشته و وجود ائمه بعد از امام زمان (عج) را انکار نکرده است و این امر را محتمل می‌داند و اگر زمانی مشخص شود که ائمه دیگری نیز وجود دارند، دلیل بر ابطال عقیدهٔ شیعهٔ امامیه نیست؛ زیرا دوازده امامی بودن ما یعنی اقرار و اثبات این دوازده بزرگوار، نه اینکه بگوییم بعد از این‌ها کسانی نیستند:

«إنا لا نقطع علی مصادفة خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن علیه السلام زوال التکلیف، بل يجوز أن يبقى العالم بعده زمانا كثيرا، ولا يجوز خلو الزمان بعده من الأئمة، ويجوز أن يكون بعده عدة أئمة يقومون بحفظ الدين ومصالح اهله، وليس يضرنا ذلك في ما سلكتناه من طرق الإمامة، لأن الذي كلفنا إياه وتعبدنا منه أن نعلم إمامة هؤلاء الاثني عشر، ونبينه بيانا شافيا، إذ هو موضع الخلاف والحاجة، ولا يخرجنا هذا القول من التسمية بالاثني عشرية، لأن هذا الأسم عندنا يطلق على من يثبت إمامة اثني عشر اماما، وقد أثبتنا

نحن، ولا موافق لنا في هذا المذهب، فَأَنْفَرْنَا نَحْنُ بِهَذَا الاسْمِ دُونَ غَيْرِنَا.»^۱ «ما یقین نداریم که با مرگ امام زمان محمد بن الحسن علیه السلام تکلیف برداشته شود؛ بلکه جایز است که عالم بعد از ایشان زمان زیادی باقی باشد و از طرفی در این صورت جایز نیست زمین از امام بعد از ایشان خالی باشد، و جایز است بعد از امام زمان علیه السلام تعداد دیگری از ائمه و پیشوایان وجود داشته باشند که برای حفظ دین و مصالح آن قیام کنند؛ و این حرف و عقیده، مخالف با مسلک امامیه نیست؛ زیرا ما مکلف و متعبد به این هستیم که به دوازده امام، علم و ایمان داشته باشیم که این را کاملاً تبیین کردیم و اینکه همین نکته یعنی اثبات دوازده امام موضع اختلاف با دیگر مذاهب است. اینکه بعد از ایشان علیهم السلام ائمه دیگری باشند ما را از دوازده امامی بودن خارج نمی‌کند؛ چراکه این اسم (شیعه دوازده امامی) بر کسانی اطلاق می‌شود که امامت دوازده امام را اثبات می‌کنند که ما اثبات کردیم؛ درحالی که دیگر مذاهب با ما در این عقیده موافق نیستند و هر کدامشان تعدادی از این ائمه را از امامت ساقط می‌کنند.»

این کلامی صریح و شیوا از سید مرتضی است. او به صراحت این احتمال را می‌دهد که ائمه دیگری ممکن است باشند؛ اما آنچه فعلاً بر ما وظیفه است این است که به امامت دوازده نفر معتقد باشیم. پس بر کسانی که بر حصر ائمه علیهم السلام در این تعداد حساس هستند و غیرت بیجا از خود نشان می‌دهند لازم است از این بزرگان یاد گرفته و بی‌جهت در مقابل وصیت‌نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله نایستند و اگر امروزه راز این وصیت‌نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله مشخص شده و سید احمد الحسن بر آن احتجاج کرده است، به او ایمان بیاوریم و دنبال بهانه‌های واهی نباشیم.

لوح حضرت فاطمه (ع)

نویسنده در ادامه با اشاره به لوح فاطمه (ع) تصریح می‌کند که مفاد این لوح در اثبات ائمه دوازده‌گانه است. او اگرچه قصد دارد بین این لوح و وصیت مختوم تفاوت قائل شود، اما آنچه باز بر آن تأکید دارد این است که این لوح نیز همچون وصیت مختوم برای اثبات دوازده امام است و بس.

در اینجا کار کمی متفاوت است با آنچه در روایات وصیت مختوم ذکر شد و آن اینکه روایاتی از لوح فاطمه (ع) نقل شده است که دلالت دارد بر دوازده وصی و جانشین از فرزندان حضرت فاطمه (ع). این با اصرار محمد شهبازیان بر دوازده شخص بودن اوصیای پیامبر سازگاری ندارد. او اصرار داشت که بگوید دوازده، مفهوم دارد و در نتیجه به معنای انحصار در این تعداد است و ما گفتیم که ذکر دوازده نام در وصیت مختوم، به معنای حصر نیست و نسبت به اوصیای دیگر سکوت کرده‌اند. اکنون با توجه به اینکه در لوح فاطمه (ع) نام دوازده نفر از فرزندان ایشان آورده شده است، نظر ما که مطابق با قواعد منطقی و اصولی است هم تأیید می‌شود:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (ع) وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنِي عَشَرَ أَخْرَجَهُمُ الْقَائِمُ (ع) ثَلَاثَةً مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.»^۱ امام باقر (ع) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که گفت: «بر حضرت فاطمه (ع) وارد شدم و در مقابلش لوحی بود که نام اوصیا از فرزندان فاطمه در آن بود. شمردم؛ دوازده اسم بود که آخرین آنها قائم بود؛ سه نام از آن دوازده نام، محمد و سه نام، علی بود.»

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۷۸ با اختلاف در سند؛ غیبت طوسی، ص ۱۳۹ با اختلاف سند.

در این روایت جابر بن عبدالله نقل می‌کند که در لوح فاطمه اسامی اوصیا از فرزندان فاطمه علیها السلام بود که دوازده نفر بودند؛ یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام داخل در این اسامی نبودند؛ زیرا در این لوح اسم اوصیا از فرزندان علی و فاطمه ذکر شده بود که دوازده نفر بودند و در نتیجه با احتساب خود امام علی علیه السلام می‌شود سیزده نفر. عده‌ای که حقیقت این روایت را متوجه نشدند در توجیه آن گفتند که منظور از دوازده نفر شامل خود امام علی علیه السلام هم می‌شود و جابر از باب تغلیب چنین گفته است. این توجیه نادرست است و به اصطلاح علما تفسیر «بما لا یرضی صاحبه» است؛ یعنی تفسیری می‌کنند که خود صاحب سخن راضی به آن نیست و چنین قصدی نداشته است. علت نادرستی این توجیه این است که در ادامه می‌گوید «سه نام، محمد و سه نام، علی بود»؛ یعنی اگر امام علی علیه السلام را محاسبه کرده بود باید می‌گفت «چهار نام، علی بود». همین ناهمپی‌ها نسبت به حقیقت دوازده وصی از فرزندان فاطمه علیها السلام باعث شد که عده‌ای در صدد تغییر متن از سه به چهار برآیند، که شرح مفصل آن در کتب انصار امام مهدی علیه السلام آمده است.

ذکر برخی از روایاتی که بر سیزده وصی اشاره دارد

روایاتی که دلالت بر سیزده وصی از اوصیای پیامبر دارد، به روایت لوح فاطمه علیها السلام منحصر نمی‌شود؛ بلکه روایات دیگری نیز در این باره وارد شده است که خلاف انحصار در دوازده وصی است که ما به چند نمونه اکتفا می‌کنیم و چون محمد شهبازیان در این باره سخن نگفتند ما نیز بیشتر بدان نمی‌پردازیم:

۱. «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْأَيْمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلِّهِمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وُلْدِ عَلِيٍّ علیه السلام فَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلِيٌّ علیه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ.»^۱ زراره گفت از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «دوازده امام از خاندان

محمد (صلی الله علیه و آله) هستند که همگی محدث و از فرزندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) و فرزندان علی (علیه السلام) هستند و رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) دو پدر آن‌هایند.»

در جای دیگری آمده است:

۲. «عَنْ أَبِي الْجَزُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) إِنِّي وَ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ بِعَنِي أَوْ تَادَهَا وَ جِبَالَهَا بِنَا أَوْ تَدَّ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْإِنْتَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا.»^۱ امام باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کردند که فرمود: «همانا من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی، نگاه‌داران زمین هستیم؛ یعنی میخ‌ها و کوه‌های زمینیم که خداوند به واسطه ما زمین را نگه می‌دارد تا اهلش را در خود فرو نبرد. زمانی که دوازده نفر از فرزندانم از دنیا بروند زمین بلافاصله اهلش را فرو خواهد برد.»

۳. امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در پاسخ یک یهودی فرمودند:

«فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هَدَى مِنْ دُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا وَ هُمْ مِنِّي.»^۲ «برای این امت، دوازده امام هدایت از فرزندان پیامبر است که آن‌ها از من هستند.»

طبق این روایت دوازده وصی از فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) (نه امام علی (علیه السلام)) خواهند آمد که امام درباره آن‌ها می‌گوید که آن‌ها از من هستند؛ در نتیجه با احتساب خود امام علی (علیه السلام) تعداد اوصیا در این دسته از روایات سیزده نفر است.

۴. «عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أَمِيدٍ [أُمِّيَّةً] قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَشْتُ بُقْدُفٍ فِيهِ الدَّمُ وَ يَخْرُجُ كَبِدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً مِنْ السَّمِّ الَّذِي أَسْقَاهُ مُعَاوِيَةُ (لَعَنَهُ اللَّهُ) فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ مَا لَكَ لَا تُعَالِجُ نَفْسَكَ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بِمَاذَا أَعَالِجُ الْمَوْتَ قُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ثُمَّ انْفَتَحَ إِلَيَّ وَ قَالَ وَ اللَّهُ

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۲.

إِنَّهُ لِعَهْدٍ عَمَدَهُ إِيَّانَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ هَذَا الْأَمْرُ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا مِثْلًا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ...»^۱ «از جناده بن ابوامید، گفت: بر حسن بن علی علیه السلام در آن بیماری که وفات یافتند، وارد شدم؛ در مقابل ایشان لگنی دیدم که در آن خون بالا می‌آورد و لخته‌های خون، بر اثر سمی که معاویه به ایشان خوراندن بود، در آن لگن بود. گفتم: ای مولای من چرا خود را معالجه نمی‌کنید؟ فرمود: ای بنده خدا، با چه چیزی مرگ را معالجه کنم؟ گفتم: (انا لله وانا اليه راجعون) حضرت به من نگاه کردند و فرمودند: به خدا سوگند، این عهد رسول الله ﷺ با ماست که برای این امر، دوازده امام از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است، و امامی از ما نیست، مگر آنکه مسموم یا کشته شود...»

آری، این دوازده نفر از نسل علی و فاطمه علیهما السلام هستند که دوازدهمین آنها همان وصی سیزدهم پیامبر ﷺ است و امام علی علیه السلام در روایتی به صراحت از دوازدهمین فرزند بودنش سخن می‌گوید:

۵. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُفَكَّرًا تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ أَرْغَبَةٌ مِنْكَ فِيهَا قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا قَطُّ وَ لَكِنِّي تَفَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتَّ ظُلْمًا وَ جَوْرًا يَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ تَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ قُلْتُ يَا مَوْلَايَ فَكَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ قَالَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّةَ سِنِينَ فَقُلْتُ وَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَكَائِنٍ فَقَالَ نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَحْلُوفٌ وَ أَنِّي لَكَ بِهِذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ أَوْلَيْكَ خِيَارٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ أَزْبَارِ هَذِهِ الْعِثْرَةِ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَ إِرَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ نِهَائَاتٍ...»^۲ «اصبغ بن نباته می‌گوید: بر

۱. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۲۷.

۲. غيبت شيخ طوسي، ۱۶۵ و ۳۳۶؛ اختصاص مفيد، ۲۰۹؛ الهداياه الكبرى، ۳۶۲.

امیرالمؤمنین (ع) وارد شدم، ایشان را دیدم که درحال تفکر با چوب روی زمین خط می کشید. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، چرا شما را متفکر می بینم، درحالی که خود را به زمین مشغول کرده اید؟ آیا در آن میل و رغبتی دارید؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند که هرگز به آن میل نداشته ام، اما به مولودی فکر می کنم که از پشت [نسل] فرزند یازدهم من است، او مهدی است که زمین را پر از عدل و قسط می کند، همان گونه که پر از ظلم و ستم گشته بود. برای او حیرت و غیبتی است که در آن اقوام بسیاری گمراه و اندکی در آن، هدایت می شوند. گفتم: مولای من حیرت و غیبت ایشان چقدر طول می کشد؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال. گفتم: آیا این امر از محتومات است؟ فرمود: آری، همان گونه که او خلق شده و چگونه چنین امری رخ دهد، ای اصیغ؟ آنان برگزیدگان این امت، همراه با نیکان این عترت اند. گفتم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند انجام می دهد آنچه را اراده کرده، که برای او بداءها و اراده ها، غایتها و نهایتهاست.»

البته باز در انتها بر این نکته تأکید می کنم که حتی عدد سیزده نیز در این روایات، مفهوم ندارد؛ یعنی به معنای انکار تعداد بیشتری از اوصیا نیست. بلکه ائمه (ع) موظف بودند صراحتاً از دوازده امام به عنوان دوازده امام آشکار تبلیغ کنند؛ تعدادی که وظیفه مردم در آن زمان بود تا نسبت به آن آگاهی یابند؛ اما در لابه لای سخنان خویش از وصی سیزدهم و نیز دوازده مهدی از فرزندان امام زمان (ع) به صورت سری و غیر علنی نام می بردند تا به وقتش نص و معرفی نامه ای برای آنها باشد و بتوانند برخلاف مدعیان دروغین، خود را براساس نص تشخیصی اثبات کنند.

محمد شهبازیان از ظاهر روایات وصیت مختوم آسمانی، چنین برداشت کرده که غیر از دوازده امام، وصی دیگری وجود ندارد؛ درحالی که دقیقاً باید بالعکس عمل می کرد؛ یعنی از روایات متعددی که درباره مهدیین وارد شده است چنین برداشت می کرد که حتماً نام این مهدیین نیز در اصل وصیت نازل شده از آسمان وجود دارد و سخن از دوازده امام در وصیت

مختوم صرفاً در جهت اثبات و شناخت ایشان وارد شده است و درصدد انکار و ردّ دیگر اوصیا نیست.

وصیت آشکار

نویسنده در بحث بعدی وارد قِسم دیگری از وصیت می‌شود و می‌گوید: «گونه‌ای دیگر وصیت نقل شده از حضرت محمد ﷺ و دیگر ائمه علیهم‌السلام در روایات وصیت مکتوب و شفاهی به امام بعد از خود است که این وصیت در نوع مکتوب آن برگرفته از وصیت مکتوب نازل شده از آسمان است و تخطی از محتوای آن نمی‌کند، اما دارای مهر و خصوصیات ظاهری آن مکتوب نیست.»

همچنین در پاورقی به روایت و نکته‌ی درستی اشاره می‌کند: «شیعه درباره‌ی امامت و وصایت قائل به این مطلب است که جز خدای متعال کسی حق انتخاب ندارد و حتی اهل بیت علیهم‌السلام نیز نمی‌توانند از خود فردی را جایگزین کنند:

«عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ وَ نَحْنُ عِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ نَحْوُ مِنْ عِشْرِينَ رَجُلًا فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا وَ قَالَ لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي الْإِمَامَةِ إِلَى الرَّجُلِ مِمَّا يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِنَ اللَّهِ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى رِجَالٍ مُسَمَّيْنَ رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهَا.»^۱ عمرو بن اشعث گوید: شنیدم که امام صادق عليه السلام سخن می‌گفت؛ درحالی‌که ما حدود بیست مرد در خانه نزد او بودیم، رو به ما کرده فرمود: «شاید به نظر شما چنین بیاید که این امر در امامت به اختیار مردی از ما خاندان است که به هرکس بخواهد می‌سپارد؛ به خدا سوگند که [این طور نیست؛ بلکه] آن قرار و پیمانی است فرودآمده از جانب خداوند بر رسول خدا به مردانی که هریک پس از دیگری نامشان برده شده است تا به صاحب آن منتهی شود.»

نویسنده در این بخش به نکات درستی اشاره و اعتراف کرده است؛ اینکه وصیت پیامبر ﷺ به جانشینش، و هریک از ائمه (علیهم السلام) به امام بعد، طبق عهد و دستوری است که از سمت خدا نازل شده است؛ همچنین این وصیت طبق همان وصیتِ مختومِ آسمانی است و از آن تخطی نمی‌کند؛ اما آنچه در ذهن دارد و بعداً درباره‌اش سخن می‌گوید (ص ۵۸) این است که در نتیجه چون در وصیت مختوم تنها نام دوازده امام برده شده است و از طرفی وصیتِ آشکار به امام بعد باید براساس وصیتِ مختوم باشد، لاجرم روایاتی نظیر روایتی که شیخ طوسی از وصیت شب وفات پیامبر ﷺ نقل می‌کند اعتباری ندارد. به عبارت منطقی، او قصد دارد چنین استدلال کند:

«(صغرا:) در وصیتِ مختوم به مهر آسمانی، تنها نام دوازده نفر برده شده است. (کبرا:) وصیتِ آشکار پیامبر ﷺ و ائمه (علیهم السلام) به امام و جانشین بعدی طبق همین وصیتِ مختوم آسمانی است و از آن تخطی نمی‌کند. (نتیجه:) پس در وصیتِ آشکار تنها نام دوازده نفر باید برده شود و هرآنچه از نقل‌ها و روایات که شامل غیر از این دوازده نام باشد از اعتبار ساقط است؛ از جمله روایت شیخ طوسی.»

اگر منظور جناب شهبازیان از «وصیت مختوم» در صغرای قیاس، اصلِ وصیت مختوم باشد، در این صورت این قضیه باطل و نادرست است؛ زیرا قبلاً گفتیم به صرف ذکر دوازده نام در اخبارِ واصله دربارهٔ وصیت مختوم، نمی‌توان نتیجه گرفت که اصلِ وصیتِ مختوم، تنها دربارهٔ دوازده امام نازل شده است و نه بیشتر؛ بلکه پیامبر ﷺ و ائمه (علیهم السلام) صرفاً در عدد بیان دوازده امام در وصیت بودند و نسبت به بقیهٔ اوصیا سکوت کردند؛ و اگر منظور نویسنده از «وصیت مختوم» در صغرای قیاس، روایاتی است که مضمون وصیت را نقل می‌کند، در این صورت اشکال قیاس در عدم تکرار حدّ وسط است.^۱ زیرا منظور از «وصیت مختوم» در

۱. حدّ وسط در اصطلاح منطقی به مفهومی گفته می‌شود که در هر دو مقدمهٔ اول و دوم استدلال تکرار شود. در غیر این صورت و با عدم تکرار این مفهوم در هر دو مقدمه عملاً نمی‌توان از مقدمات نتیجه‌ای حاصل کرد.

صغرای قیاس، روایاتی است که مضمون وصیت را نقل می‌کند؛ اما منظور از «وصیت مختوم» در کبرای قیاس، اصلِ وصیت مختوم نازل شده است.

آنچه باید به صورت درست و منطقی استنباط و استدلال کرد این است که بگوییم:

«(صغرا:) پیامبر ﷺ در شب وفاتش به دوازده مهدی ﷺ پس از دوازده امام ﷺ وصیت کردند؛ همچنین ائمه ﷺ نیز در روایات متعدد به وجود این اوصیا تصریح کردند.

(کبرا:) وصیت پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ یکی پس از دیگری طبق عهد و وصیتی است که از آسمان نازل شده است و با هم تغایر ندارند.

(نتیجه:) پس، نام مهدیین ﷺ نیز همچون دوازده امام ﷺ در عهد و وصیت نازل شده از آسمان وجود دارد.»

در نتیجه برای امثال محمد شهبازیان، به جای اینکه روایات متعدد و متواتری را که در شأن مهدیین ﷺ و ذریهٔ قائم ﷺ وارد شده است از اعتبار ساقط کنند، لازم و ضروری است که وصیت شب وفات پیامبر ﷺ و روایات ائمه ﷺ دربارهٔ مهدیین را بپذیرند و بالای سرشان بگذارند و از این طریق نتیجه بگیرند که در اصلِ وصیت مختوم به مهر نیز نام مهدیین وجود داشته است؛ اما ائمه ﷺ در آن روایات درصدد افشای این سر نبوده‌اند و دربارهٔ آنها سکوت کرده‌اند.

آخرین وصیت مکتوب و آشکار پیامبر ﷺ و روز نگارش آن

نویسنده پس از توضیحاتش دربارهٔ وصیت مختوم به مهر که از آسمان نازل شده است و پس از بیان این نکته که این وصیت به مردم نشان داده نمی‌شد و از طرفی ائمه ﷺ برای احتجاج بر مردم به وصیت آشکار استناد می‌کردند و اینکه این وصیت منطبق با وصیت

مختوم بوده است وارد این بحث می‌شود که وصیتِ آشکار حضرت محمد (ص) که به صورت مکتوب در آمده است چه بوده و چه محتوایی داشته است؟

او می‌نویسد:

«آنچه در میان شیعیان مورد قبول می‌باشد و در منابع کهن ذکر گردیده است مکتوبی است که آخرین پنجشنبه عمر شریف حضرت محمد (ص) در برابر اهل بیت (ع) و سه تن از صحابی بزرگ یعنی جناب سلمان، ابوذر و مقداد مکتوب گردیده است.»

در باره اینکه وصیت پیامبر (ص) به هنگام بیماری منجر به وفاتشان، در چه روزی بوده است در آینده بحث خواهیم کرد؛ اینکه آیا طبق ادعای نویسنده در پنجشنبه بوده است یا شب وفات پیامبر (ص) یعنی شب دوشنبه؟

اکنون شایسته است از محمد شهبازیان بپرسیم این وصیتی که ادعا می‌کنید کجاست؟ وی مدعی است که در منابع کهن شیعه این مکتوب وجود دارد؛ پس بر ایشان لازم است که این وصیت مکتوب را ارائه دهد تا همگان بدانیم که پیامبر اکرم (ص) در روز پنجشنبه دقیقاً چه فرموده است و متن وصیت ایشان چه بوده است؟ این سؤال از آنجایی ارزشمند می‌شود که طبق روایاتی، شناسایی قائم (ع) در زمان ظهورش به این وصیت گره خورده است و قائم (ع) خودش را با وصیت پیامبر (ص) معرفی می‌کند. برای نمونه امام باقر (ع) به جابر جعفی می‌فرماید:

«... ثم یخرج من مكة هو و من معه الثلاثمائة و بضعة عشر یبايعونه بين الركن و المقام، و معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه و وزيره معه، فينادي المنادي بمكة باسمه و أمره من السماء حتى يسمعه أهل الأرض كلهم اسمه اسم نبي، ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله (ص) و رايته و سلاحه و النفس الزكية من ولد الحسين، فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه و أمره و إياك و شذاذ من آل محمد، فإن لآل محمد و علي راية و لغيرهم رايات، فالزم الأرض و لا تتبع منهم رجلاً أبداً حتى ترى رجلاً

من ولد الحسين، معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه...»^۱ «سپس او و همراهانش که سیصد و اندی هستند و بین رکن و مقام با او بیعت کردند، از مکه خروج می‌کنند، درحالی که وصیت و پرچم و سلاح رسول خدا با اوست و وزیرش نیز همراهش است. پس منادی از آسمان به نام او و امر او ندا می‌دهد تا اینکه همه اهل زمین می‌شنوند. اسمش اسم پیامبری است. هرآنچه [در راه شناخت او] برای شما مشکل شود، وصیت و پرچم و سلاح رسول خدا بر شما مشکل نشود و نفس زکیه از فرزندان حسین. اگر این بر شما مشکل شود، صدای آسمانی به اسم و امر او بر شما مشکل نخواهد بود. شما را برحذر می‌دارم از شذاذ (فریب‌کاران) از آل محمد علیهم‌السلام که آل محمد علیهم‌السلام و علی علیه‌السلام [تنها] یک پرچم دارند، درحالی که دیگران پرچم‌ها، پس در زمین ثابت باش و از هیچ‌یک از آنان پیروی نکن تا مردی از فرزندان حسین علیه‌السلام را ببینی که همراه او عهد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پرچم و سلاحش است...»

باید بدانیم که قائم علیه‌السلام در زمان ظهورش به چه وصیتی از پیامبر استدلال می‌کند و این را درک کنیم که قائم چگونه به وصیت پیامبر استناد و احتجاج می‌کند؟ وصیت پیامبر چرا باید همراه قائم علیه‌السلام باشد و این وصیت چه خصوصیتی باید داشته باشد تا حجت بر مردم تمام شود؟ آیا می‌توان گفت تکه کاغذی همراه قائم علیه‌السلام است که به مردم می‌گوید این همان وصیت پیامبر است؟ این چگونه استدلالی است؟

آنچه ضروری و بدیهی است این است که در ابتدا و قبل از احتجاج قائم علیه‌السلام به وصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، باید وصیت پیامبر در نزد مردم و شیعیان حاضر باشد و سپس قائم علیه‌السلام به آنچه در نزد مردم است استناد کند:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ
الْإِنْجِيلِ﴾ [پرهیزکاران] همان‌ها هستند که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی
می‌کنند؛ پیامبری که او را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند.

پس بدیهی است که وصیت مکتوب پیامبر ﷺ باید در نزد مردم و مسلمانان موجود باشد؛
البته نه به این معنا که خود آن کاغذی که امام علی (ع) به دست خویش نوشتند؛ بلکه
منظور عین متن و کلمات وصیت شده پیامبر ﷺ باید در کتب معتبر ما موجود باشد؛
همان‌طور که محمد شهبازیان هم گفتند وصیت مکتوب پنجشنبه در منابع کهن موجود
است. اکنون لازم است که وی این وصیت مکتوب را عرضه کند تا همگان بدانیم و بشناسیم
که پیامبر ﷺ چه چیز را بر علی (ع) املا کرد و محتوای آن چیست؟

دو روایت از کتاب سلیم بن قیس هلالی در باب وصیت

پیامبر ﷺ

نه‌تنها نویسنده، بلکه هیچ‌کس دیگری به متن املا شده وصیت پیامبر ﷺ دسترسی
ندارد و تنها متنی که از وصیت مکتوب پیامبر ﷺ موجود است همان روایت شیخ طوسی
است که پیامبر اکرم ﷺ طبق آن بر دوازده امام و دوازده مهدی وصیت کردند. آنچه امثال
محمد شهبازیان بدان متوسل شدند و تمام توان خویش را بر آن متمرکز کرده‌اند تا از رهگذر
آن بتوانند با دعوت یمانی مخالفت کنند، دو روایت از کتاب سلیم بن قیس هلالی است.
این دو روایت صرفاً درصدد اخبار کلی بخشی از آن چیزی است که رسول خدا ﷺ املا
کرده‌اند و هرگز متن املا شده پیامبر ﷺ به علی (ع) نیست. محمد شهبازیان با دستاویز قرار
دادن این دو روایت نه‌تنها درصدد خدشه به دعوت یمانی است، بلکه از اساس قصد دارد تا

وصیت منقول شیخ طوسی را از اعتبار ساقط کند؛ تنها به این دلیل که نام مبارک مهدیین علیهم السلام از ذریه قائم علیه السلام در آن ذکر و به ایشان وصیت شده است.

یکی از دو روایتی که وی بدان استناد کرده، روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به طلحه است:

«يَا طَلْحَةُ أَلَسْتَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ دَعَا بِالْكِتِفِ لِيَكْتَبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ وَلَا تَخْتَلِفُ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ يَهْجُرُ فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ تَرَكَهَا قَالَ بَلَى قَدْ شَهِدْتُ ذَلِكَ قَالَ فَإِنَّكُمْ لَمَّا حَرَجْتُمْ أُخْبِرَنِي [بِدَلِكِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ] وَ [بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتَبَ فِيهَا] وَأَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهَا الْعَامَّةُ فَأَخْبَرَهُ جِبْرَائِيلُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ عَلِمَ مِنَ الْأُمَّةِ الْإِخْتِلَافَ وَالْفُرْقَةَ ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمَلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتَبَ فِي الْكِتِفِ وَأَشْهَدَ عَلَيَّ ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلْمَانَ وَ أَبَادَرَ وَ الْمُقْدَادَ وَ سَمَى مَنْ يَكُونُ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَانِي أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي [هَذَا وَ أَذْنَى بِيَدِهِ إِلَى] الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنِ كَذَلِكَ كَانَ يَا أَبَادَرَ وَ أَنْتَ يَا مُقْدَادَ فَقَامُوا وَ قَالُوا نَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱ امیرالمؤمنین علی علیه السلام به طلحه فرمود: «ای طلحه، آیا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله

حاضر نبودی هنگامی که کتف (تکه استخوانی برای نوشتن) خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند؟ و در آنجا رفیق تو (عمر) آن سخنش را گفت که پیامبر خدا هذیان می گوید! حضرت هم غضب کرد و نوشتن آن را رها کرد؟» طلحه گفت: آری، در این موضوع حاضر بودم. فرمود: «وقتی شما از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفتید، حضرت به من خبر داد که می خواست در کتف چه بنویسد و عموم مردم را بر آن شاهد بگیرد، و جبرائیل به او خبر داد که خداوند عزوجل اختلاف و تفرقه این امت را می داند. سپس ورقه ای خواست و آنچه می خواست در کتف بنویسد بر من املا نمود و سه نفر را بر آن شاهد گرفت: سلمان و ابوذر و مقداد؛ و در آن ورقه، امامان هدایت را که خداوند تا روز قیامت امر به اطاعت آنان نموده، نام برد؛ اول آنها مرا نام برد و سپس این پسر من حضرت

دست خود را به امام حسن (ع) نزدیک کرد. سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان این پسر (یعنی امام حسین (ع)). **ای ابوذر و ای مقداد آیا چنین نبود؟** ابوذر و مقداد برخاستند و گفتند: ما بر [بیان] این مطلب از پیامبر (ص) شهادت می‌دهیم.

نویسنده روایت دوم را در بخش‌های آینده ذکر می‌کند تا از آن نتیجه بگیرد که وصیت مکتوب پیامبر (ص) در همان روز پنجشنبه نوشته شده است و در نتیجه روایت منقول شیخ طوسی که اشاره به کتابت این وصیت در شب وفات یعنی شب دوشنبه دارد حجت نیست. ما روایت دوم را نیز در اینجا نقل می‌کنیم تا پاسخ کامل را در همین قسمت به او داده باشیم:

«عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا (ع) بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَ غَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ دَفَعَ الْكَتِفَ. أَلَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ اثْنَانِ فَسَكَتُ حَتَّى إِذَا قَامَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَ بَقِيَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (ع) وَ دَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَ صَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ، قَالَ لَنَا عَلِيٌّ (ع): اجْلِسُوا. فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ نَحْنُ نَسْمَعُ، فَأَبْتَدَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: «يَا أَحْيَى، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ أَنَا نِي جَبْرِئِيلُ قَبْلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَامِرِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنَّ صَاحِبَهُ عَجَلَهَا، وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الْاِخْتِلَافَ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكَتِفِ لَكَ، وَ أَشْهَدُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ، ادْعُ لِي بِصَاحِبَةٍ فَآتَى بِهَا. فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءَ الْأَيْمَةِ الْهَدَاةِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُهُ بِيَدِهِ. وَ قَالَ (ص): إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَحْيَى وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تَسَعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ. ثُمَّ لَمْ أَحْفَظْ مِنْهُمْ غَيْرَ رَجُلَيْنِ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ اسْتَبْتَهُ الْأَحْزَابُ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ صِفَةَ الْمَهْدِيِّ وَ عَدْلَهُ وَ عَمَلَهُ وَ أَنَّ اللَّهَ يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ هَذَا ثُمَّ أُخْرَجَ بِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ ثُمَّ أَدْعُو الْعَامَّةَ فَأَقْرَأَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَيْهِ. فَأَبَى اللَّهُ وَ قَضَى مَا أَرَادَ. ثُمَّ قَالَ سُلَيْمٌ: فَلَقِيتُ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ فِي إِمَارَةِ عُثْمَانَ فَحَدَّثَانِي. ثُمَّ لَقِيتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكُوفَةِ وَ الْحَسَنَ وَ

الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَدَّثَانِي بِهِ سِرًّا مَا زَادُوا وَلَا نَقَصُوا كَأَنَّمَا يَنْطِقُونَ بِلِسَانِ وَاحِدٍ.»^۱ سلیم بن قیس می گوید: از سلمان شنیدم که می گفت: بعد از آنکه آن مرد (عمر) آن سخن را گفت و پیامبر ﷺ غضبناک شد و «کتف» را رها کرد، از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: «آیا از پیامبر ﷺ نپرسیم چه مطلبی می خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می نوشت احدی همراه نمی شد و دو نفر هم اختلاف نمی کردند؟» من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باقی ماندند. من و دو رفیقم ابوذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی علیه السلام به ما فرمود: «بنشینید.» حضرت می خواست از پیامبر ﷺ سؤال کند و ما هم می شنیدیم؛ ولی خود پیامبر ﷺ ابتدا فرمود: «برادرم، نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟! جبرائیل کمی قبل از این، نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امت است و رفیقش (ابوبکر) گوساله آن است و خداوند تفرقه و اختلاف را بعد از من بر امتم نوشته است. لذا جبرائیل به من دستور داد بنویسم آن نوشته ای را که می خواستم در کتف بنویسم و این سه نفر را بر آن شاهد بگیرم. برایم ورقه ای بیاورید.» برای حضرت ورقه ای آوردند. پیامبر ﷺ نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی یکی املا می فرمود و علی علیه السلام به دست خویش می نوشت. همچنین فرمود: «من شما را شاهد می گیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در امتم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و پس از آن حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین اند. (سلمان گفت:) از نام امامان جز دو نفر به نام «محمد» و «علی» به یادماند و در نام بقیه ائمه علیهم السلام به اشتباه افتادم؛ ولی توصیف مهدی و عدالت او و برنامه اش را شنیدم و اینکه خداوند به دست او زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «من خواستم تا این را بنویسم، سپس آن را به مسجد ببرم و عموم مردم را دعوت کنم و آن را برایشان بخوانم و آنان را بر آن شاهد بگیرم؛ ولی خداوند نخواست و آنچه اراده کرده بود مقدر نمود.» سلیم می گوید: در زمان حکومت عثمان با ابوذر و مقداد ملاقات کردم، و آنان

همین مطلب را برایم نقل کردند. سپس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را در کوفه ملاقات کردم. آنان هم به طور سری همین مطلب را برایم نقل کردند و هیچ کم‌وزیادی نکردند؛ گویی با یک زبان سخن می‌گفتند.

نویسنده با توجه به این دو روایت در صفحه ۵۴ می‌گوید: «این مکتوب در همان روز پنجشنبه و بلافاصله بعد از خارج شدن مردم از نزد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نگارش گردیده است.» همچنین در صفحات ۹۲ و ۹۳ می‌نویسد: «متن ذکر شده در نگارش مکتوب در روز پنجشنبه صراحت دارد... صراحت الفاظ روایت اول و دوم به گونه‌ای است که تردیدی برای هر انسان منصفی باقی نمی‌گذارد.»

در پاسخ به این شبهه - یا بهتر بگویم توهم - می‌گوییم:

- این دو روایت از جمله مؤیدات ادعای سید احمد الحسن و دعوت یمانی است. این دو روایت نه تنها تعارضی با روایت وصیت منقول در کتاب شیخ طوسی ندارد، بلکه به‌عنوان شاهد و قرینه‌ای از قرائن در اثبات وصیت کردن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در لحظات انتهایی عمر شریف است و صرفاً بعضی از مضامین وصیت املا شده را به صورت کلی و ضمنی خبر می‌دهد و درصدد نقل عین کلمات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیست.

- علت اینکه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) یا امام حسن و حسین (علیهم السلام) یا مقداد و ابوذر و سلمان و حتی سلیم بن قیس درصدد این بر نیامدند تا در آن زمان، عین متن و کلمات املا شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را روایت کنند تا دیگران از آن مطلع شوند، سزی بودن کلمات و جزئیات این وصیت بوده است و آنان مجاز به افشای آن نبودند. شاهد این ادعا، انتهای همین روایت دوم است:

- «ثُمَّ لَقِيتُ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِالْكُوفَةِ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) فَحَدَّثَانِي بِهِ سِرًّا مَا زَادُوا وَ لَا نَقَصُوا كَأَنَّمَا يَنْطِقُونَ بِلِسَانِ وَاحِدٍ.» سلیم می‌گوید حسنین (علیهم السلام) متن وصیت را بدون کم‌وکاست، اما به طور سری برایم گفتند. بنابراین انسان عاقل و منصف می‌فهمد که ائمه (علیهم السلام) در آن برهه از زمان درصدد افشای متن و جزئیات وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبودند. امام

علی علیه السلام در مقابل طلحه صرفاً فرمودند که پیامبر به من و یازده فرزندم وصیت کردند؛ بدون اینکه به اصل کلمات املاشده رسول خدا اشاره کنند. همچنین فرمودند که وصیت به من و یازده فرزندم، تمام وصیت پیامبر بوده است و اینکه به غیر از این دوازده نفر، نام دیگری در وصیت ذکر نشده است.

- طبق هر دو روایت پیشین، پیامبر صلی الله علیه و آله قصد داشتند تمامی امامان هدایت تا روز قیامت را در آن وصیت ذکر کنند. در روایت اول آمده است: «سَمِيَ مَنْ يَكُونُ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» همچنین در روایت دوم آمده است: «فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءَ الْأَيِّمَةِ الْهُدَاةِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَعَلِيٌّ علیه السلام يَخْطُهُ بِيَدِهِ.» لذا آنچه به صورت قطعی و یقینی می توان نتیجه گرفت این است که هرکس قرار است تا روز قیامت به عنوان امام و پیشوایی از پیشوایان هدایت باشد و اطاعتشان بر مردم واجب گردد، باید نامش در وصیت مکتوب پیامبر صلی الله علیه و آله موجود باشد.

حال اگر محمد شهبازیان همانند بعضی از علما مانند شهید سید محمد باقر صدر رحمته الله و شهید سید محمد صادق صدر رحمته الله امامت و خلافت مهدیین را قبول داشته باشد، باید بداند که نامشان باید در وصیت مکتوب پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده باشد؛ اما اکنون که کمر به مخالفت با مهدیین بسته است از او در خصوص یمانی واجب الطاعه سؤال می کنیم:

یمانی به عنوان شخصیتی در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که پرچمش پرچم هدایت است؛^۱ این یعنی صاحب پرچم نیز باید امام و پیشوای هدایت باشد تا بتوان گفت پرچمش

۱. در روایات آخرالزمان و مربوط به عصر ظهور قائم علیه السلام با چنین عنوانی (یمانی) روبهرو می شویم که اتفاقاً اهل بیت علیهم السلام نسبت به آن شخص و ظهورش بشارت داده و همگان را امر به تبعیت از او کرده اند:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ... خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامٌ كَنْظَامِ الْخُرَزِيِّ يَتَّبِعُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَئَلْ لِمَنْ نَاوَاهُمْ وَ لَيْسَ فِي الزَّيَّاتِ زَايَةٌ أَهْدَى مِنْ زَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ زَايَةُ هُدَى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَمَ بَيْعِ السَّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ قَائِلٌ زَايَتُهُ زَايَةُ هُدَى وَ لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ» (غيبت نعمانی، ص ۲۵۵) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: ... «خروج

پرچم هدایت است؛ همچنین طبق روایت امام باقر (ع) دربارهٔ یمانی، او شخصیت معصومی است که مخالفت با او مساوی با جهنمی شدن انسان است و شیعیان خوب می‌دانند که این ازجمله خصوصیات خلفای الهی است. در نتیجه حتماً باید نام مبارک یمانی (ع) در وصیت مکتوب پیامبر (ص) موجود باشد و اگر موجود نباشد حجتی در دست مردم است که به یمانی نپیوندند و از او اطاعت نکنند و او را برخلاف کلام امام صادق و امام باقر (ع)، امام هدایتگر ندانند. در نتیجه اگر محمد شهبازیان بخواهد اصرار کند که اوصیای پیامبر (ص) فقط دوازده نفرند و نام دیگری در وصیت مکتوب پیامبر وارد نشده است، نه تنها باید روایات متعدد مهدیین و ذریهٔ قائم را از قاموس روایات شیعه حذف کند،

سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد با نظام و ترتیبی همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده؛ هریک از بی دیگری؛ و جنگ قدرت و هیبت از هرسوی فراگیر شود، وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند. در میان پرچم‌ها پرچمی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست که آن پرچم هدایت است؛ زیرا شما را به صاحبان دعوت می‌کند، و هنگامی که یمانی قیام کند خریدوفروش سلاح را برای مردم و هر مسلمانی حرام می‌کند. و چون یمانی قیام کرد به‌سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است. هیچ مسلمانی را روا نباشد که از او رو برگرداند، پس هرکس چنین کند او از اهل آتش است، زیرا به‌سوی حق و راه مستقیم فرامی‌خواند.»

شیخ مفید نیز روایت دیگری را از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«سَيْفُ بَنِ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيَّ وَ الْخُرَاسَانِيَّ وَ الْيَمَانِيَّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَايَةٌ أُهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيَّ لِأَنَّهُ يُدْعَوُ إِلَى الْحَقِّ» (الارشاد، ج ۲ ص ۳۷۵) بکر بن محمد از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمودند: «خروج سه کس، سفیانی و خراسانی و یمانی، در سال واحدی و در ماه واحدی و در روز واحدی خواهد بود. و در بین این سه تا پرچمی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست؛ چون او به حق دعوت می‌کند.»

سید بن طاووس نیز در کتاب الملاحم و الفتن به نقل از کتاب فتن ابن حمّاد روایتی را از ارطاه نقل می‌کند که دربارهٔ قائم (ع) است و از او به‌عنوان خلیفه یمانی یاد شده است:

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ جِرَّاحٍ عَنْ ارطَاهُ، قَالَ: أَمِيرُ الْغَضْبِ لَيْسَ مِنْ ذِي وَ لَا ذَهْ وَ لَكِنَّهُمْ يَسْمَعُونَ صَوْتًا مَا قَالَهُ إِنْسٌ وَ لَا جَانٌ: «بَاعُوا فَلَانًا بِاسْمِهِ لَيْسَ مِنْ ذِي وَ لَا ذَهْ وَ لَكِنَّهُ خَلِيفَةُ يَمَانِيَّ» (ص ۷۷) ارطاه گفت: امیر غضب نه از این (مرد) و نه از این (زن) است و لکن آنها (مردم) صدایی را می‌شنوند که نه انسان و نه جن آن را گفته است (صدای منادی آسمانی) که می‌گوید: «با فلانی (نامش را می‌برد) بیعت کنید که نه از این (مرد) است و نه از این (زن) اما او خلیفه یمانی است.»

بلکه ناچار باید دسترسی به تنها پرچم هدایت را ناممکن کند تا همه را در گمراهی اطاعت از پرچم‌های باطل نگه دارد.

- در روایت دوم چنین آمده است که سلمان می‌گوید من از اسامی اوصیای پیامبر که املا شد تنها دو نام محمد و علی به یادم مانده است و نام بقیه اوصیا را خلط کرده‌ام؛ اما توصیف مهدی و عدالتش در یادم مانده است: «ثُمَّ لَمْ أَحْفَظْ مِنْهُمْ غَيْرَ رَجُلَيْنِ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ اشْتَبَهَ الْآخَرُونَ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَيِّمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ صِفَةَ الْمَهْدِيِّ وَ عَدْلَهُ وَ عَمَلَهُ وَ أَنَّ اللَّهَ يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.» با توجه به این نکته می‌فهمیم که پیامبر ﷺ در وصیتش به مهدی و اوصافش اشاره کرده است. این درحالی است که در این دو روایت نامی از مهدی نیامده و صرفاً به صورت سربسته، از امامت و جانشینی امام علی ﷺ و یازده فرزندش صحبت شده است. در نتیجه انسان عاقل و منصف متوجه می‌شود که امام علی ﷺ در این دو روایت درصدد بیان تمام اوصیای پیامبر ﷺ نبودند و صرفاً برای احتجاج به امامتش در مقابل طلحه، این نکته را متذکر می‌شوند که پیامبر به ایشان وصیت کرده است و ابوذر و مقداد و سلمان بر آن شاهد بودند.

نگارش وصیت پیامبر ﷺ در پنجشنبه یا شب وفات؟

- همچنین پاسخ این شبهه که وصیت مکتوب پیامبر ﷺ در روز پنجشنبه نوشته شده، این است که این دو روایت به هیچ وجه صراحتی در کتابت روز پنجشنبه ندارد و ادعای آقای شهبازیان مبنی بر اینکه چنین نکته‌ای تصریح روایت است صحیح نیست. با توجه به توضیحات قبلی، برای خواننده روشن شد که این دو روایت نه تنها متن املاشده وصیت نیستند، بلکه از اساس، امیرالمؤمنین علی ﷺ قصد بیان جزئیات آن واقعه و مکتوب را ندارند. از جمله این جزئیات، زمان کتابت این وصیت است؛ آیا بلافاصله پس از خروج خلیفه دوم و دیگر اصحاب اتفاق افتاده یا اینکه در روز و زمان دیگری محقق شده است؟ امام علی ﷺ درصدد بیان این نکته به مخاطبش نبوده است که این وصیت دقیقاً در چه ساعت و روزی محقق شده است. آنچه برای امام علی ﷺ ارزشمند و مهم بوده، این است که

پیامبر ﷺ پس از آن ماجرا، بدون بیان وصیت خویش از دنیا نرفتند؛ بلکه به امام علی (علیه السلام) و فرزندان وصیت کردند. کلماتی که نویسنده گمان می‌کند صراحت در فوری بودن وصیت پس از خروج اصحاب دارد از قرار زیر است:

در روایت اول: «فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرَنِي [بِدَلِكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ] وَ بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهَا الْعَامَّةُ فَأَخْبَرَهُ جَبْرَائِيلُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ عَلِمَ مِنَ الْأُمَّةِ الْإِخْتِلَافَ وَ الْفُرْقَةَ ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمَلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ». در این روایت امام علی (علیه السلام) به طلحه می‌گوید وقتی شما از کنار پیامبر رفتید، پیامبر مرا به آنچه اراده کرده بود خبر داد... سپس طلب صحیفه کرد و آنچه قصد داشت بنویسد بر من املا کرد.

خبر دادن رسول خدا ﷺ به آنچه قصد کتابت داشته است، غیر از خود املائی وصیت و نوشتن توسط امام علی (علیه السلام) است. به بیان دیگر پس از خروج اصحاب، پیامبر ﷺ به امام علی (علیه السلام) خبر داده که دربارهٔ چه چیزی قصد وصیت داشت؛ اما صراحت ندارد که پس از خروج اصحاب، وصیت را املا کرده باشد. عبارت «ثم دعا بصحيفة...» نیز، صراحت در فوریت ندارد؛ بلکه آنچه کلمه «ثم» بر آن دلالت دارد تنها بعدیت و ترتیب است. تنها با مراجعه کوتاهی به کتب نحوی متوجه می‌شویم که تفاوت کلمه «ثم» با «ف» در این است که «ف» دلالت بر تعقیب و پشت‌سرهم بودن دارد اگر چه تعقیب در هر امری به‌حسب آن شیء در نظر گرفته می‌شود، و «ثم» دلالت دارد بر ترتیب اما با تراخی و مهلت.^۱ بنابراین کلام امام علی (علیه السلام) در جمله «ثم دعا بصحيفة...» نه‌تنها صراحت در فوری بودن امر ندارد، بلکه دلالت بر فاصله و مهلت در خبر قبل و این خبر دارد؛ پس نمی‌توان ادعا کرد که کلمه «ثم» صراحت در فوری بودن دارد؛ بلکه آنچه قطعی است تنها ترتیب و بعدیت است که شواهد و نمونه‌های فراوانی در آیات قرآن دارد:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَخْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ

تَرْجِعُونَ﴾^۱ (چگونه به خدا کفر می‌ورزید درحالی که مرده بودید، پس شما را حیات

بخشید، سپس شما را می‌میراند، آنگاه دوباره زنده می‌کند، سپس به سوی او

بازگردانده می‌شوید).

اگر با کمی دقت و منصفانه به عبارت بنگریم خواهیم یافت که امام علی علیه السلام عمدتاً به جای «فدعا بصحیفة...» فرمودند «ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ...». این تفسیر و توضیح که موافق با قواعد نحوی نیز هست از آنجایی تقویت می‌شود که می‌دانیم امام علی علیه السلام درصدد بیان ساعت و زمان دقیق املاي وصیت پس از خروج اصحاب نبودند؛ زیرا ساعت دقیق آن، فایده‌ای برای استدلال امام بر امامت و وصایتش ندارد و فرقی نمی‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز پنجشنبه این کار را انجام داده باشد یا در شب وفاتش. اگرچه انسان عاقل می‌داند که این وصیت اگر با تأخیر محقق شود بهتر است؛ چون کسانی اتهام هذیان را بر پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح کرده بودند تا از اساس کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را از اعتبار ساقط کنند.

اما روایت دوم: «سَلَمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا علیه السلام بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَ غَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ دَفَعَ الْكَيْفَ: أَلَا نَسَأُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَيْفِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ اثْنَانِ فَسَكَتُ حَتَّى إِذَا قَامَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَ بَقِيَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم السلام وَ دَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَ صَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ، قَالَ لَنَا عَلِيٌّ علیه السلام: اجلسوا.» در این روایت نیز تنها یک عبارت موجب شبهه است و برخلاف ادعای آقای شهبازیان هیچ صراحتی در کار نیست. عبارت «بعد ما قال...» نیز دلالت بر ترتیب و بعدیت دارد و هیچ اشاره‌ای به فوری بودن این امر بعد از کلام خلیفه دوم ندارد. نه تنها دلالتی بر فوری بودن زمان ندارد، بلکه از اساس چنین عباراتی در کلام گوینده صرفاً در جهت ارتباط کلام پیشین، به ماجراست؛ یعنی سلمان می‌خواهد بگوید از امام علی علیه السلام مطلبی شنیدم که این مطلب در ارتباط با آن ماجرای کذابی است. این چنین ارتباطی در

کلمات روزمره زیاد استفاده می‌شود و گوینده درصدد این است که مخاطب بفهمد کلامش در ارتباط با آن ماجرا و واقعه است. اگر در عبارت روایت نیز دقت کنیم این نکته به وضوح بر ایمن روشن می‌شود. دقت در عبارات بعدی نیز مؤید این توضیح و تفسیر ماست. در ادامه، سلمان می‌گوید که امام علی (ع) به من گفت آیا از پیامبر سؤال نکنیم درباره آنچه قصد داشت وصیت کند... پس من ساکت ماندم تا اینکه هرکس که در خانه بود خارج شد... . طبق ادعای محمد شهبازیان، این عبارات باید این‌گونه تصور شود: ابتدا پیامبر طلب صحیفه کرد تا وصیت کند. سپس خلیفه دوم کلام زشتی به زبان راند. سپس پیامبر خشمگین و ناراحت شد و دستور اخراج همه را داد. سپس و قبل از اینکه دیگران کلام پیامبر را اطاعت کنند و از خانه خارج شوند، امام علی (ع) به سلمان گفت آیا از پیامبر (ص) سؤال نکنیم که قصد داشت چه چیزی بنویسد؟ سپس سلمان سکوت کرد. سپس مردم به تدریج خارج شدند تا... .

آیا عاقلانه و منطقی است که پس از کلام زشت خلیفه دوم و غضبناک شدن رسول خدا (ص) تاجایی که دستور اخراج می‌دهد امام علی (ع) در آن شرایط و بلافاصله قصد داشته باشد تا از مراد رسول خدا بپرسد و تازه کسانی مثل سلمان را نیز دعوت کند که دستور اخراج پیامبر را نادیده بگیرند؟ این درحالی است که طبق این روایت هنوز مردم خارج نشدند. اگر تنها ذره‌ای برای مولایمان امام علی (ع) انصاف و اخلاق و احترام در نظر بگیریم خواهیم گفت یقیناً امام علی (ع) هم همراه با ناراحتی و غضبناک شدن پیامبر (ص) ناراحت و عصبانی شدند و هرگز در آن بحبوحه و ناراحتی پیامبر درصدد بر نمی‌آیند که از پیامبر سؤال کنند. حتی اگر ما هم بودیم متوجه می‌شدیم که بلافاصله پس از آن ماجرای دردناک که از آن به مصیبت روز پنجشنبه یاد می‌کنند، صلاح نیست از پیامبر سؤال کنیم. نمی‌دانم محمد شهبازیان و امثال او درباره امام علی (ع) چه فکری کرده‌اند که به‌طور قطع و یقین می‌گویند امام علی (ع) از سلمان خواست تا بماند و از پیامبر سؤال کنند.

در طرف دیگر، این نکته نیز باید در نظر گرفته شود که روایت شیخ طوسی صراحت در زمان کتابت دارد و نیز عین کلمات املاشده پیامبر (ص) است. آیا عاقلانه است که برای مبارزه

با روایتی که تنها متن روایت وصیت است و همچنین در ذکر زمان وصیت، صراحت دارد، به دو روایت پیشین متمسک شویم که هیچ صراحتی در زمان کتابت وصیت ندارد؟ محمد شهبازیان چگونه فکر و استدلال می‌کند؟ لازم است به او گوشزد کنم که این روش استدلال و اجتهاد متوهمانه او ضربه‌ای به پیکره تشیع و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است. روایت شیخ طوسی روایتی نیست که سید احمدالحسن از خود ساخته باشد؛ بلکه کلام اهل بیت علیهم‌السلام است که سینه‌به‌سینه نقل شده و جزئی از دریای علوم اهل بیت و سفارشات ایشان است که باید با احتیاط درباره‌اش سخن گفت؛ چه برسد به اینکه برای ساقط کردنش به هر روش غلطی پناه برد.

با این روشی که امثال نویسنده در پیش گرفته‌اند، به عمق خیانت آن‌ها در مباحثات علمی و کشف حقایق مهدوی پی می‌بریم؛ روایت شیخ طوسی را که صراحت در زمان کتابت و همچنین صراحت در اصل کلمات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارد نادیده می‌گیرد و با هزار دلیل غلط درصدد مخالفت با آن است؛ اما با استناد به دو روایت مبهم و غیر صریح، به صراحت می‌گوید وصیت در روز پنجشنبه محقق و تنها به نام دوازده امام ثبت شده است.

چگونگی به‌کارگیری وصیت در شناخت مدعیان

نویسنده درباره جایگاه وصیت در شناخت مدعیان می‌نویسد:

«با توجه به روایت‌های ذکر شده در قسمت قبل به دست آوردیم وصیتی دارای اعتبار می‌باشد که:

الف) قطع به وصیت و عدم جعل آن داشته باشیم.

ب) در میان مردم و حداقل خواص و عالمان دینی شهرت داشته باشد و عموم شهروندان بدانند که به فلان فرد وصیت شده است...

د) مدعی نمی‌تواند وصیت نوشته‌شده‌ای را بیاورد و ادعا کند که همان وصیت مکتوب است؛ چراکه وصیت مکتوب ارائه دادنی نیست و تنها راه در اختیار داشتن مدعی همراه داشتن وصیت آشکار است.»

اکنون لازم است یک دست‌مریزاد به محمد شهبازیان بگویم که کلمات صحیحی به زبان رانده است؛ اگرچه می‌دانم این معارف را از دعوت یمانی آموخته است؛ وگرنه او کجا و معرفت به جایگاه وصیت در امامت کجا؟ اما باید بگویم این کلمات صحیح دقیقاً در راستای تأیید دعوت یمانی است، نه مخالفت با دعوت مبارک.

شما در بند «الف» اعتراف دارید که وصیت باید قطعی باشد؛ اما خودتان هیچ وصیت قطعی‌ای ارائه نداده‌اید، مگر دو روایت که صرفاً گزارشی از صدور وصیت و ذکر بعضی از مضامینش به صورت نقل به مضمون بوده است. در کنار این، دقیقاً روایت وصیت شب وفات پیامبر ﷺ که توسط شیخ طوسی نقل می‌شود قطعی‌الصدور است؛ چون محفوف به قرائن قطعی است که یمانین بارها آن را متذکر شده‌اند.^۱

در بند «ب» نیز اگر منظور شما این است که مردم یا دست‌کم تعدادی از خواص از وصیت آگاه باشند این هم سخن صحیحی است که درباره‌ی وصیت شیخ طوسی صادق است. به این معنا که این روایت را شیخ طوسی که خود از علما و خواص شیعیان است به طریق خاصه یعنی از شیعیان نقل کرده است. پس این روایت، پنهان و مخفی نیست؛ بلکه ظاهر و آشکار است که از طریق شیعیان نقل شده و اکنون نیز در کتاب معتبر شیعیان وجود دارد. هرکس بخواهد مطلع شود که پیامبر ﷺ به چه کسانی وصیت کرده است با مراجعه به این وصیت می‌تواند آگاهی یابد، حتی بچه‌ها. این را از این جهت گفتم که بدانید وصیت ظاهره و آشکار در روایات به معنای وصیتی است که پنهان و مخفی نباشد و بلکه شهودی بر آن وجود داشته باشد که به صدورش شهادت دهند. در این صورت این وصیت

۱. رک: شیخ ناظم العقیلی، دفاع از وصیت.

این خاصیت و ویژگی را خواهد داشت که اگر همهٔ مردم شهر و حتی بچه‌ها هم بخواهند از وصی امام قبل آگاهی یابند می‌توانند و راهی وجود دارد و این امر ناممکن نیست. لذا تعبیر و تفسیر کلمهٔ «ظاهره: آشکار» در روایات مختلف به این معنا نیست که ضرورتاً همهٔ مردم شهر و حتی بچه‌ها نسبت به وصیت امام قبل آگاهی فعلی داشته باشند؛ همان‌طور که این مسئله در کلام خودتان نیز آمده است و اعتراف کردید که بعد از شهادت امام حسین (علیه‌السلام)، محمد حنفیه به امام سجاد (علیه‌السلام) گفت که امامت به من می‌رسد زیرا پدرت وصیتی نکرده است (صفحه ۲۰).

پس وصیت ظاهر و آشکار به معنای وجود مدرک و شهودی است که در وقت احتیاجش می‌تواند هرکس را که خواهان اطلاع بر وصیت باشد آگاه کند. طبق همین امر، وصیت شیخ طوسی یک وصیت آشکار و ظاهر است؛ یعنی این‌گونه نیست که ادعایی بدون دلیل از طرف سید احمدالحسن باشد؛ این‌گونه نیست که بگوید پیامبر (ص) به من و یازده مهدی از فرزندانم وصیت کرده است، اما هیچ دلیل معتبری بر چنین وصیتی وجود نداشته باشد. وجود این روایت در کتاب معتبر شیعیان مخصوصاً زمانی که قطعی‌الصدور بودنش اثبات شود و مضمونش تعارضی با روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نداشته باشد دلیل بر ظاهر و آشکار بودن این وصیت است و پیامبر (ص) به مهدیین وصیت کرده است.

تنها یک تفاوت بین احتجاج ائمه (علیهم‌السلام) به وصیت امام قبل و احتجاج مهدی اول به وصیت پیامبر (ص) باقی می‌ماند و آن اینکه ائمه (علیهم‌السلام) با امام قبل فاصلهٔ زمانی نداشتند؛ نتیجه مردم برای شناخت اینکه مثلاً چه کسی علی بن ابی‌طالب است مشکل نداشتند؛ تنها مسئله این بود که آیا علی، وصی است یا خیر؟ اما در احتجاج مهدی اول و بلکه همهٔ انبیایی که پس از فترت می‌آیند مشکل در این است که مثلاً آیا محمد بن عبدالله همان محمدی است که در تورات و انجیل به او وصیت کرده‌اند؟ آیا احمد در وصیت پیامبر (ص) همان سید احمدالحسن امروزی است یا خیر؟ این همان محور اصلی و اساسی دربارهٔ جایگاه وصیت در شناخت مدعیان است که محمد شهبازیان به آن نپرداخته است و با خلط

همه مسائل در خصوص مدعیان تنها به جایگاه وصیت در شناخت ائمه دوازده گانه اشاره کرده است. مطابق دیدگاه ما، مهدی اول بعد از زمان فترت و غیبت برای اولین بار با مردم مواجه شده و امر خویش را بر مردم با وصیت عرضه و اثبات می کند و سپس امام مهدی (عج) با معرفی ایشان برای مردم شناخته خواهد شد، اما نظر امثال محمد شهبازیان درباره چگونگی معرفی و شناخت امام مهدی (عج) چیست؟ مردمی که جایگاه حقوقی امام مهدی (عج) را هزار و اندی سال با وصیت پیامبر (ص) و پدرش امام حسن عسکری (عج) پذیرفته اند، در زمان ظهورش چگونه شخصیت حقیقی او را با وصیت دریابند؟ روایات متعددی که در خصوص نقش وصیت پیامبر (ص) در شناخت امر قائم (عج) وارد شده است چگونه بر شناخت ایشان تطبیق داده خواهد شد؟ آری، وصیت پیامبر (ص) همان گونه بر شناخت امر قائم (عج) نقش خواهد داشت که همیشه وصایای انبیاء الهی بر شناخت حجت جدید پس از زمان فترت نقش ایفا می کرده است. تمامی این موارد از نگاه محمد شهبازیان غافل مانده است.

در بند «د» نیز اگر منظور نویسنده از وصیت مکتوب همان وصیت مختوم آسمانی باشد درست است؛ اما سؤال این است پس چرا قبلاً گفته است که امام زمان (عج) برای اثبات حقانیتش از این وصیت استفاده می کند (صفحه ۲۴)؟ واضح است که آقای شهبازیان طبق روایات زیادی که از اهل بیت (ع) وارد شده است می داند که وصیت پیامبر (ص) اصلی ترین راه معرفی مهدی موعود است؛ اما نمی داند این وصیت چه وصیتی است و چگونه به کار اثبات امر مهدی موعود خواهد آمد. در نتیجه در بعضی مسائل دچار سردرگمی و سخنان متعارض می شود.

همچنین در بندهای دیگر می گوید:

«و) وصیت مکتوب منحصر در نام دوازده امام است به همین دلیل نمی توان ادعای بیش از آن نمود و خود را امامی نامید که بنابر مصلحتی در وصیت مکتوب ذکر نگردیده است.

ز) نباید متن وصیت با مبانی شیعه و دیگر روایات در تعارض باشد.»

اینکه گفتید منحصر در دوازده امام است کاملاً غلط و نادرست است و قبلاً شرحش گذشت؛ اما اینکه گفتید نمی‌توان ادعا کرد که بنابر مصالحی نام در وصیت ذکر نشده باشد این حرف کاملاً درست و منطقی است. لذا می‌بینیم سید احمدالحسن برخلاف همه مدعیان، به اسم و جایگاهی استناد و احتجاج کرده‌اند که در وصیت مکتوب پیامبر ﷺ ثبت و ضبط است. یکی از راه‌های اصلی تفاوت بین مدعی صادق و کاذب دقیقاً همین است؛ یعنی مثلاً کسی می‌آید به نام حسین علی بهاء‌الله و ادعایی دارد، اما این اسم و جایگاه از اساس در قاموس وصیت و روایات شیعه وجود ندارد. وقتی محمد بن عبدالله مبعوث می‌شود و مدعی است که همان پیامبر وعده داده شده موسی و عیسی است، پس لازم است از اساس اثبات کند که آن پیامبران به این اسم و جایگاه بشارت دادند و بدان وصیت کردند. این همان شاخصه اصلی حقانیت سید احمدالحسن است که ایشان را از همه مدعیان دروغین جدا می‌کند. او اسم و جایگاهی را ادعا کرده است که در وصیت پیامبر بدان اشاره و بشارت داده شده و کسی قبل از ایشان به آن استدلال نکرده بود.

همچنین طبق بند «ز» روایت شیخ طوسی هیچ تعارضی با مبانی شیعه ندارد؛ بلکه مضمون این وصیت با روایات زیادی که در شأن و منزلت مه‌دین و ذریه قائم ﷺ وارد شده است هماهنگی دارد.

در صفحه ۵۹ می‌نویسد:

«در زمان غیبت امام ﷺ نمی‌توان وصیت آشکار را با سفر (مسافرت به محل زندگی امام قبل) به دست آورد؛ از این رو لازم است که از طریق کلام ائمه (علیهم‌السلام) و مصادر حدیثی معتبر آنها را جست‌وجو نماییم که این امر در توان افراد عادی جامعه نبوده و برای شناسایی گزارش‌های تاریخی معتبر و احادیث صحیح و وصیت مشهور باید به علمای دین و اهل حدیث مراجعه نمایند و از آنها درباره تحلیل ادعاهای یک مدعی بهره‌گیرند... از این جهت عموم مردم وظیفه دارند تا با مراجعه به عالمان حدیث و فقها میان حق و باطل تفاوت قائل شوند.»

اگر محمد شهبازیان اصرار دارد که وصیت، تنها و تنها به نام دوازده امام ثبت شده است، پس عملاً در زمان غیبت احتیاجی به وصیت نداریم تا بخواهیم برای فهم وصیت و روایات در تحلیل ادعاهای یک فرد به علما و فقها مراجعه کنیم، زیرا تمامی دوازده قفل و مهر در وصیت مختوم گشوده شده است و همه دوازده امام با وصیت مکتوب پیامبر و وصیت امام قبل بر امامت خود احتجاج کردند. آخرین ایشان امام محمد بن الحسن (ع) است که ۱۱۸۵ سال پیش قفل خویش را گشوده و با وصیت امام قبل، امام و خلیفه مردم و حجت بر همگان شدند. یقیناً محمد شهبازیان انتظار ندارند که امام زمان (ع) تا به اکنون از وصیت خویش بهره نبرده باشد. با توجه به این نکته، مردم برای فهم کدام وصیت به علما و فقها مراجعه کنند؟ و اگر ادعای او این است که درباره شناخت امام مهدی (ع) در زمان ظهورش هیچ احتیاجی به وصیت پیامبر (ص) نداریم به او خواهیم گفت پس روایاتی که اشاره دارند مهدی با وصیت رسول خدا (ص) احتجاج می کند و وجه شناسایی اوست به چه معناست؟ نمونه هایی از این روایات را قبلاً ذکر کردیم. آقای شهبازیان و هم فکرانش در لابه لای روایات و اجتهادات عجولانه خودشان سردرگم شده اند و در حقیقت، وجه دلالت وصیت پیامبر (ص) بر امر مهدی موعود را نمی دانند؛ به همین دلیل اضطراب در کلمات و مبانی آنها به وضوح خودش را نشان می دهد. از طرفی قائل است که در زمان ائمه (ع) همه مردم حتی بچه ها می دانستند که وصی امام قبل کیست؟ و ظاهراً احتیاجی به علما و اهل حدیث نبوده است (اگرچه خودش دوباره در پاورقی اشاره ای به تحیر بعضی از بزرگان شیعه در تشخیص امامت بعضی از ائمه (ع) می کند)؛ از طرف دیگر در زمان غیبت، مردم را حواله به علما و فقها و اهل حدیث می دهد و آنها را در فهم کلام اهل بیت (ع) نادان معرفی می کند و از طرفی قائل است که در زمان غیبت اصلاً نمی توان به وصیت آشکاری دست یافت و از طرفی اساساً امامی در وصیت باقی نمانده است تا بخواهیم صحبت از وصیتش کنیم.

بنابراین گویی منظور محمد شهبازیان این است که هیچ امامی با وصیت‌نامه پیامبر ﷺ نخواهد آمد و این وصیت‌نامه بازدارنده از گمراهی تا روز قیامت هیچ خاصیتی ندارد و مهدی ﷺ هم با وصیت‌نامه جدش شناخته نمی‌شود، و شما برای اینکه روایات اهل بیت ﷺ در خصوص جایگاه وصیت‌نامه پیامبر ﷺ و آمدن مهدی ﷺ با آن را انکار کنید، نیاز دارید به فقهای خاصی مراجعه کنید که آنها با مصطلحات عربی و حوزوی احادیث را برایتان تکذیب کنند، نه اینکه به بزرگ‌ترین فقها مانند شیخ طوسی و سید مرتضی و شیخ صدوق مراجعه کنید که احادیث پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ را روایت و تصدیق کنند!

نویسنده اشاره می‌کند که اگر کسی در زمان غیبت با استناد به وصیت پیامبر ﷺ ادعا کند که امام مهدی ﷺ است، ادعایش اثبات نخواهد شد؛ به این دلیل که ما از قبل به این وصیت آگاهی داریم و شک ما در این است که آیا این شخص مدعی همان مهدی وصیت‌شده است یا خیر؟ در این خصوص می‌گوییم به نکته خوبی اشاره کرده است و دقیقاً همین امر است که باعث می‌شود سید احمد الحسن را از مدعیان دروغین تمییز دهیم. امام مهدی ﷺ هزارواندی سال پیش به وصیت احتجاج کرده و برگ‌مُثَبِتَه خویش را استفاده کرده است و معنایی ندارد که امروزه کسی بخواهد با احتجاج به وصیت، خودش را امام مهدی ﷺ معرفی کند. امام مهدی ﷺ در پاسخ عده‌ای که سخن از شبهه درباره ایشان و امامت ایشان بوده است به وصیت پدرشان امام حسن عسکری ﷺ احتجاج کرده و می‌فرماید:

«... وَ أَنَّ الْمَاضِيَ ﷺ مَضَى سَعِيداً فَقِيداً عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ ﷺ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ فِينَا وَصِيَّتَهُ وَ عِلْمُهُ وَ مَنْ هُوَ خَلْفُهُ وَ مَنْ هُوَ يَسُدُّ مَسَدَهُ...»^۱ «تحقیقاً امام گذشته و قبلی [یعنی امام حسن عسکری ﷺ] بر همان روش پدران بزرگوارش و مانند ایشان ﷺ سعادت‌مندانه از

دنیا رفته است؛ اما وصیت و علم او و نیز جانشین و کسی که جای او را پر می‌کند در میان ماست...»

بنابراین امام مهدی (عج) پس از به امامت رسیدن، به وصیت پدرش امام حسن عسکری (عج) احتجاج کرده و از طریق وصیت پدرش شناخته شده است، و این یعنی آن قائمی که مطابق روایات، بعد از دوران غیبت می‌آید و به وصیت رسول خدا (ص) احتجاج می‌کند و از طریق وصیت رسول خدا (ص) شناخته می‌شود، شخصی به‌جز امام مهدی (عج) است:

«عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُ وَلَدِكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُ وَلَدِ وَلَدِكَ فَقَالَ لَا قُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَيَّامِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) بُعِثَ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ.»^۱

«شعیب بن ابی حمزه گفت: بر ابوعبدالله امام صادق (ع) وارد شدم و به او گفتم: شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: خیر. پس گفتم: فرزندت؟ فرمود: خیر. گفتم: فرزندت؟ فرمود: خیر. گفتم: فرزند فرزندت؟ فرمود: خیر. گفتم: پس او کیست؟ فرمود: آن کسی که زمین را از عدل پر می‌کند همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است، [ظهور می‌کند] در زمانی از فترت امامان، همان‌طور که رسول خدا (ص) مبعوث شد در زمانی از فترت رسولان.»

اما اشتباه محمد شهبازیان این است که می‌گوید امام مهدی (عج) در عصر ظهورش به امور دیگری غیر از وصیت از جمله علم الهی متوسل می‌شود تا خودش را اثبات کند. عجز نویسنده در حل اسرار زمان ظهور و ناتوانی‌اش در حل جایگاه وصیت در شناخت مهدی و

قائم در زمان ظهورش باعث شده تا او از وصیت بگذرد و به امور دیگری متوسل شود. اگرچه علم نیز از جمله اموری است که قائم علیه السلام عرضه می‌کند، اما این دلیل نمی‌شود که از وصیت بگذریم.

آنچه باعث شده تا ذهن آنان به غلط رود، تعصب بیجا بر این عقیده است که خود امام مهدی علیه السلام اولین کسی خواهد بود که پس از دوران غیبت با مردم مواجه می‌شود و از مردم بیعت می‌گیرد و ایشان است که باید حقانیتشان را برای مردم اثبات کند. خیر، این‌گونه نیست؛ آن کسی که به سمت مردم می‌آید تا پس از دوران غیبت و حیرت، مردم را به سمت امام زمان علیه السلام دعوت کند همان مهدی اول در وصیت و همان یمانی موعود است. به همین دلیل است که در روایت یمانی گفته شده است که «او شما را به صاحبان دعوت می‌کند.»^۱

علت اینکه یمانی دعوت‌کننده به سمت امام مهدی علیه السلام است همین نکته است که او در ابتدا با وصیت بر مردم احتجاج می‌کند و نام اوست که در وصیت به‌جامانده است و هنوز کسی بر این نام احتجاج نکرده است مگر سید احمد الحسن. نکته اصلی و اساسی درباره ظهور مهدی اول قبل از ظهور امام زمان علیه السلام را می‌توان در همین نکته دانست. لذا در روایات بسیاری آمده است که شاخصه اصلی در شناخت و معرفی قائم علیه السلام، عهد و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. منظور از این قائم که با وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته می‌شود همان یمانی موعود و همان مهدی اول است. از اینجا متوجه این نکته نیز می‌شویم که چرا طبق دو روایت کتاب سلیم بن قیس، نام یمانی نیز باید به‌عنوان امام هدایت در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده باشد. پس، اشتباه محمد شهبازیان این است که با ندانستن جایگاه وصیت در معرفی و شناخت حجت‌هایی که پس از زمان فترت می‌آیند، از اساس وصیت را حذف کرده و شناخت انبیا و اوصیایی را که پس از زمان فترت می‌آیند متوقف بر علم آنها کرده است. به‌زعم او، محمد بن عبدالله برای اثبات خویش تنها باید علم خودش را عرضه کند و احتجاج

به وصایای انبیای گذشته به درد ایشان نمی‌خورد؛ چون ما نمی‌دانیم آیا این مدعی همان محمد بن عبدالله وعده داده شده و وصیت شده است یا خیر! در خبری از امام صادق (ع) وارد شده است:

«... فَلَمْ تَزَلِ الْوَصِيَّةُ فِي عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى دَفَعُوَهَا إِلَى مُحَمَّدٍ...»^۱ «همیشه این‌گونه بوده است که وصیت، در شخص دانا و عالمی [حجت الهی] یکی پس از دیگری بوده است تا اینکه آن را به محمد (ص) رساندند.»

همچنین از نویسنده می‌پرسیم: منظور او از علما و فقها چه کسانی هستند که مردم برای فهم ادعای یک مدعی مثل سید احمد الحسن باید به آنها مراجعه کنند؟ اگر منظورش علما و فقهایی همچون آقای جوادی آملی است که باید عرض کنم خود آقای شهبازیان در یک فایل صوتی اعتراف داشتند که علمایی مانند ایشان به درد سؤال و جواب درباره دعوت یمانی نمی‌خورند، چون اطلاعی از این دعوت ندارند.^۲ حال چگونه از علمایی که مشغول امور خویش هستند و خبری از اخبار مدعیان ندارند سؤال کنیم؟ اگر منظورش کسانی همچون استادش نجم‌الدین طیبی است که گویی خودش از او شاکی بوده که چرا با اینکه بارها به او تذکر داده، اما متوجه نشده که احمد الحسن ادعای سید حسنی ندارد! چگونه کسی که هنوز ادعای دعوت یمانی را به‌خوبی نمی‌داند و با تذکر چندباره شما متوجه نمی‌شود می‌تواند برای مردم تعیین سرنوشت کند؟! اگر محمد شهبازیان امثال خودش را مدنظر دارد به او عرض می‌کنیم که شما چه ویژگی و خصوصیتی دارید که مردم در شناخت دعوت یمانی باید به شما مراجعه کنند؟ چرا به شما مراجعه کنند و حرف شما را بپذیرند، اما به بسیاری از طلاب فاضل و روحانیون عالمی که به دعوت یمانی ایمان آوردند مراجعه نکنند؟ این استدلال شما دقیقاً مبتنی بر کدام اصل پذیرفته‌شده اسلام است؟ آیا از شما تقلید کنند؟ آیا مردم که به‌زعم شما قدرت فهم روایات و ادعای یک مدعی را ندارند از شما

تقلید کنند؟ آیا در امور اعتقادی و شناخت حجت‌های الهی می‌توان به تقلید استناد کرد؟ اگر این امر پذیرفته و صحیح باشد، پس مردمی که در طول تاریخ با تقلید از علما و بزرگان‌شان، انبیای الهی را تکذیب و تمسخر کردند کار درستی انجام داده‌اند. در زمان ظهور انبیای الهی، مردم طبق آنچه امروز شما در گوش مردم می‌خوانید آنها هم خود را نادان دانسته و به علمایشان مراجعه می‌کردند و پس از آن به تکذیب و تمسخر انبیای الهی می‌پرداختند:

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^۱ (و گویند: پروردگارا، ما از آقایان و بزرگان خود اطاعت کردیم، پس آنها ما را از راه [راست] گمراه کردند).

مردم همیشه در طول تاریخ، انبیای الهی را تکذیب و تمسخر کردند و یقیناً این تمسخر از ناحیه مردم به پشتوانه تکذیب علما و بزرگان‌شان بوده است؛ وگرنه مردم بدون انکار علمایشان توان تمسخر و انکار مدعیان صادق را نداشتند:

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲ (افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر اینکه او را مسخره می‌کردند).

امروز نیز کم نیستند کسانی که با تکیه بر امثال شما و تقلید کورکورانه از شما در فضای حقیقی و مجازی به تمسخر و انکار دعوت ایمانی مشغول‌اند؛ کسانی که اطلاع درستی از دعوت حق ایمانی ندارند و حتی اطلاع درستی از کلمات و مخالفت‌های امثال شما هم ندارند؛ اما مخالفت می‌کنند با این دل‌خوشی که مثلاً کسی مثل محمد شهبازیان هست که در ابطال دعوت ایمانی کتاب نوشته، بدون اینکه بداند و بفهمد که کلماتش باطل و مردود است.

۱. احزاب، ۶۷.

۲. یس، ۳۰.

تأثیر وصیت در نقد فرقه‌های گذشته

نویسنده در ادامه با ذکر تعدادی از فرقه‌ها مانند منصوریه، خطاییه، مغیریه، اسماعیلیه و فطحیه قائل است که این فرقه‌ها با ادعای وصیت درصدد بودند تا خودشان را اثبات کنند. نویسنده به گمان خویش با ذکر این فرقه‌ها و ادعای وصیت آنها می‌تواند به ادعای سید احمدالحسن به وصیت پیامبر ﷺ خدشه وارد کند. او به مخاطب این مطلب را القا می‌کند که ادعای وصیت و تمسک به وصیت در دیگر فرقه‌ها نیز بوده و امر تازه‌ای نیست. غافل از اینکه تمام زحماتش در اثبات دعوت یمانی کارایی دارد.

دقیقاً ادعای وصیت در دیگر فرقه‌ها علامت این است که از قدیم، شیعیان به صورت پیش فرض بر این عقیده اجماع داشتند که علامت و نشانه حقانیت یک مدعی، وصیت است و اگر دستش از وصیت خالی باشد مدعی باطل خواهد بود؛ اما آنچه دعوت یمانی را از همه این فرقه‌ها جدا می‌کند و لباس عافیت و سلامت بر تنش می‌پوشاند، احتجاج به تنها وصیت‌نامه مکتوب به‌جامانده از رسول الله ﷺ است؛ به عبارت بهتر، دیگر فرقه‌های باطل هرگز نتوانستند ادعای وصیت خودشان را اثبات کنند و ادعای آنها در مرحله ادعا باقی مانده است؛ اما ما در دعوت یمانی صرفاً با یک ادعا طرف نیستیم؛ بلکه با یک حقیقت و یک احتجاج به وصیت طرف هستیم؛ احتجاجی که جای هیچ خدشه بر آن نیست و بلکه توسط روایات بسیار دیگری تأیید می‌شود.

اگر قرار باشد دعوت سید احمدالحسن و احتجاج او به وصیت شب وفات پیامبر ﷺ و نیز به روایات متعدد دیگر، با دیگر دعوت‌ها و احتجاجات در طول تاریخ مقایسه شود، بسا نزدیک‌تر و شبیه‌تر به دعوت انبیای الهی و مدعیان صادق است تا به این فرقه‌های باطل.

نحوه این احتجاج و شباهت و همانندی این دعوت و ادله این دعوت با احتجاج و دعوت انبیای الهی در جای خودش در کتب انصار امام مهدی علیه السلام شرح داده شده است.^۱

روایت شیخ طوسی از وصیت شب و وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و

بررسی آن

تنها متن موجود از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، روایتی است که شیخ طوسی آن را نقل کرده و بر دوازده امام و دوازده مهدی وصیت شده است. سید احمدالحسن با استناد و احتجاج به این وصیت خود را مصداق مهدی اول در این وصیت دانسته است:

«أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْزُوقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانَ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِضْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّفَنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الزُّكِّيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي اللَّيْلَةِ النَّبِيِّ كَانَتْ فِيهَا وَقَاتُهُ لِعَلِيِّ عليه السلام يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِيفَةً وَ دَوَاةً فَأَمْلَأْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصَّدِيقِ الْأَكْبَرَ وَ الْفَارُوقِ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونَ وَ الْمَهْدِيِّ فَالَا تَصُحْ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيْثُمْ وَ مِثْبَتِهِمْ وَ عَلَى نِسَائِي فَمَنْ تَبَّتْهَا لِقَيْتِنِي غَدًا وَ مَنْ طَلَّقَتْهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَزْنِي وَ لَمْ أَرْهَا فِي عَرْصَةِ الْقِيَامَةِ وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرَكَ الْوَفَاةُ

۱. ر.ک: سید احمدالحسن عليه السلام، وصیت مقدس، نوشتار بازدارنده از گمراهی.

فَسَلَّمَهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ بْنِ الْوُضُولِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الرَّكِّيِّ الْمَقْتُولِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي النُّفَاتِ عَلِيٍّ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ النَّقِيِّ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عج) فَذَلِكَ أَتْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ أَتْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ) فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةٌ أَسَامِي اسْمٍ كَاسْمِي وَ اسْمِ أَبِي وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ).^۱ از امام صادق (عج) از پدرش باقر (عج) از پدرش ذی النفثات سیدالعابدین (عج) از پدرش حسین زکی شهید (عج) از پدرش امیرالمؤمنین (عج) چنین نقل شده است: «رسول خدا (ص) در شیئی که از دنیا رفتند به علی (عج) فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت (ص) وصیتشان را به امیرالمؤمنین (عج) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن دوازده مهدی؛ و تو ای «علی» اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای هیچ کسی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیتم هستی - چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هریک از آنها را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردا مرا ملاقات می کند و هریک را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را می بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه ام بر امتم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من «حسن» که نیکوکار و صلح دهنده است تسلیم نما. زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندم «حسین»

پاک و شهید بسپارد؛ و وقتی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت‌کنندگان و صاحب پینه‌ها «علی» واگذار نماید؛ و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» باقر تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش «جعفر» صادق بسپارد؛ و آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش «موسی» کاظم واگذار کند؛ و وقتی وفات او فرارسید به فرزندش «علی» رضا تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» ثقه تقی بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «علی» خیرخواه واگذار نماید؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش «حسن» فاضل بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «محمد» که نگهبان از آل محمد ﷺ است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. (پس وقتی زمان وفات او رسید) [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیین و] مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من و نام پدر من است و آن «عبدالله» است، و «احمد» و سومین نام او «مهدی» است؛ او اولین مؤمنان است.»

ادعای ضعف سندی روایت وصیت

نویسنده در این قسمت سعی کرده است تا خلاصه‌وار و سریع بر سند روایت خدشه وارد کند و آن را از صحت و اعتبار ساقط سازد. یمانیون پاسخ‌های مفصلی به این مسئله داده‌اند و شیخ ناظم‌العقلی در دو کتاب مستقل، «دفاع از وصیت»^۱ و «پشتیبانی وصیت»^۲ به این امر پرداخته است. اکنون به دلیل اینکه پاسخ انصار در این باره کافی و جامع است و سخنی بهتر از آن بر زبان رانده نمی‌شود و از طرفی نمی‌توان عین بحث و پاسخ مفصل این عزیزان را در اینجا تکرار کرد، لازم است محققان عزیز را به آن کتب ارجاع دهیم؛ لذا برای خوانندگان و محققان عزیز لازم است تا به آن کتب مراجعه کرده و ببینند که آیا ادعای این جماعت

۱. <https://almahdyoon.co/wp-content/uploads/۲۰۲۳/۰۲/Defa-az-vasiyat.pdf>

۲. <https://almahdyoon.co/wp-content/uploads/۲۰۲۳/۰۲/Pshtibani-az-vasiyat.pdf>

مبنی بر ضعف سند روایت وصیت پذیرفته است یا خیر؟ اما برای خالی نماندن این قسمت از عریضه و برای سوق محققین به مطالعه کتب انصار امام مهدی (عج)، مقدمه شیخ ناظم العقیلی در کتاب دفاعاً عن الوصیه را در اینجا می‌آورم. شیخ ناظم پس از ذکر تأکیدی مبنی بر جایگاه وصیت در شناخت خلفای الهی از آدم تا خاتم، بالاخص وصیت رسول خدا (ص) و اینکه این وصیت دست‌به‌دست منتقل می‌شود تا به صاحبش برسد، می‌گوید:

«... برخلاف همه این تأکیدها و اهمیت‌ها نسبت به وصیت رسول‌الله (ص)، امروز شخصی از کسانی که حیای از ردّ کلام رسول‌الله و اهل‌بیتش (ع) ندارند آمده است تا در آن وصیت تشکیک کند که سندش صحیح و مورداعتماد نیست و دیگر اباطیلی که در خلقت الهی قابل‌تصور نیست؛ تشکیک‌هایی که جز هوای نفس و تعصب و دشمنی بر ضد حق، سببی ندارد.

آنها با این سخنان و تشکیک‌هایشان، سنت و روش عمر بن خطاب در تشکیک در همان وصیت را احیا و تکرار کردند؛ زمانی که رسول خدا (ص) خواست آن وصیت را بنویسد و عمر گفت «کتاب خدا ما را بس است و محمد هذیان می‌گوید». هرگز این‌گونه نیست و ایشان از هوای نفسش سخن نمی‌گویند. این‌گونه این جماعت خود را از یاران سقیفه آخرالزمان قرار دادند؛ کسانی که خواهان غصب خلافت از اهلش می‌شوند و آن خلافت را برای شورایی مستحق می‌دانند که پیروزی با غالب مردم باشد. پس همانا عمر بن خطاب وقتی متوجه شد که این وصیت، آرزوهایش را در خلافت از بین می‌برد، درصدد برآمد تا به استناد و ارتباط این وصیت به خداوند متعال تشکیک و شبهه کند. در نتیجه رسول خدا (ص) را متهم به هذیان کرد تا از این طریق بتواند اتصال و ارتباط وصیت را به خداوند تعالی قطع کند؛ اینکه محمد بدون هوشیاری سخن می‌گوید، تا حجیت را از کلام رسول خدا (ص) بردارد.

عمر به تشکیک در سند پناه برد؛ چون این تنها راهی بود که برای سلب حجیت از وصیت رسول خدا (ص) باقی مانده بود؛ زیرا مردم می‌دانند که رسول خدا (ص) از روی هوای نفسش سخن نمی‌گوید و سخنانش جز وحیی از سمت خدا نیست؛ بنابراین سخن رسول

خدا ﷻ نافذ و حجت است؛ چراکه از سمت خداوند متعال صادر می‌شود و نظر شخصی رسول الله ﷺ نیست. پس عمر در صحت اتصال این وصیت به خداوند متعال خدشه و طعنه وارد کرد و همان‌گونه که واضح است عمر در صحت سند وصیت به خداوند متعال تشکیک کرد. امروزه نیز اتباع و پیروانش در صحت سند وصیت به رسول خدا ﷺ تشکیک می‌کنند تا حجیت را از آن وصیت سلب کنند؛ زیرا این وصیت با هواهای نفسانی و دنیایشان مخالفت دارد و این سنت الهی است و تغییر و تبدیلی برای سنت الهی نیست.

پس برای بستن دهان این جماعت این چند سطر را نوشتم تا صحت وصیت را اثبات کنم؛ همچنین اثبات کنم که این جماعت، جاهل و نادان هستند، حتی در قواعد حدیث که بدان اعتماد دارند. من بعضی از قواعد درایه را به تفصیل ذکر کردم تا آنها را به آنچه خودشان بدان ملزم هستند ملزم کنم و از این طریق، به واسطه جهلشان مفتضح شوند.»

پذیرش یا رد متن توسط شیخ طوسی

شیخ طوسی در بیان و اثبات دوازده جانشین برای پیامبر ﷺ به روایاتی از اهل سنت استناد می‌کند و سپس برای بیان روایات رسیده از شیعیان امامیه می‌گوید:

«فَأَمَّا مَا رُوي من جهة الخاصة فَأَكْثَرُ من أن يُحصى غير أنا نَذْكر طَرَفاً منها.»^۱ «اما آنچه از طریق خاصه (شیعه) روایت شده است بیشتر از حدی است که به شماره آید؛ اما قسمتی از آن را ذکر می‌کنیم.»

سپس روایت وصیت شب وفات پیامبر ﷺ را جزو آن روایات منتخب از شیعه امامیه ذکر می‌کند.

اکنون محمد شهبازیان مدعی است که شیخ طوسی این روایت را نپذیرفته است و مفاد آن را قبول ندارد. او این بحث را از این جهت مطرح کرده است که یمانیون در این باره گفته‌اند شیخ طوسی این روایت را پذیرفته است. در اینجا باز این نکته را تکرار می‌کنم که عجله بدون تعقل نویسنده باعث شده است در این باره به درستی فکر نکند و حتی کلام یمانیون را نیز به درستی درک نکند. کلام سید احمد الحسن این نیست که شیخ طوسی، دیدگاه وصایت‌مهدیین را قبول دارد و در نتیجه روایت وصیت را برای آن آورده باشد؛ بلکه سخن در این است که جدای از اعتقادات شیخ طوسی در باب خلفای پس از امام مهدی (عج)، آیا این روایت مورد قبول شیخ واقع شده است یا خیر؟

یمانین هیچ‌گاه نگفته‌اند که شیخ طوسی به وصایت‌مهدیین معتقد بوده است؛ بلکه گفته‌اند و می‌گویند و خواهند گفت که شیخ طوسی این روایت را قبول داشته و بر صحت صدور آن نظر داشته است. محمد شهبازیان برای اثبات اینکه شیخ طوسی به دوازده امام معتقد بوده است، دو عبارت ایشان را آورده و خواسته به این نتیجه برسد که شیخ طوسی فقط مفاد دوازده امام از وصیت را قبول دارد نه ادامه وصیت را. در پاسخ می‌گوییم:

اول اینکه نیاز نیست کلماتی از شیخ طوسی آورده شود تا بگوییم ایشان به دوازده امام معتقد بوده است، نه سیزده امام؛ زیرا سخن از اعتقاد شیخ طوسی در باب وصایت‌مهدیین نبوده و نیست و یمانیون در این باره نظری نداده‌اند.

دوم اینکه نمی‌توان ادعا کرد که شیخ طوسی تنها قسمتی از روایت وصیت را قبول دارد و قسمتی را قبول ندارد. سخن از اعتقاد به مفاد روایت نیست. سخن این است که آیا این روایت از حضرات معصومین صادر شده است یا خیر؟ اگر شیخ طوسی برای اثبات دوازده امام به این روایت استناد می‌کند نشان می‌دهد که به نظر ایشان این روایت از معصومین صادر شده است مخصوصاً زمانی که هیچ ردّ و انکاری نسبت به قسمت دوم حدیث وصیت یعنی بحث مهدیین نداشته است.

اگر شیخ طوسی در صدور روایت از معصومین شک داشته باشد، منطقی نیست که از بین روایات متعددی که خودش آن را بی‌شمار نامیده است برای اثبات دوازده امام، از این روایت استفاده کند؛ پس کاملاً واضح است که شیخ طوسی به‌عنوان عالمی که بر رجال و حدیث تسلط دارد از بین بسیاری از روایات، دست روی این روایت گذاشته و بالینکه می‌بیند و می‌داند این روایت دربارهٔ مهدیین و اثبات ایشان وارد شده است، آن را در کتابش به‌عنوان گلچینی از روایات رسیده از شیعیان امامیه نقل می‌کند. اضافه بر این شاهدیم که شیخ طوسی روایات دیگری را نیز در همین کتابش ذکر می‌کند که دربارهٔ مهدیین بعد از قائم عج است.^۱

شیخ طوسی به‌حدی بر صحت صدور این روایت از معصومین باور دارد که با چشمی باز در زمانی از این حدیث صحبت می‌کند که با مخالفان شیعه در حال مقابله است تا بتواند اثبات کند که پیامبر بر دوازده امام سفارش و وصیت کرده است. منطقی این بود که در این بین از بیان روایات مشکوکی که بار اضافی بر بحث و مناظره وارد می‌کند خودداری کند؛ اما ایشان آن را ذکر می‌کند. برای انسان منصف و حق طلب این علامتی است تا بداند شیخ طوسی بر صحت صدور آن نظر دارد.

حال این سؤال پیش می‌آید که اگر صحت صدور این روایت مورد قبول شیخ طوسی است، پس چرا خودش معتقد به خلافت و جانشینی مهدیین نیست؟ در جواب می‌توان چند احتمال را مطرح کرد:

اول اینکه شیخ طوسی با قطع به صدور این روایت و قبول تمام مفاد آن، در شرح و تفسیر مهدیین نظر متفاوتی داشته باشد؛ مثلاً معتقد باشد که ایشان همان دوازده امام در زمان رجعت هستند یا اینکه منظور از ایشان، شیعیانی پاک از دعوت‌کنندگان مردم به

۱. برای نمونه رک: غیبت طوسی، ص ۴۷۸.

اهل بیت (علیهم السلام) باشند نه حجت‌های معصوم الهی. این احتمالات اگرچه نادرست است، شاید شبیه این‌ها در ذهن شیخ طوسی بوده باشد؛ والله اعلم.

دوم اینکه شاید شیخ طوسی در تفسیر مهدیین در این روایت و امثال آن، سکوت اختیار کرده و نظر قطعی دربارهٔ ایشان نداشته باشد. آنچه در کلامشان دیده می‌شود تنها اصرار بر وجود دوازده امام با شأن و جایگاهی خاص و ویژه است. حتی در همین دو عبارت که نویسنده از ایشان نقل کرده، آنچه شایان توجه است انکار مهدیین پس از خلافت دوازده امام نیست؛ بلکه مخالفت با کم‌وزیاد کردن بدون دلیل و مدرک بر تعداد همین ائمه با همین جایگاه است. ایشان بیشتر به اثبات وجود و غیبت امام مهدی (علیه السلام) نظر دارد؛ در نتیجه از اثبات دوازده امام دو هدف را مدنظر دارد:

اول اینکه امام دوازدهم وجود دارد و غایب است:

«و مما يدل على إمامة صاحب الزمان ابن الحسن بن علي بن محمد بن الرضا (عليه السلام) و صحة غيبته ما رواه الطائفتان المختلفتان و الفرقتان المتباينتان العامة و الإمامية و أن الأئمة (عليهم السلام) بعد النبي (صلى الله عليه وآله) اثنا عشر لا يزيدون و لا ينقصون و إذا ثبت ذلك فكل من قال بذلك قطع على الأئمة الاثني عشر الذين نذهب إلى إمامتهم و على وجود ابن الحسن (عليه السلام) و صحة غيبته.» (و از چیزهایی که دلالت می‌کند بر امامت صاحب الزمان فرزند حسن بن علی بن محمد بن رضا و صحیح بودن غیبتش، روایاتی است که دو طایفه مختلف یعنی اهل سنت و شیعه امامیه روایت کرده‌اند، و اینکه ائمه بعد از پیامبر دوازده نفرند که نه کم می‌شوند و نه زیاد. پس هروقت این ثابت شد، هرکسی که معتقد به این مطلب باشد به امامت دوازده امام یقین خواهد کرد، همان ائمه‌ای که ما اعتقاد به امامتشان داریم، و نیز به وجود فرزند امام حسن عسکری و صحت غیبتش اعتقاد خواهد داشت.)»

دوم اینکه نگوییم امام دوازدهم (علیه السلام) از دنیا رفته است و فرزندش به مقام امام سیزدهم رسیده است؛ همان‌طور که کسانی چنین عقیده‌ای داشتند، اما از بین رفتند:

«فأما من قال إن للخلف ولدا و إن الأئمة ثلاثة عشر فقولهم يفسد بما دللنا عليه من أن الأئمة عليهم السلام اثنا عشر فهذا القول يجب إطراره على أن هذه الفرق كلها قد انقضت بحمد الله و لم يبق قائل يقول بقولها.»^۱ «اما آن کسی که می‌گوید همانا برای امام محمد بن الحسن، پسری است و ائمه سیزده نفر هستند، پس کلامشان باطل است؛ زیرا قبلاً اشاره کردیم که ائمه دوازده نفرند. پس این نظر باید رد شود؛ بنابر اینکه این فرقه‌ها، خدا رو شکر، همگی از بین رفتند و کسی باقی نمانده که چنین عقیده و دینی داشته باشد.»

همان‌طور که برخی دیگر از علما نیز به‌صراحت موضعی موافق یا مخالف در مقابل روایات مهدیین نگرفته‌اند. برای نمونه شیخ صدوق و سید مرتضی علم‌الهدی که کلامشان را قبلاً ذکر کردیم. جالب توجه است که همان‌طور که پیش‌تر از قول شیخ صدوق به زیدیه نقل کردیم، چگونه می‌شود که روایات متعدد پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره دوازده خلیفه و امام انکار کنیم؟ امروز نیز به امثال محمد شهبازیان می‌گوییم چگونه می‌شود روایات متعدد پیامبر درباره مهدیین علیهم السلام و ذریه قائم علیه السلام انکار شود؟ اگر به روایاتی که شیخ طوسی برای اثبات دوازده امام علیهم السلام آورده است با دقت بنگرید می‌بینید که امروزه تفاوتی بین آن روایات و روایات مهدیین علیهم السلام وجود ندارد و امروزه امثال شما در جایگاه مخالفان اوصیای پیامبر نشست‌اید و ما در جایگاه امثال شیخ طوسی تا برای شما اثبات کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به مهدیین علیهم السلام نیز وصیت کرده است؛ مثلاً یک روایت که شیخ طوسی برای اثبات دوازده امام علیهم السلام می‌آورد این است:

«فَقَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ يَكُونُ خَلْفِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.»^۲ عبدالله بن عمر می‌گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «پس از من دوازده خلیفه خواهند بود.»

۱. غیبت طوسی، ص ۲۲۸.

۲. غیبت طوسی، ص ۱۳۰.

اکنون این روایت و چگونگی دلالت آن بر اثبات دوازده جانشین و امام پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه تفاوتی با روایت زیر و استدلال یمانئون برای اثبات مهدیین (علیهم السلام) دارد:

«عن الامام الصادق (علیه السلام): إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ (علیه السلام) اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام).»^۱ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «همانا از ما بعد از قائم دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) است.»

از همین رو شهید سید محمدباقر صدر در کتاب المجتمع الفرعونی که شامل سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های ایشان است ذکر می‌کند:

«مهدی به‌زودی تمام اسباب فساد و انحراف را که در رأس آن ظلم و ستم بوده، ریشه‌کن خواهد کرد و جامعه‌ای بر پایه قسط و عدالت برپا می‌کند و در تمام عرصه‌های حیات بشری راه‌هایی ترسیم می‌کند. سپس بعد از او دوازده خلیفه می‌آیند که مردم را طبق آن مناهجی که تحت سرپرستی امام حجت بن الحسن (علیه السلام) بنیان‌گذاری شده‌اند، سیر می‌دهند و در خلال حکومت‌داری این دوازده خلیفه، جامعه انسانی به‌سوی رشد و کمال ارتقا می‌یابد و انسان به‌حد‌اعلایی از علم و معرفت و اخلاق و بینش دست می‌یابد که به هیچ چیز دیگری جز خداوند میل و رغبت ندارند و در این برهه از زمان است که وارثان حقیقی زمین پدیدار می‌شوند که خداوند درباره آن فرمود: در زبور بعد از ذکر نوشته بودیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾^۲»

شهید سید محمد محمدصادق صدر نیز در کتاب تاریخ ما بعد الظهور بر ثبوت حکم ذریه امام مهدی (علیه السلام) بعد از ایشان استدلال می‌کند و روایات حکومت مهدیین (علیهم السلام) از ذریه امام مهدی (علیه السلام) را بر روایات رجعت رجحان می‌دهد؛ اما ما از عدم تعارض بین این دو دسته

۱. مختصر البصائر، ص ۱۶۶.

۲. المجتمع الفرعونی، ص ۱۷۵.

از روایات سخن می‌گوییم؛ زیرا مانعی بین حکم مهدیین (علیهم‌السلام) بعد از پدرشان (علیهم‌السلام) و آغاز رجعت بعد از حکومت‌داری آخرین مهدی، دیده نمی‌شود. او در خصوص مهدی اول (فرزند امام مهدی (علیهم‌السلام)) و مهدیین یازده‌گانه بعد از ایشان کلامی طولانی دارد که جزئی از آن را به اختصار نقل می‌کنیم:

«... و از اینجاست که امام مهدی (علیهم‌السلام) به تعیین ولی امر یا خلیفه‌ای در خلال عمر خویش چه بسا در سال اخیر، اقدام خواهد کرد که او رئیس و حاکم دولت عدل الهی بعد از ایشان و اولین حاکم در حکومت‌داری اولیا و صالحان است و علاوه بر آن، این حاکم اول فاضل‌تر و برتر از یازده حاکم بعد از خود است؛ به اعتبار اینکه او دست‌پرورده و پرورش‌یافته دامن خود شخص امام مهدی (علیهم‌السلام) و برگرفته از خلق و خوی و منش و اقوال و افعال و اسلوب تربیتی امام مهدی (علیهم‌السلام) است؛ برخلاف یازده حاکمی که بعد از حاکم اول می‌آیند. باین‌حال، او تفاوت چشمگیری با امام مهدی (علیهم‌السلام) دارد؛ به حدی که مصداق این کلام می‌شود که در زندگانی بعد از او خیری نخواهد بود... (تا آنجا که می‌گوید) ... آری شکی نیست که امام مهدی (علیهم‌السلام) قبل از وفات خویش بر ضرورت اعلانات جهانی بر وجوب اطاعت از خلیفه خویش و نفوذ حکم اولیای صالحین در اذهان عموم، تأکید و سفارش زیاد می‌کنند؛ زیرا ممکن است بشریت به حدی از کمال و بینش نرسیده باشد؛ پس چنین جامعه‌ای در معرض عصیان و عدم اطاعت و در بیشتر اوقات تمرد و سرپیچی از دستورات خواهد بود.»^۱

اینکه عالمان پارسایی همچون دو شهید صدر، روایات مربوط به مهدیین (علیهم‌السلام) را بر روایات رجعت و بازگشت اهل بیت (علیهم‌السلام) ترجیح می‌دهند نشان از این دارد که عقیده ثابتی درباره رجعت وجود ندارد و حقیقت و جزئیات این مسئله پوشیده است و بهتر است قائل به روایاتی باشیم که طبق عقل و منطق برای حضرت جانشینانی را اعلام می‌کنند؛ اما این تعارض، امروزه با علم حجت زمان، سید احمد الحسن حل شده است؛ بدین صورت که ایشان فرمودند منظور

از رجعت اهل بیت (علیهم السلام) رجعت پس از مهدی دوازدهم است نه امام زمان، و روایات رجعت، اشاره به امام محمد بن الحسن (علیه السلام) ندارد. همچنین منظور از رجعت، بازگشت اهل بیت (علیهم السلام) به این دنیای جسمانی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم نیست؛ بلکه بازگشت به آسمان اول است؛ آسمانی که شروع امتحان انسان در عالم ذر در آنجا بوده است؛ و از این جهت نیز با روایاتی که می‌گویند فاصله مهدی (علیه السلام) با پایان عمر دنیا چهل روز است قابل جمع خواهد بود. این توانایی و جمع بین این روایات از علومی است که تنها مدعی صادق و حجت الهی می‌تواند داشته باشد.^۱

جالب اینجاست که عقیده به مهدیین (علیهم السلام) و جانشینانی برای امام زمان (علیه السلام) از نگاه مخالفان مذهب تشیع نیز پنهان نمانده است و آنان درباره عقاید شیعه به این روایات و این عقیده نیز اشاره کردند. مثلاً یکی از نویسندگان اهل سنت و مخالف شیعه به نام سید بن حسین العفّانی در کتابی به نام سكب العبرات للموت و القبر و السكرات در قسمتی از کتابش به عقاید باطل شیعه (به زعم خودش) می‌پردازد. در این بین به عقیده مهدیین و جانشینان امام زمان (علیه السلام) اشاره می‌کند و حتی وصیت شب وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دیگر روایات دوازده مهدی را ذکر می‌کند و از این روایات نتیجه می‌گیرد که شیعیان چنین اعتقادی دارند. (ص ۲۴۹ و ۲۵۰)

حال نمی‌دانم چرا امروزه عده‌ای که نام خودشان را شیعه گذاشته‌اند، صرفاً به دلیل مخالفت با دعوت یمانی، از اساس، ریشه همه این روایات و این عقیده را می‌زنند؛ باینکه نه تنها در زبان مخالفان شیعه، بلکه در زبان و قلم بزرگان علمای شیعه همچون شهید محمدباقر و محمد محمدصادق صدر نیز این عقیده حتمی و ثابت است و علمای بزرگی همچون شیخ صدوق و سید مرتضی چنین عقیده‌ای را محتمل دانسته و چگونگی آن را به زمان ظهورش حواله داده‌اند.

۱. ر.ک: رجعت، سومین روز بزرگ خدا.

تواتر یا عدم تواتر روایت وصیت شیخ طوسی

نویسنده بحث دیگری را شروع می‌کند و آن اینکه آیا ادعای یمانیون در باب تواتر معنوی حدیث وصیت صحیح است یا خیر؟ کلام محمد شهبازیان در این خلاصه می‌شود که یمانیون مدعی تواتر معنوی حدیث وصیت‌اند؛ درحالی که دلیل آنها اخص از مدعاست؛ به عبارت دیگر زمانی ما می‌توانیم ادعای تواتر حدیث وصیت را داشته باشیم که تمام فقرات آن روایت متواتر باشد؛ درحالی که فقره آخر حدیث وصیت متواتر نیست؛ یعنی اینکه نام مهدی اول، احمد است.

در ابتدا باید عرض کنم که هدف از اثبات و ادعای تواتر درباره یک روایت، به این دلیل است که تواتر از جمله اموری است که باعث علم و قطع به صدور حدیث می‌شود؛ خواه قطع به صدور لفظ و نص باشد، خواه مضمون آن روایت؛ در نتیجه آنچه ذاتاً اهمیت دارد قطع به صدور حدیث است نه خود تواتر.^۱ بنابراین از آنجا که اثبات قطعی صدور بودن روایت منحصر در اثبات تواتر نیست، لذا شایسته نیست که مخالفین ما برای اثبات قطعی صدور بودن روایت وصیت از ما تنها تواترش را مطالبه کنند؛ بلکه می‌توان به صدور روایتی قطع پیدا کرد، بدون اینکه متواتر باشد؛ مثلاً همراه با قرائنی باشد که صدورش را حتمی می‌کند و نه تنها مخالف با قرآن نیست، بلکه موافق با آن و سنت شریفه و روایات فراوانی است.^۲

بنابراین اگر یمانیون ادعای تواتر حدیث وصیت را دارند، نه از این باب است که اثبات صدورش منحصر در این کار است؛ بلکه حدیث وصیت قبل از آنکه متواتر باشد به دلیل

۱. لازم است این نکته گفته شود که متقدمین از علمای شیعه یعنی قبل از علامه حلی احادیث را به دو قسم صحیح و غیرصحیح تقسیم می‌کردند. حدیث صحیح نزد آنها به حدیثی اطلاق می‌شد که به هر دلیلی باعث اطمینان صدور آن می‌شد چه با قرائن داخلی و چه خارجی. اینکه روایت صحیح را منحصر کنیم در روایتی که تمام روایان سندش امامی عادل و ضابط باشند از اصطلاحات متأخرین است و قدمای علما چنین تعریف و تحدیدی نداشتند. جعفر

سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲. تواتر نوشته‌شدن وصیت، ناظم العقیلی، ص ۱۰.

همراهی با قرائن فراوان قطعی‌الصدور است و یمانئون ملزم به اثبات تواتر معنوی آن نیستند.^۱

همچنین باید دقت شود که ادعای یمانئون مبنی بر تواتر مضمون حدیث وصیت ناظر به دو امر اساسی و مهم آن است؛ یعنی تواتر امامت دوازده امام (عج) و وصایت دوازده مهدی (عج) پس از امام مهدی (عج)، نه تمام فقرات مذکور در روایت. مثلاً در روایت وصیت صحبت از این شده است که امام علی (عج) وصی پیامبر (ص) بعد از وفاتش درباره طلاق زنان پیامبر (ص) است و ایشان می‌توانند همسران پیامبر (ص) را طلاق داده و پیوند او با پیامبر (ص) را در روز قیامت قطع کنند: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيْثُمْ وَ مَيْتِهِمْ وَ عَلَى نِسَائِي فَمَنْ تَبَتَّهَا لَقَيْتَنِي غَدًا وَ مَنْ طَلَّقَهَا فَأَنَا بَرِيٌّ مِنْهَا لَمْ تَرْنِي وَ لَمْ أَرَهَا فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ.» حال آیا یمانئون جایی گفته‌اند که این فقره نیز متواتر است؟ آیا چنین ادعایی داشته و دارند؟ خیر، لذا این ادعای نویسنده مبنی بر اینکه یمانئون تأکید دارند که تمام فقرات حدیث وصیت متواتر معنوی است، سخنی بدون دلیل و مدرک است و بنده در جایی از نوشته‌ها و سخنان رسمی سید احمدالحسن و نمایندگانشان چنین چیزی را مشاهده نکرده‌ام. این درحالی است که بخش‌های زیادی از بیانات ایشان موجود است که نشان می‌دهد منظور از ادعای تواتر معنوی حدیث وصیت، تواتر دو اصل مهم آن است؛ تواتر امامت دوازده امام (عج) و وصایت دوازده مهدی (عج). برای نمونه شیخ ناظم‌العقبلی می‌نویسد:

«مضمون وصیت مقدس دو موضوع اصلی را شامل می‌شود: تصریح بر امامان دوازده‌گانه و تصریح بر مهدیین دوازده‌گانه. متن و تصریح بر دوازده امام از نظر شیعه با ذکر تعداد و اسامی آنها به تواتر ثابت شده و تعداد آنها نیز به تواتر برای اهل سنت ثابت شده است.

۱. ر.ک: شیخ ناظم‌العقبلی، «الوصیه و الوصی احمدالحسن» و «دفاعاً عن الوصیه».

آنچه باقی می ماند تواتر متن و تصریح بر مهدیین پس از امام مهدی علیه السلام است و اینکه آیا متواتر معنوی هستند یا خیر؟ اگر نص بر مهدیین نیز متواتر باشد مضمون یا معنای وصیت در هر دو قِسمش متواتر خواهد بود؛ نص بر امامان دوازده گانه و نص بر مهدیین دوازده گانه.

روایات و اخبار در نص و اشاره به مهدیین از نسل امام مهدی علیه السلام متواتر است و در این خصوص در کتاب «چهل حدیث درباره مهدیین و فرزندان قائم» به تفصیل توضیح داده ام.^۱

شیخ ناظم العقیلی به صراحت در اینجا و در جاهای دیگر به این نکته اشاره کرده است که منظور از تواتر مضمون وصیت، تواتر امر مهدیین است که مورد تشکیک و اختلاف بین یمانیون و مخالفین است و صحبتی از تواتر تمام فقرات حدیث وصیت از جمله نام احمد نکرده اند. همچنین این نکته را باید در نظر گرفت که ائمه علیهم السلام برای حفظ جان قائم و مهدی اول در صدد بیان صریح نامش در کلمات متعدد نبوده اند و فهم این نکته از بین روایات متعدد واضح است.

تواتر فقره آخر حدیث وصیت

اکنون و پس از بیان این نکته که منظور یمانیون از تواتر روایت وصیت، تواتر دو اصل مهم آن و بیشتر ناظر به تواتر امر مهدیین است (البته پس از آنکه ثابت کردند روایت وصیت به دلیل همراهی با قرائن متعدد صحت، قطعی الصدور است)، نکته ای را در باب تواتر اسم احمد برای مهدی اول بیان می کنم که شاید خالی از وجه نباشد؛ اگرچه احتیاجی برای اثبات آن وجود ندارد. برای بیان این نکته در ابتدا لازم است مخاطب بداند که تواتر در چه صورتی محقق می شود.

۱. تواتر اخبار در استمرار امامت بعد از صاحب الزمان علیه السلام، ص ۱۷.

در باب تواتر یک روایت، مهم این است که از تکرار یک روایت قطع به صدور آن حاصل شود (البته با حفظ شرایط دیگری که در باب شرایط تواتر ذکر کرده‌اند). در این صورت نمی‌توان قسم خورد که عدد خاصی در تکرار آن روایت دخالت دارد؛ به عبارت دیگر عدد خاصی را نمی‌توان در شرایط تواتر در نظر گرفت و مثلاً بگوییم حتماً باید بیش از پنج بار تکرار شود.^۱ ممکن است دربارهٔ روایتی با بیست روایت هم قطع به صدور حاصل نشود، اما دربارهٔ روایت دیگری حتی با دو بار تکرار، قطع به صدور حاصل شود و مضمون آن روایت را متواتر بنامند؛ مثلاً این حزم اندلسی بر این نکته اشاره می‌کند که قطع به صدور ممکن است با کلام حتی دو نفر حاصل شود.^۲

در این صورت دربارهٔ حداقل و حداکثر تعداد تکرار روایت چنین گفته‌اند که این مسئله به دو عامل اصلی بستگی دارد؛ اول حال و اوصاف راویان از حیث صداقت و ضابط بودن، و دوم مضمون خبر. مضمون خبر تأثیر بسیار بیشتری بر تعداد تکرار روایت دارد تا تأثیر حال راویان.^۳ به عبارت دیگر، هم اوصاف راوی و هم مضمون خبر دخالت مستقیم دارد در اینکه با چند بار تکرار مضمون روایت قطع به صدور حاصل شود و در این بین تأثیر مضمون خبر بیشتر از تأثیر اوصاف راوی است.

اکنون با توجه به این نکته مهم، در نظر بگیرید که وقتی روایت وصیت به دلیل همراهی با قرائن متعدّد صحّت صدور، قطعی شده است و نیز روایات زیادی آن را یاری می‌کند، در این صورت و پس از اثبات صدور فقرهٔ آخر حدیث یعنی اسم مهدی اول - و پس از آنکه این فقره توسط روایات متعدّدی یاری می‌شود و ذهن مخاطب را به حقیقت نزدیک می‌کند، حتی با یک بار تکرار در روایت معروف حدیفه، متواتر خواهد شد.

۱. محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الاصول، ج ۴، ص ۳۳۲.

۲. الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷.

۳. شیخ ناظم العقیلی، تواتر نوشته‌شدن وصیت، ص ۱۱.

این تعریف درست و منطقی از تواتر است که تواتر باید باعث علم و یقین شود و سرعت این علم با محاسبه احتمالات اتفاق می افتد نه اینکه بخواهیم برای آن تعداد خاصی را تعیین کنیم.^۱

توضیح بیشتر اینکه، در روایات متعددی نام احمد وارد شده است؛ اگرچه صراحتی در اینکه نام مهدی اول باشد ندارد؛ اما وقتی محقق در باب ظهور و زمینه سازان ظهور تحقیق می کند پی می برد که قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام شخصی از اهل بیت علیهم السلام به عنوان زمینه ساز قیام می کند که احتمال اینکه او همان مهدی اول باشد زیاد است. از طرفی در کنار ده ها روایتی که در باب شخص زمینه ساز قبل از امام مهدی علیه السلام وجود دارد روایاتی نیز به اسم احمد اشاره کرده اند. در این صورت ذهن محقق به مراتب نزدیک تر به حقیقت خواهد شد و خواسته یا ناخواسته به سمت وصیت پیامبر خواهد رفت که ۱. قطعی الصدور است؛ ۲. علامت معرفی مهدی و قائم است و همچنین از احمد در آن به عنوان اولین مؤمن به امام مهدی علیه السلام نام برده شده است. مثلاً:

عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كَنْزًا بِالطَّلَقَانِ لَيْسَ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ اثْنِي عَشَرَ أَلْفًا بِخُرَّاسَانَ شِعَارُهُمْ أَحْمَدُ أَحْمَدُ يُفَوِّدُهُمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَلَى بَغْلَةٍ شَهْبَاءَ عَلَيْهِ عِصَابَةٌ حُمْرًا كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْهِ عَابِرِ الْفَرَاتِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِذَلِكَ فَسَارِعُوا إِلَيْهِ وَ لَوْ حَبِوْا عَلَى النَّجِحِ.»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: «همانا برای خدای تعالی گنجی است در طالقان که نه طلاست و نه نقره؛ بلکه دوازده هزار مرد در خراسان است که شعارشان احمد احمد است؛ جوانی از بنی هاشم، سوار بر قاطری سپیدرنگ آنها را رهبری می کند که پیشانی بندی قرمز به همراه دارد. گویی او را می بینم که از فرات می گذرد. پس هر زمان که ندایش را شنیدید به سمتش بشتابید، حتی سینه خیز روی برف.»

۱. محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الاصول، ج ۴، ص ۳۳۲.

۲. منتخب الانوار المضيئه، ص ۱۹۵.

طبق این روایت که شعار این جماعت را احمد احمد ذکر می‌کند متوجه می‌شویم که پرچم‌دار و امام این جماعت شخصی به نام احمد است.

این جماعت به رهبری این شخص، گنج‌های خدا نامیده شدند؛ بدین صورت که خداوند همه را فرمان می‌دهد که به سمت این مرد بشتابند، حتی اگر مجبور باشند سینه‌خیز روی برف و یخ حرکت کنند. این نشان می‌دهد که حرکت این مرد و تابعینش مورد تأیید خدا و ائمه (ع) است؛ درحالی‌که روایات بسیاری از هرگونه حرکت قبل از قیام قائم نهی کرده‌اند. برای محقق منصف این احتمال وجود دارد که شاید این احمد همان احمد در وصیت شب وفات پیامبر (ص) باشد. عبارت «به سمتش بشتابید، حتی سینه‌خیز روی برف» در روایات زیادی درباره حرکت و قیام مهدی و قائم (ع) استفاده شده است و همین نکته ذهن انسان را به حقیقت نزدیک‌تر می‌کند.

روایت دیگری را ذکر می‌کنیم:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (ع) قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَيْبُضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخَذَيْنِ عَظِيمُ مُشَاشِ الْمَنَكِبَيْنِ بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شَبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ (ص) لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يَعلُنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يَعلُنُ فَمُحَمَّدٌ.»^۱ امیرالمؤمنین علی (ع) بالای منبر فرمود: «مردی از فرزندانم در آخرالزمان قیام می‌کند که رنگش سفید مایل به سرخ است، شکمی بزرگ دارد، ران‌هایش عریض است، بزرگ‌جثه است و شانه‌هایش نرم‌استخوان، بر پشتش دو خال است، خالی به‌رنگ پوستش و خالی شبیه خال پیامبر (ص). دو اسم دارد: اسمی مخفی و اسمی آشکار؛ اسم مخفی، احمد است و اسم آشکار، محمد.»

در این روایت امام علی علیه السلام بر منبر صحبت از دو نام برای قائم علیه السلام می کند که یکی از آنها مخفی و دیگری آشکار است؛ احمد و محمد. حال به نظر شما منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از این دو نام چیست؟ آیا منظورشان این است که امام محمد بن الحسن علیه السلام دو نام دارد که یکی از آنها مخفی است؟ اگر این طور باشد چند سؤال پیش می آید:

۱. به یقین منظور از اسم مخفی باید همان اسم علمی باشد که بر فرزند می گذارند و معمولاً این اسم یک اسم خواهد بود؛

۲. داشتن اسم مخفی برای امام زمان علیه السلام به چه دردی می خورد که امام علی علیه السلام بخواهد بالای منبر این چنین آن را تبیین کند؟

۳. اگر به هر دلیلی این اسم باید مخفی باشد، پس چرا نامش را بالای منبر برای مردم فاش می کند؟

روشن است که این روایت درصدد بیان دو شخصیت پنهان و آشکار است؛ یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به طور غیر صریح اشاره به دو قائم از اهل بیت علیهم السلام می کند که در آخرالزمان قیام می کنند. «اسم» در بسیاری از موارد اشاره به مسمی دارد؛ یعنی منظور از آن، خود حقیقتی است که اسم بر او گذاشته می شود.

این روایت نیز ذهن مخاطب را به حقیقت زمان ظهور و جایگاه مهدی اول نزدیک تر خواهد کرد.

محمد شهبازیان در ادامه شبهاتش سعی می کند این روایت را به صرف اینکه در ابتدای سخن درباره یک مرد صحبت شده است، تنها بر امام زمان علیه السلام حمل کند. بر انسان منصف کمی تدبر و تأمل کفایت می کند که بداند اهل بیت علیهم السلام قصد نداشتند مردم به صراحت از احوال مهدی اول آگاه شوند، اما در لابه لای کلماتشان اشاراتی سری به مهدی اول می کردند تا به وقتش به نصوص خویش احتجاج کند. در نتیجه امیرالمؤمنین علیه السلام از ابتدا

نخواستند به صراحت بگویند دو مرد در آخرالزمان خروج می‌کنند؛ و طبق برنامه هماهنگ شده از یک نفر به عنوان قائم صحبت می‌کردند.

اینکه در ابتدای روایت با ضمیر مفرد آمده است «له اسمان: برای او دو اسم است» مانعی از توجیه ما نیست و این از نظر علم معانی ایرادی ندارد. در قرآن کریم آمده است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴾^۱ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد).

در این آیه شریفه خداوند فرمود «دعواکم» و از ضمیر مثنی استفاده نکرد با اینکه قبلیش فرمود «خدا و رسول را اطاعت کنید هنگامی که شما را...».

مفسران نوشته‌اند: «وَأَمَّا قَالَ: إِذَا دَعَاكُمْ وَلَمْ يَقُلْ: إِذَا دَعَاكُمْ، لِأَنَّ الدَّعْوَةَ وَاحِدَةٌ، وَ مِنْ يَجِبُ الرَّسُولَ فَقَدْ أَجَابَ اللَّهُ تَعَالَى»؛ همانا گفت «دعواکم» و نگفت «دعواکم» چون که دعوت یکی است و هرکس رسول را اجابت کند خداوند متعال را اجابت کرده است.^۲

اینکه دعوت رسول ﷺ همان دعوت خداست و او با اذن خدا چنین می‌کند و او مباشر در دعوت و قیام است و مردم دعوت خدا را از زبان رسولش می‌شنوند، توجیهات مفسران است در چرایی اینکه خداوند ضمیر مفرد آورده است.^۳

در نتیجه ایرادی ندارد که گاهی متکلم و سخن‌گو حرکت و عملی واحد را که حقیقتاً از سوی دو نفر انجام می‌شود به یکی از آنها به صورت مشخص یا غیرمشخص اسناد دهد. در اینجا نیز روشن است که دعوت امام مهدی (عج) و حرکت و قیام او چه توسط خودش

۱. انفال، ۲۴.

۲. نصر بن محمد سمرقندی، بحر العلوم، ج ۲ ص ۱۵.

۳. رک: تفسیر روح البیان، ج ۳ ص ۳۳۱؛ الکشاف، ج ۲ ص ۲۱۰؛ تفسیر المظهری، ج ۴ ص ۴۶؛ الفوائد الالهیه و

المفتاح الغیبیه، ج ۱ ص ۲۸۵؛ روح المعانی، ج ۵ ص ۱۷۷.

انجام شود و چه اینکه توسط وصی و فرستاده‌اش آغاز شود، هر دو یکی است و به جهت حفظ مصالحی باصراحت از دو نفر سخن نمی‌گویند. امام و وصیش در حکم یک نفرند و حرکت آن دو بزرگوار حرکت خداست، در نتیجه انسان عاقل چنین اشکال‌های سخیف ادبیاتی را وارد نمی‌کند.

ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی نوشته است:

«مذکور فی الكتب المنزلة علی الأنبياء المتقدمين عليهم السلام یولد فی مکه رجل معصوم اسمه أحمد و کنيته أبوالقاسم و كذلك فی قرية من العراق أحدهما نبی و الآخر امام»^۱ «در کتب نازله بر پیامبران گذشته عليهم السلام ذکر شده است که در مکه مردی معصوم متولد خواهد شد که نامش احمد است و کنیه‌اش ابوالقاسم، و همچنین در آبادی‌ای از عراق که یکی از آن دو پیامبر و دیگری امام هستند.»

اکنون وقتی تمامی این‌گونه روایات را کنار روایت وصیت پیامبر ص بگذاریم - که به صراحت نام همه دوازده امام و مهدی اول را بیان کرده است که نام مبارکش احمد و عبدالله و مهدی است - می‌رویم سراغ روایت مهم دیگری که شیخ طوسی دو بار آن را در کتابش ذکر کرده است:

«عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ ذَكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا.»^۲ حذیفه بن یمان گفت که از رسول خدا ص شنیدم درحالی که درباره مهدی سخن می‌گفت و فرمود: «همانا [با مهدی] در بین رکن و مقام بیعت می‌شود، نامش احمد و عبدالله و مهدی است، و این‌ها سه نام ایشان است.»

۱. شرح کافی، ج ۱۲ ص ۴۰۰.

۲. غیبت طوسی، ص ۴۵۴ و ۴۷۰.

شیخ طوسی در دو جای کتاب غیبتش این روایت را از حذیفه بن یمان نقل کرده است که از صاحبان سر رسول خدا ﷺ بود. پیامبر ﷺ در این روایت به صراحت قائمی را که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد، آن‌گونه معرفی کرده که مهدی اول را در وصیت شب وفاتش معرفی کرده است. طبق نص وصیت رسول خدا ﷺ، مهدی اول سه نام دارد؛ احمد و عبدالله و مهدی. حال در این روایت می‌فرماید مهدی که این اوصاف را دارد مسئول اخذ بیعت در بین رکن و مقام است. کسی که برای اولین بار به سمت مردم می‌آید تا از مردم بیعت بگیرد و آنها را آماده سازد مهدی اول است که وصی و فرستاده امام زمان (عج) است.

بعضی مخالفان دعوت یمانی این روایت را این‌گونه توجیه می‌کنند که از این روایت می‌فهمیم امام محمد بن الحسن (عج) نام‌های دیگری نیز دارد و این روایت درباره امام زمان است. در جواب این‌ها باید بگوییم که وصیت شب وفات پیامبر ﷺ، مجمل نیست و بلکه به تفصیل در صدد معرفی جانشینان پیامبر ﷺ است و وقتی در آنجا این سه نام را برای مهدی اول بیان می‌کند دیگر شکی نداریم که این سه نام با این عبارت خاص برای مهدی اول است.

در نتیجه می‌توان گفت - به کمک قطعی‌الصدور بودن روایت وصیت به دلیل قرائن متعدد، و نیز به کمک ده‌ها روایت متواتر دیگری که در باب وجود زمینه‌ساز قبل از ظهور امام مهدی (عج) وجود دارد، همچنین وجود روایاتی که نام احمد در آن موجود است - روایت منقول از حذیفه، تکرار فقره نام مهدی اول است و همین تکرار باعث تواتر فقره آخر روایت می‌شود و یقیناً اگر کسی این روش را نپسندد، به جد نمی‌تواند با آن مخالفت کند.

باز در انتها این نکته را تکرار می‌کنم که ما ملزم به اثبات تواتر فقره اسم مهدی اول نیستیم؛ اگرچه نکته‌ای که بیان شد برای اهل انصاف در تحقق تواتر کفایت می‌کند.

فرزند داشتن امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت

نویسنده در این باب چند نکتهٔ عجیب نیز به زبان آورده که مرا از خودش ناامید کرده است؛ چون انتظار بیشتری از وی می‌رفت.

او نوشته است:

«با توجه به تعریف روایت متواتر، بطلان ادعای احمد اسماعیل و جریانش بر اهل علم پوشیده نیست؛ چرا که اولاً دربارهٔ فرزند داشتن امام مهدی علیه السلام بحث علمی جدی‌ای میان علما وجود دارد و افرادی به صراحت دارا بودن فرزند را رد نموده و ادعا کرده‌اند که ایشان در دوران غیبت فرزند ندارد و متن ادعیه دلالت‌کننده بر وجود فرزند برای امام مهدی علیه السلام را به دوران پس از ظهور حمل نموده‌اند. پس تنافی ندارد که مراد از گزارش شیخ طوسی نیز این باشد که فرزند حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور ایشان متولد گردیده و پس از وفات ایشان حکومت را به عهده می‌گیرد؛ به عبارت دیگر در گزارش نقل شده از شیخ طوسی به تولد این فرزند قبل از دوران ظهور اشاره نشده است. ثانیاً گروهک یمانی عراق تلاش دارند تا این گزارش را دارای تواتر معنوی دانسته و از اشکالات سندی به این روایت فرار نمایند...»

در پاسخ می‌گوییم:

۱. اینکه اختلاف نظر علما دربارهٔ فرزند داشتن امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت، به شما در ردّ تواتر مهدیین کمک شایانی نمی‌کند. حتی اگر همه علما با فرزند داشتن امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت مخالف بودند، باز هم باید نظرشان بررسی شود؛ چه برسد که خودتان معتزید که این امر در هر دو طرفش موافقان و مخالفانی دارد.

۲. جنابان چنان پشت این تعداد از علمای مخالف فرزند داشتن امام پنهان شده است که گویی شما از اسرار امام در زمان غیبت و چگونگی زندگی و ازدواجشان باخبرید! آیا منتظرید که حضرت برای شما کارت دعوتی بفرستد؟ چگونه به خود اجازه می‌دهید دربارهٔ امام زمان علیه السلام بگویید «افرادی به صراحت دارا بودن فرزند را رد نموده و ادعا کرده‌اند که ایشان در دوران غیبت فرزند ندارد»؟! حتی اگر هیچ روایتی مبنی بر فرزند داشتن حضرت

موجود نبود، باز هم نباید به خود اجازه دهیم که چنین با اطمینان بگوییم که حضرت فرزندی ندارد. به قول معروف: «عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود؛ نیافتن، دلیلی بر نبودن نیست.» حال چه بگوییم که روایات زیادی بر فرزند داشتن حضرت دلالت می‌کند.

۳. چطور می‌توان خود را متخصص در مهدویت بدانیم، اما بگوییم در نقل شیخ طوسی از وصیت، اشاره‌ای به تولد فرزند امام مهدی (عج) قبل از ظهور نشده است؟! در روایت وصیت، پیامبر اکرم (ص) به صراحت فرمودند که مهدی اول، اولین مؤمن و اولین از نزدیکان و مقربان به امام مهدی (عج) است. چگونه می‌شود که امام مهدی (عج) در زمان ظهورش فرزندی نداشته باشد، اما مهدی اول، اولین مؤمن و مقرب به او باشد؟! شایسته است که وصی و جانشین بعدی در مهم‌ترین دوران ظهور و حکومت و جنگ و قیام پدرش حضور داشته و تحت تربیت او قرار داشته باشد. از همین رو در روایت دیگری به صراحت فرمودند کسی که امر امام را به عهده خواهد داشت از موضع امام مطلع است:

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَ يَقُولَ بَعْضُهُمْ قُتِلَ وَ يَقُولَ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.»^۱ مفضل بن عمر گفت که از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود:

«همانا برای صاحب این امر دو غیبت است که یکی از آن دو غیبت طولانی خواهد بود تا اینکه بعضی از مردم می‌گویند که او مُرده است و بعضی دیگر می‌گویند کشته شده است و بعضی دیگری می‌گویند که رفته است، تا اینکه کسی از یارانش بر امرش استوار نمی‌ماند مگر عده‌ای قلیل. هیچ‌کسی از فرزندانش و غیر آنان از موضع و جایگاهش مطلع نیست مگر مولایی که امرش را به عهده خواهد گرفت.»

در این روایت چند نکته وجود دارد:

۱. آن حضرت در زمان غیبت ازدواج کرده و دارای فرزندی است؛

۲. تنها یکی از همراهان در زمان غیبت از موضع و محل ایشان مطلع است؛

۳. این شخص مطلع و همراه امام در زمان غیبت، عهده‌دار امر امام زمان علیه السلام خواهد بود. از طرفی می‌دانیم که امر امام را فقط امامی مثل خودشان بر عهده می‌گیرند؛ در نتیجه این امام و ولی امر امام مهدی علیه السلام، در زمان غیبت ایشان حضور داشته و با ایشان مرتبط است.

علی بن حمزه در گفت‌وگویی با امام رضا علیه السلام چنین ذکر می‌کند:

«قَالَ لَهُ عَلِيُّ: إِنَّا رُوِينَا عَنْ أَبِيكَ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِي أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام كَانَ إِمَامًا أَوْ كَانَ غَيْرَ إِمَامٍ قَالَ كَانَ إِمَامًا، قَالَ: فَمَنْ وَلِيَّ أَمْرِهِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: وَ أَيْنَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ كَانَ مَحْبُوسًا بِالْكُوفَةِ فِي يَدِ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ، خَرَجَ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ حَتَّى وَلِيَ أَمْرَ أَبِيهِ ثُمَّ انْصَرَفَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: إِنَّ الَّذِي أَمَّكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنْ يَأْتِيَكَ كَرْبَلَاءَ فَيَلِيَّ أَمْرَ أَبِيهِ فَهُوَ يُمْكِنُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَأْتِيَ بَعْدَادَ فَيَلِيَّ أَمْرَ أَبِيهِ ثُمَّ يَنْصَرِفَ، وَ لَيْسَ فِي حَيْسٍ وَ لَا فِي إِسَارٍ»^۳

«علی بن حمزه به امام رضا علیه السلام گفت: ما از پدران تو شنیدیم که همانا امام امرش (کفن و دفن) را برعهده نمی‌گیرد مگر امامی مثل خودش. امام رضا علیه السلام به او فرمود: حسین بن علی علیه السلام امام بود یا نه؟ عرض کرد: بله بود. امام فرمود: پس چه کسی امر او را بر عهده گرفت؟ گفت: علی بن حسین. فرمود: علی بن حسین علیه السلام کجا بود؟ گفت: در کوفه

۱. (۲) - و هم كانوا - خ.

۲. (۳) - ان هذا - خ.

۳. رجال کشی، ۴۶۴.

محبوس دست عبیدالله بن زیاد بود. فرمود: او [علی بن حسین] خارج شد درحالی که آنها مطلع نشدند و امر پدرش را بر عهده گرفت و سپس بازگشت. سپس امام رضا (ع) به او فرمود: آن کسی که به علی بن حسین این قدرت را داد که به کربلا برود و امر پدرش را انجام دهد، می تواند این قدرت را به صاحب این امر بدهد که به بغداد رفته و امر پدرش را انجام دهد و بازگردد درحالی که نه در حبس بود و نه اسارت.»

در نتیجه امامی مثل خود امام مهدی (عج) امر او را بر عهده خواهد گرفت و از قضا این امام در زمان غیبتش حضور داشته و از موضع ایشان مطلع است. حال آیا کسی می تواند بگوید این شخص کسی غیر از مهدی اول در وصیت شب وفات پیامبر (ص) است که از قضا پیامبر (ص) ایشان را اولین مؤمن و اولین مقربان به امام مهدی (عج) معرفی کرده است؟

علت تأکید بر تواتر حدیث وصیت

رابعاً عجیب است که گفته شود تأکید بر اثبات تواتر روایت وصیت برای فرار از اشکالات سندى است! گویی نویسنده فراموش کرده است که روایت حتی اگر صحیح و از اشکالات سندى هم مبراً باشد، به درد امور اعتقادی نخورده و امری را اثبات نمی کند. در نتیجه بسیار مضحک است که گفته شود یمانئون برای فرار از اشکالات سندى دست به دامن تواتر شده اند. یقیناً اثبات تواتر در هر موضوعی از روایات، بسی سخت تر و در بسیاری از اوقات ناممکن است تا اینکه بخواهیم روایتی را با نظرات مختلف رجالیون صحیح و موثق کنیم. در نتیجه تأکید یمانئون در قطعی الصدور دانستن روایت وصیت چه از باب قرائن و چه از باب تواتر، برای این است که ریگی در کفش ندارند و در معامله غشی نمی کنند. جدای از

همه این‌ها پیش‌تر عرض کردیم که یمانیون نه‌تنها از اشکالات سندی مطرح‌شده فرار نمی‌کنند، بلکه به‌تفصیل در باب صحت روایت سخن گفته و آن را اثبات کرده‌اند.^۱

دیدگاه شیخ طوسی درباره تواتر روایت وصیت

نویسنده پس از آنکه امور خلاف واقعی را به یمانیون نسبت داده است، در این قسمت نیز بدون ارائه مدرک و منبعی می‌گوید که جریان یمانی مدعی است شیخ طوسی روایت وصیت را متواتر می‌داند؛ سپس در ادامه درصدد پاسخ بر می‌آید تا بگوید منظور شیخ طوسی از بعضی کلماتش چیست و آن اینکه اخبار در امامت دوازده امام متواتر است.

در پاسخ می‌گوییم اصلاً یمانیون چنین اعتقادی نداشته و در هیچ موضع رسمی چنین نگفته‌اند که شیخ طوسی روایت وصیت را متواتر می‌داند؛ بلکه سخن یمانیون در این است که شیخ طوسی روایت وصیت را صحیح دانسته و به آن نظر داشته است و به همین دلیل از بین ده‌ها روایت در اثبات دوازده امام فقط چند روایت را گلچین کرده که یکی از آنها حدیث وصیت است و چند حدیث دیگر این باب گلچین‌شده نیز اثبات‌کننده امامت مهدی اول و وصی سیزدهم است.

اما نکته قابل تأمل اینجاست که محمد شهبازیان در توجیه اینکه چرا شیخ طوسی روایت وصیت را آورده است می‌گوید: «ایشان تلاش دارند تا با استفاده از این عبارت که ائمه شیعه دوازده نفر می‌باشند و نمی‌توان یکی از آنها را کم یا اضافه نمود بطلان عقاید اسماعیلیه، زیدیه و واقفیه را اثبات نماید. لذا به بیان روایاتی می‌پردازد که وجه اشتراک آنها و تواتر معنوی در آنان این است که ائمه بعد از حضرت محمد ﷺ دوازده نفر هستند.»

۱. ر.ک: شیخ ناظم العقیلی، «دفاع از وصیت» و «پشتیبانی از وصیت».

قابل تأمل بودن این کلمات نویسنده به این دلیل است که ناخواسته اعتراف کرده که شیخ طوسی روایت وصیت را قبول داشته و از بین ده‌ها روایت دیگر به این توجه کرده است؛ زیرا برای اثبات تواتر امامت دوازده امام از این روایت نیز استفاده کرده است و خود نویسنده در بیان شرایط ناقلان خبر در اثبات تواتر به این نکته اشاره کردند که نسبت به خبری که نقل می‌کنند اطمینان داشته باشند، نه اینکه از روی شک آن خبر را بیان کنند. (ص ۸۱)

تعارض با مبانی شیعه

نویسنده در ادامه برای نشان دادن تعارض روایت وصیت با مبانی شیعه به دو تعارض به‌زعم خویش اشاره می‌کند؛ تعارض با رجعت ائمه (ع) در زمان امام مهدی (عج) و حکومت پس از وفات آن حضرت، و نیز تعارض با انحصار عدد اوصیای بعد از پیامبر (ص).

در پاسخ می‌گوییم:

۱. شایسته نیست نویسنده، مبانی و نظرات خودش را به نام مبانی پذیرفته‌شده شیعه جا بزند. او علاقه‌های شخصی خودش را مبانی شیعه معرفی می‌کند و این کار اصلاً صحیح و منطقی نیست!

۲. آنچه به‌عنوان مبانی شیعه در بحث رجعت وجود دارد، اصل رجعت است، نه چگونگی آن و علم به جزئیاتش؛ به عبارت دیگر، شیعه معتقد است رجعتی صورت خواهد گرفت و روایات متواتر در این باره وجود دارد؛ اما اینکه این رجعت دقیقاً چگونه است و چه زمانی محقق می‌شود و جزئیات و قوانینش چگونه است هیچ‌گاه به‌صورت مشخص و معلومی نبوده است و علما درباره آن نظرات مختلفی دارند.

اگر جناب شهبازیان توصیه امام صادق (ع) را آویزه گوشش کند هرگز به خود اجازه نمی‌دهد که چنین باصراحت درباره رجعت سخن گوید و ترجیح آن بر روایات حکومت مهدیین را از مبانی شیعه معرفی کند:

«عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ هَذِهِ الْأُمُورِ الْعِظَامِ مِنَ الرَّجْعَةِ وَ أَشْبَاهِهَا، فَقَالَ إِنَّ هَذَا الَّذِي تَسْأَلُونَ عَنْهُ لَمْ يَجِئْ أَوَانُهُ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَ لَمَا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾^(۱)»^۲ زرارہ گفت از امام صادق عليه السلام دربارهٔ امور بزرگی همچون رجعت و نظایرش پرسیدم. امام فرمود: «این چیزی که از آن سؤال می‌کنید وقتش فرانسیده است و خداوند عزوجل فرموده است: (بلکه چیزی را تکذیب کردند که از آن آگاهی نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است).»

وجود روایات متعدد مهدیین و ائمه از ذریهٔ قائم عليه السلام از جمله مسائلی بوده که به ما این اجازه را نداده است تا دربارهٔ چگونگی و زمان رجعت به‌طور حتمی و قطعی سخن بگوییم. لازم است خاطرنشان کنم که حکومت و خلافت مهدیین و ائمه از ذریهٔ قائم عليه السلام در کلام مبارک همان ائمه‌ای بیان شده که رجعت را نیز بیان کرده‌اند. پس عاقلانه نیست که بدون وجود دلیل و علت صحیحی دسته‌ای را منکر شویم و بدون فکر به دستهٔ دیگر چنگ زنیم. به همین دلیل بوده است که علمای بزرگی همچون شیخ صدوق و سید مرتضی علم‌الهدی به‌صراحت دربارهٔ رجعت سخن نگفته و این احتمال را داده‌اند که ممکن است ائمه‌ای پس از امام زمان عليه السلام به حکومت برسند. وجود همین روایات باعث شده است که دو شهید صدر نیز به حکومت مهدیین تصریح کرده و حکومت مهدیین را بر روایات رجعت ترجیح دهند؛ که شرح همهٔ این مسائل قبلاً در همین کتاب بیان شد. از علمای فعلی نیز افرادی همچون سید کاظم حائری از علمای قم پس از قرائت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند که این دسته از روایات، تعارضی با رجعت نداشته و ممکن است منظور از رجعت، بازگشت ائمه پس از مهدی دوازدهم باشد.^۳

۱. یونس، ۳۹.

۲. مختصر البصائر، ص ۱۰۸.

۳- <https://www.youtube.com/watch?v=euRJKq9MGEY%DA%9B>

آنچه در روایات رجعت موجود است، بازگشت ائمه (ع) پس از حکومت قائم (ع) است و اهل بیت (ع) نفرمودند که رجعت دقیقاً پس از وفات امام محمد بن الحسن (ع) واقع می‌شود؛ و از آنجا که همه مهدیین، مهدی و قائم هستند، پس این احتمال کاملاً عاقلانه و منطقی است که بین روایات متعدد مهدیین و رجعت جمع کنیم، نه اینکه دسته‌ای از روایات را بپذیریم و دسته دیگر را انکار و رد کنیم؛ مخصوصاً زمانی که پذیرش روایات مهدیین و ائمه (ع) از ذریه قائم (ع) کاملاً منطقی است و با مبانی شیعه نسبت به استمرار امامت تا قیامت هماهنگی دارد. این از یک سو و از سوی دیگر آنچه به عیان در روایات رجعت دیده می‌شود وجود اسرار و رموزی در آن است که بر محقق پنهان نیست که اهل بیت (ع) از ابتدا درصدد توضیح دقیق این ماجرا و جزئیاتش نبوده‌اند و توضیح وقایع پس از ظهور را به خود قائم (ع) واگذار کرده‌اند و این از روایاتی نظیر آنچه پیش‌تر در استدلال شیخ صدوق علیه زبیده آوردیم مشخص می‌شود.

تعارض دیگری که نویسنده به آن اشاره کرد، انحصار اوصیای پیامبر (ص) در عدد دوازده بود که قبلاً به‌طور مفصل درباره‌اش صحبت نموده و باطل بودن این امر را ثابت کردیم. اینکه این مسئله هم از مبانی شیعه باشد رد شد و سخن بعضی از علما را بیان کردیم و بهترین پاسخ به آن نیز همان است که سید مرتضی علم‌الهدی بیان کرد؛ اینکه ما موظف به ایمان و اعتقاد به این دوازده امام هستیم نه کمتر، و اینکه آیا بعد از ایشان (ع) امامانی خواهند بود یا نه به زمان خودش واگذار می‌شود. پس عجیب است از محمد شهبازیان که با وجود اطلاع از نظرات علمای بزرگ، باز درصدد است تا توهمات و نظرات خودش را مبانی شیعه معرفی کند و این امر یقیناً نه‌تنها در بحث علمی مردود است، بلکه از نظر شرعی دروغ و فریب شمرده می‌شود.

در ادامه نیز بحث نگارش وصیت در پنجشنبه را مطرح می‌کند که پاسخش پیش‌تر در بحث وصیت مکتوب پیامبر (ص) و زمان نگارش آن به تفصیل بیان شد.

تعارض درونی متن وصیت

نویسنده به نکته‌ای در متن وصیت پیامبر ﷺ اشاره می‌کند تا بتواند آن را تعارضی جدی قلمداد کند و از این طریق خدشه دیگری به تنها وصیت پیامبر ﷺ وارد سازد. گویی علاقه شدیدی دارد تا به هر نحوی که شده اتصال این وصیت را به خدا و وحی قطع کند؛ همان طور که خلیفه دوم با اتهام هذیان به پیامبر ﷺ سعی کرد کلمات ایشان ﷺ را از اتصال به خدا و وحی قطع کند. دست به دامن شبهه‌ای مضحک می‌شود تا شاید سنگی باشد در کنار دیگر سنگ‌ها و به سمت این روایت مبارک پرت شود. او می‌گوید در ابتدای این روایت گفته شده که مهدی از اوصاف اختصاصی امام علی عَلَيْهِ السَّلَام است؛ اما در انتها به مهدی اول هم مهدی گفته شده؛ در نتیجه این تعارض در متن است و نشان از این دارد که این کلام، وحی الهی نیست:

«... فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنِي عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَ الْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونَ وَ الْمَهْدِيَّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ...» «پس تو ای علی، اولین از دوازده امام هستی. خدای تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیرالمؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامیده و این نام‌ها برای غیر تو شایسته نیست.»

بیان این گونه شبهات از کسی که ادعای تخصص در مهدویت دارد بسیار عجیب است. اگر قرار باشد این شبهه به عنوان تعارض حل ناشدنی در روایت، کمکی به نویسنده در رد و انکار این وصیت باشد، برای وی جای بسی از این اشکالات و شبهات وجود دارد تا به قرآن و بسیاری از روایات شیعه وارد سازد. برای او شایسته بود در این گونه شبهات به جای اینکه این تعارضات ظاهری را تعارض قطعی دانسته و از آن برای رد روایت کمک بگیرد، این‌ها را به عنوان سؤال و تعارض ظاهری در ذهن خود نگه می‌داشت تا صرفاً سؤال بماند که اگر شخصی پیدا شد پاسخش دهد و اگر نشد منتظر امام زمانش باشد تا واضحش سازد، نه

اینکه بی‌درنگ آن را تعارض بنامد و از آن سنگی بسازد بر ضد روایت اهل بیت (ع)؛ اما برای آنچه به ذهن او آمده سه پاسخ وجود دارد:

اول اینکه، همان‌طور که در ابتدای فقره آمده، خداوند متعال این اسامی را در آسمانش، به علی بن ابی‌طالب (ع) اختصاص داد. پیامبر (ص) فرمودند «خداوند در آسمانش تو را به این نام‌ها نام‌گذاری کرده» و سپس فرمودند «کسی غیر تو شایسته این نام‌ها نیست.»

وجه دوم این است که مقصود پیامبر (ص)، عدم شایستگی فرد دیگری به مجموعه این صفات است؛ یعنی امام علی (ع) به دلیل مقام و رتبه ممتازی که در پیشگاه خداوند و در آسمانش دارد شایسته همه این صفات و ویژگی‌هاست؛ اما شخص دیگری شایستگی همه این صفات به‌طور کامل را ندارد. بنابراین مقصود پیامبر این نیست که مثلاً امام دیگری را نمی‌توان مرتضی یا مأمون یا مهدی نامید؛ بلکه کسی شایسته همه این صفات با هم نیست و این از خلال روایاتی که درباره مقام و منزلت خاص امیرالمؤمنین (ع) وارد شده است فهمیده و تأیید می‌شود.

اما پاسخ سوم که ظاهرتر از همه احتمالات پیشین است اینکه ممکن است مقصود پیامبر (ص) از «کسی غیر از تو شایسته این نام‌ها نیست» هرکسی غیر از ائمه معصومین و خلفای خداوند باشد؛ یعنی کسی از انسان‌های غیر معصوم شایسته این نام‌ها نیست؛ چراکه امام علی (ع) و اولاد پاکش همگی نور واحدند. همچنین به احتمال زیاد، این کلمات پیامبر (ص) در اختصاص این اوصاف به امام علی (ع) برای این بوده است که امثال ابوبکر و عمر را شامل نشود؛ زیرا پیروان آنها صفاتی همچون امیرالمؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم را بر آنها حمل کرده و می‌کنند. در نتیجه پیامبر اکرم (ص) برای مقابله با این غاصبان که از همان روز پنجشنبه نفاقشان را در جانشینی حضرت نمایش دادند، این صفات را متعلق به امام علی (ع) دانستند و امثال خلفای غاصب را از نزدیکی به دایره این صفات دور کردند. عده‌ای از صحابه و حتی همسران پیامبر نیز در همان حال احتضار و بیماری پیامبر (ص) سعی می‌کردند تا ابوبکر و عمر را به پیامبر نزدیک‌تر معرفی کنند و از همان زمان، شرایط را

برای نقشه‌های شومشان آماده می‌کردند تا مردم از علی بن ابی‌طالب علیه السلام دور شده و به این دو نفر نزدیک شوند:

«الطَّبْرِيُّ فِي الْوَلَايَةِ وَ الدَّارُفُطْنِيُّ فِي الصَّحِيحِ وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ رَجَالِ الشَّيْعَةِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ وَ اللَّفْطُ لِلصَّحِيحِ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ فِي بَيْتِهَا لَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ ادْعُوا لِي حَبِيبِي فَدَعَوْتُ لَهُ أَبَا بَكْرٍ فَنَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ ادْعُوا لِي حَبِيبِي فَدَعَوَا لَهُ عَمْرٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ ادْعُوا لِي حَبِيبِي فَقُلْتُ وَ يُلَکُمُ ادْعُوا لَهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَوَلَّى اللَّهُ مَا يُرِيدُ غَيْرُهُ فَلَمَّا رَأَهُ أَفْرَجَ الثُّوبَ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَدْخَلَهُ فِيهِ وَ لَمْ يَزَلْ يَخْتَضِنُّهُ حَتَّى قَبِضَ وَ يَدُهُ عَلَيْهِ.»^۱ «از عایشه نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام بیماری مرگش که در خانه او بوده گفت: «عزیزم را صدا کنید.» من ابوبکر را صدا زدم و پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به او انداخت، اما سرش را برگرداند. سپس گفت: «عزیزم را صدا کنید.» (در این هنگام، دیگران) عمر را صدا زدند. پس وقتی پیامبر به عمر نگاه کرد (دوباره) گفت: «عزیزم را صدا کنید.» در این هنگام من گفتم: وای بر شما، علی بن ابی‌طالب را برای او صدا کنید که قسم به خدا، پیامبر غیر از او را طلب نکرده است....

اگر بگویید در بین این صفات، صفت «امیرالمؤمنین» هم وجود دارد که طبق روایات بر دیگر معصومین هم اطلاق نمی‌شود خواهیم گفت که این صفت با یک دلیل خارجی دیگر، از اطلاقش بر دیگر ائمه علیهم السلام نهی شده است؛ پس نمی‌توان به‌صرف وجود این صفت در بین این اوصاف، بگوییم که منظور از این کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله همان است که درباره صفت امیرالمؤمنین در روایات دیگر گفته شد.

عدم استناد به وصیت شب وفات پیش از احتجاج سید

احمدالحسن

در این قسمت نویسنده تلاش کرده تا در ابتدا با نادیده گرفتن بعضی از حقایق درباره هدایت امت توسط قرآن و عترت، عاصم بودن و مانع از گمراهی بودن را از وصیت پیامبر ﷺ دور کند و سپس با ادعای اینکه پیش از سید احمدالحسن نیز کسانی به این وصیت استدلال کرده‌اند حرف خود را صحیح و منطقی جلوه دهد.

معنای عاصم از گمراهی بودن وصیت

پیامبر اکرم ﷺ طبق روایات فراوانی که از طرق شیعه و سنی به دست ما رسیده است، وصیت لحظات انتهایی عمر مبارک و هنگام بیماری خویش را به عاصم از گمراهی توصیف نموده و این ضمانت را به امت خود داده است که این مکتوب، امت را تا ابد از گمراهی نجات خواهد داد. سید بن طاووس از علمای بزرگ شیعه به پسرش می‌نویسد:

«فَإِنَّ الْبُخَارِيَّ وَ مُسْلِمَ فِي صَحِيحَيْهِمَا^۱ وَ كُلِّ مَنْ لَهُ صِدْقٌ وَ أَمَانَةٌ مِنْ رِوَاةِ الْمُسْلِمِينَ دَكَّرُوا بِأَنَّ خِلَافِي أَنْ جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ عِنْدَ وَفَاتِهِ: ابْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قِزْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا.»^۲ «همانا بخاری و مسلم در کتابشان و همین‌طور هرکسی از روایان مسلمان که صادق و امانت‌دار بودند بدون اختلاف ذکر کرده‌اند که جد تو حضرت محمد ﷺ در زمان وفاتش گفت: کاغذ و دواتی برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که تا ابد گمراه نشوید.»

۱. صحیح بخاری، ۶: ۱۱؛ صحیح مسلم، ۳: ۱۲۵۹، حدیث ۲۱ و ۲۲.

۲. کشف المحجة لثمره المهجة، ص ۱۱۷.

این تنها متن و سفارشی بوده که پیامبر ﷺ آن را به عاصم (عصمت‌بخش، حافظ) از گمراهی توصیف کرده است. در نتیجه معنا ندارد که پیامبر ﷺ متنی را با این وصف تضمین کند، اما آن متن بتواند دست‌مایه مدعیان دروغین قرار بگیرد و باعث گمراهی امت شود. البته چگونگی این عصمت‌بخشی و دلالت بر مدعی حقیقی را در مواضع بسیاری از کتب دعوت مبارک یمانی توضیح دادیم و در اینجا قصد بیان مفصل آن نیست.^۱

اما آنچه با این قسمت از اشکالات مطرح‌شده توسط محمد شهبازیان مرتبط است این است که نویسنده می‌گوید معنای مصونیت‌بخشی وصیت پیامبر این نیست که مدعی کذاب نتواند به آن استناد کند، بلکه مدعیان دروغین می‌توانند به وصیت پیامبر استناد کنند و از این طریق باعث گمراهی مردم شوند؛ همان‌طور که در روایات بسیاری، از قرآن نیز در کنار عترت به‌عنوان عاصم از گمراهی یاد کرده‌اند، اما بسیاری توسط آیات قرآن گمراه شده و مردم را به گمراهی می‌کشاند. او نوشته است: «مراد حضرت محمد ﷺ از عاصم و نگهدارنده این نیست که مدعی‌ای ادعا نخواهد کرد کم‌اینکه مدعیانی تاکنون ادعا کرده‌اند؛ بلکه مراد این است که با تمسک به آنچه می‌خواهم در کتب بنویسم، شما امام پس از خود را شناسایی کرده و اتمه بعد از او را نیز می‌شناسید.»

برای پاسخ به این شبهه لازم است از همین کلام مذکور نویسنده او را به دام انداخت. او گفته مقصود از عاصم، یعنی با تمسک به وصیت می‌توان امام را شناسایی کرد. خوب بود جناب شهبازیان شرح بیشتری از معنای عاصم و نگهدارنده می‌داد که تمسک به آن یعنی چه؟ و چگونه وصیت، امام بعد از پیامبر ﷺ را معرفی می‌کند و باعث گمراهی نمی‌شود؟ اگر راهی برای استناد مدعیان دروغین به وصیت وجود داشته باشد و از این طریق عدّه زیادی گمراه شوند، در این صورت دیگر این چه عاصم بودن است؟ و چگونه به وصیت

۱. ر.ک: سید احمدالحسن، وصیت مقدس، نوشتار بازدارنده از گمراهی.

تمسک کنیم که هم باعث شناخت مدعی حقیقی شود و هم تمسکی نکنیم که باعث گرفتاری در دام مدعیان دروغین شود؟

آنچه مسلم است این است که این وصیت مکتوب تا ابد عاصم است. اکنون اگر تفسیر یمانیون از عاصم بودن درست نباشد، پس این عاصمیت به چه معناست؟ صرف اینکه بگوییم عاصمیت یعنی تمسک کردن، عاصمیت معنا نمی‌شود. در نتیجه اگر قرار بود کسانی همانند یمانیون با تمسک و استناد به وصیت، مدعی حقیقی و صادق را نشانند و از طرفی به سمت مدعی دروغین کشیده شوند، پس دیگر معنای صحیحی از عاصم و نگهدارنده قابل تصور نیست. این نکته را نیز در نظر بگیرید که وصیت پیامبر (ص) قرار است تا ابد باعث هدایت و مصونیت از گمراهی شود؛ در نتیجه همان طور که در روایات متعددی اشاره شده است که این وصیت، قائم و مهدی را معرفی می‌کند، لازم است نه تنها ائمه (ع) بلکه مهدی و قائم در زمان ظهور را نیز معرفی کند و مردم با وجود آن از گمراهی نجات یابند؛ لذا وصیت پیامبر (ص) نقش کلیدی و تعیین‌کننده‌ای در شناخت مهدی و قائم دارد و اگر بگوییم سید احمدالحسن یا کسان دیگری به دروغ به آن استناد کرده‌اند در این صورت نه تنها وصیت باعث عاصمیت از گمراهی تا ابد نشده است، بلکه از اساس، دیگر تأثیری در شناخت مهدی و قائم نخواهد داشت و دست مدعی حقیقی از استناد به وصیت خالی خواهد ماند؛ زیرا مردم به قائم خواهند گفت پیش از شما هم کسان دیگری همچون احمدالحسن به آن استدلال کرده‌اند و دروغ‌گو بوده‌اند نعوذ بالله تعالی.

لذا مشخص است محمد شهبازیان نتوانسته است معنای مشخص و صحیحی از قید عصمت‌بخشی وصیت ارائه دهد؛ درحالی‌که در نقل‌های متعدد وارد شده است که پیامبر (ص) قصد کتابت مکتوبی را داشته که امت را تا ابد از گمراهی نجات دهد. لذا این قید برخلاف نویسنده که درصدد است ارزشش را کم جلوه دهد و صرفاً وصیت را تأیید و تأکید مجددی بر سفارش‌های پیشین پیامبر (ص) بداند، از ارزش بسیار زیادی برخوردار است؛

تاجایی که از نقل روایات مرتبط با رزیه‌الخمیس این نتیجه به دست می‌آید که برای صحابه پیامبر ﷺ نیز این قید از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است:

«ابنُ بَطْنَةَ وَ الطَّبْرِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ البُخَارِيُّ وَ اللَّفْطُ لَهُ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمُ الْخَمِيسِ ثُمَّ بَكَى حَتَّى بَلَ دَمْعُهُ الْحَصَى فَقَالَ اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ وَجَعُهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَقَالَ ائْتُونِي بِدَوَاهٍ وَ كَيْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا فَتَنَازَعُوا وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ فَقَالُوا هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَ فِي رِوَايَةِ مُسْلِمٍ وَ الطَّبْرِيِّ قَالُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ.»^۱

«ابن عباس می‌گوید: روز پنجشنبه و چیست روز پنجشنبه؟! سپس گریه کرد تا اینکه اشک چشمانش جاری شد. پس گفت: در روز پنجشنبه، درد بر پیامبر شدت گرفت؛ پس فرمود: برای من کتف و مرگی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن تا ابد گمراه نشوید. در این هنگام مردم با هم تنازع کردند درحالی که شایسته نبود نزد پیامبر نزاع کنند. پس عده‌ای گفتند رسول خدا هذیان گفت...»

همان‌طور که از این نقل و امثال این به دست می‌آید، تنازع و شروع نفاق عده‌ای زمانی شروع شد که پیامبر درخواست قلم و کاغذ کرد تا مکتوبی عصمت‌بخش بنویسد. در نتیجه چنین درخواستی برخی از آنها برای انصراف از این عمل، پیامبر را متهم به هذیان کردند. با اینکه به گفته محمد شهبازیان، پیامبر ﷺ قبلاً نیز به مناسبت‌هایی سخن از جانشینی علی بن ابی‌طالب کرده بود، اما هیچ‌وقت نفرمود که فلان جریان مانند غدیر یا امثال آن شما را تا ابد از گمراهی نجات می‌دهد؛ اما در اینجا عاصم از گمراهی را به این نوشته و پس از این نوشته موکول می‌کند. این نشان از اهمیت وصیت لحظات انتهایی دارد؛ در نتیجه امثال خلیفه دوم نیز به موقع دست در دست شیطان گذاشتند و شروع به تنازع و نفاق کردند تا این مکتوب ضمنت‌شده نوشته نشود.

اما آنچه از معنای عاصمیت باقی مانده، این است که قرآن نیز در کنار عترت به عنوان عاصم معرفی شده است؛ درحالی که این به معنای عدم استناد مدعیان کذاب به آن نیست:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.»^۱ «ای مردم، همانا من دو چیز گران بها را در بین شما باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. پس به این دو تمسک جوئید تا گمراه نشوید. پس همانا خداوند لطیف و خبیر به من خبر داد و به من سفارش کرد که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.»

لازم است محمد شهبازیان معنای دقیقی از عاصمیت و عدم گمراهی مردم توسط قرآن ارائه دهد تا روایاتی که دلالت بر عاصمیت قرآن می‌کنند بر وجه و محمل مناسبی حمل شوند. او همان طور که درباره عصمت بخشی وصیت، معنای مشخصی را ارائه نکرده است، اینجا نیز معنای درخور توجهی از عاصمیت قرآن ارائه نمی‌کند. درحالی که کلام پیامبر (ص) مبنی بر تمسک مردم به قرآن و سپس عدم گمراهی آنان باید معنای درست و قابل فهمی داشته باشد (اگر بگوییم که مدعیان کذاب نیز می‌توانند به آنها استناد کنند و باعث گمراهی مردم شوند). اینکه او بگوید پیامبر (ص) درباره قرآن نیز چنین فرمود اما مدعیان کذاب به آن استناد می‌کنند، به معنای تفسیر درست از کلام پیامبر (ص) نیست؛ چون همچنان کلام پیامبر بدون محمل باقی مانده است؛ چگونه قرآن باعث هدایت و عدم ضلالت می‌شود و چگونه و چه زمانی باعث گمراهی خواهد شد؟ خود قرآن نیز دلالت بر این دارد که عده‌ای با تمسک به متشابهات از آیات، سوءاستفاده کرده و باعث فتنه می‌شوند:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾

عدم استناد به وصیت شب وفات پیش از احتجاج سید احمدالحسن ۱۰۳

اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۱﴾
(اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است. آنها اصل و اساس کتاب‌اند، و بخشی دیگر آیات متشابه است. ولی کسانی که در قلوبشان انحراف است برای فتنه‌انگیزی و طلب تفسیر [نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان] از آیات متشابهش پیروی می‌کنند، و حال آنکه تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند. می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از سوی پروردگار ماست؛ و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمی‌شوند).

در نتیجه نمی‌توان کلام پیامبر ﷺ را درباره هادی بودن و عاصم بودن قرآن، بدون تفسیر مناسب رها کنیم و صرفاً بگوییم که پیامبر ﷺ درباره قرآن نیز چنین فرمود، اما باز باعث هدایت نشد؛ بلکه بالاتر از آن، خود قرآن خلافتش را می‌گوید. به عبارت بهتر اینکه برای خدشه وارد کردن بر معنای عاصمیت وصیت نباید دلیل نقضی صرف بیاوریم که قرآن نیز به این وصف متصف شده است، اما باعث فتنه و گمراهی عده‌ای شده است و می‌شود، و در نتیجه معنای عاصمیت را بدون وجه و تفسیر مناسبی رها کنیم و به اصطلاح، جواب حلّی ندهیم.

معنای عاصم از گمراهی بودن قرآن

اکنون ما به‌جای نویسنده به این سؤال و شبهه جواب حلّی می‌دهیم تا بدانیم معنای درست هدایت و عاصمیت قرآن چیست؟ و آیا این دسته از روایات با تفسیر یمانیون از عاصمیت وصیت منافات دارد؟

زمانی که پیامبر خدا ﷺ که کلامی را بدون وحی الهی بر زبان نمی‌آورد، بگوید چیزی عاصم است و مردم با تمسک به آن گمراه نمی‌شوند این به معنای ضمانت ایشان نسبت به

آن امر است و نمی‌توانیم بگوییم کسی به آن امر تمسک کرد و باعث ضلالت او شد. مردم احتیاج دارند تا در نبود پیامبر و وجود انواع فتنه‌ها و مشکلات و آزمایشات به چیزی پناه ببرند که در صورت پناه بردن به آن خیالشان از هدایت و عدم ضلالت راحت باشد، نه اینکه دوباره همان چیز احتمال ضلالت در آن وجود داشته باشد و مردم از پناه بردن به آن مضطرب باشند. پذیرفتنی نیست که آنچه باید پناه مردم و کشتی نجات آنان باشد باعث هلاکت و غرق شدن مردم شود و مردم این نگرانی را داشته باشند که این کشتی که در طوفان فتنه‌ها سوارش شده‌اند، خودش باعث هلاکت و گمراهی‌شان شود.

برای فهم معنای هدایت و عاصمیت قرآن بهتر است به سخن عمر بن خطاب توجه کنیم که وی بعد از نسبت دادنِ هذیان به پیامبر ﷺ چه گفت و برای جلوگیری از نوشتن وصیت به چه امری برای هدایت و گمراه نشدن امت استدلال کرد:

«... عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ...»^۱ «در نزد شما قرآن است و کتاب خدا ما را بس است.»

بله در نقل‌های متعدد وارد شده است که عمر از این استدلال برای فریب مردم استفاده کرده است که قرآن برای هدایت و گمراه نشدن امت کفایت می‌کند؛ در نتیجه پس از کنار زدن عترت، ظاهراً به قرآن پناه بردند؛ ولی این سخن باعث گمراهی قاطبهٔ مسلمین شد. از اینجا متوجه می‌شویم که چرا در نقل‌های متعددی که دربارهٔ هدایت و عاصمیت قرآن وارد شده است، قرآن همیشه همراه و قرین عترت بوده است و به تأکید پیامبر ﷺ این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند. عبارت «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند» همیشه در کنار روایات «انی تارک فیکم الثقلین» آمده است. این تأکید پیامبر ﷺ بر عدم جدایی قرآن از عترت به این دلیل است که بعداً کسی مثل عمر نگوید «قرآن ما را کفایت می‌کند» یا بعد از آن عده‌ای نادان مثل خوارج

نگویند «لا حکم الا لله؛ حکمی نیست مگر حکم خدا» و سپس قرآن را در مقابل عترت و علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهند و ایشان را مجبور به حکمیت کنند. همچنین عده‌ای نادان در زمان ظهور یمانی موعود نگویند که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره قرآن هم وعده عاصمیت دادند، اما باز مورد استناد مدعیان دروغین قرار می‌گیرد. به عبارت بهتر، مقصود و منظور پیامبر از هدایت قرآن و ضمانتی که درباره قرآن داده‌اند با شرطی جداناپذیر است و آن شرط این است که قرآنی باعث هدایت و عصمت خواهد شد که از کلام عترت خارج شود و ایشان علیهم السلام مفسر و مبین آن باشند، نه قرآن مدنظر عمر و نه قرآنی که بر سر نیزه کردند تا مردم را از قرآن ناطق و قرآن حقیقی دور کنند. به روایت زیر که از ابوذر غفاری نقل شده دقت کنید:

«سَمِعْتُهُ يَقُولُ حِينَ اخْتَضِرَ اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي اَهْلَ بَيْتِي فَاِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ اِصْبَعَيْهِ الْمُسَبِّحَتَيْنِ مِنْ يَدَيْهِ وَ قَرَنَهُمَا وَ سَاوَى بَيْنَهُمَا - وَ قَالَ وَ لَا اَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ قَرَنَ بَيْنَ اِصْبَعَيْهِ الْوُسْطَى وَ الْمُسَبِّحَةِ مِنْ يَدِهِ الْيُمْنَى - لِأَنَّ اِحْدَاهُمَا تَسْبِقُ الْاُخْرَى اَلَا وَ اِنَّ مَثَلَهُمَا فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ.»^۱ ابوذر غفاری می‌گوید من از پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان احتضارش شنیدم که می‌فرمود: «همانا من در بین شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. همانا آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند؛ مثل این دو - دو انگشت سبابه هر دو دست را در کنار هم قرار داد و بینشان تساوی قرار داد - و نمی‌گویم مثل این دو - انگشت سبابه و وسطی دست راست را کنار هم قرار داد - زیرا یکی از آنها بر دیگری مقدم است. آگاه باشید که مثال این دو در بین شما مثال کشتی نوح است که هرکس سوارش شود نجات می‌یابد و هرکس آن را ترک کند غرق می‌شود.»

در این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله به‌خوبی تأکید می‌کند که هدایت و عصمت‌بخشی به هم وابسته است؛ یعنی از هم جدا نخواهند شد و آن دو مثل دو انگشت سبابه با هم مساوی

هستند، نه اینکه مثل انگشت سبابه و انگشت وسط یک دست باشد که یکی بر دیگری مقدم است و مساوی نیستند. این نشان می‌دهد که مقصود پیامبر از هدایت و عاصمیت قرآن، به‌تنهایی نبوده و همیشه این دو در کنار هم مورد ضمانت پیامبر بوده‌اند و اگر در روایتی تنها به هدایت قرآن اشاره شده باشد باید در کنار دیگر روایاتی که این دو را وابسته به هم معرفی کرده‌اند معنا و تفسیر شود و روایات جمع بین این دو، مفسر و مبین روایاتی است که نام قرآن را به‌تنهایی ذکر کرده است:

«عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ (ص) أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَا يَزَالُ كِتَابُ اللَّهِ وَالدَّلِيلُ مِنَّا يَدُلُّ عَلَيْهِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.»^۱ سعد اسكاف می‌گوید از اباجعفر امام باقر (ع) درباره این کلام پیامبر (ص) پرسیدم: «همانا من در بین شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم؛ پس به آن دو تمسک جوید. همانا آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.» امام باقر (ع) فرمود: «[یعنی] کتاب خدا و هدایتگری از ما که بر قرآن راهنمایی کند همیشه با هم‌اند و از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.»

راوی در این روایت نسبت به عدم افتراق این دو از هم سؤال می‌کند و امام باقر (ع) در جوابش چنین می‌گوید که همیشه قرآن باید توسط شخصی از ما تفسیر و معنا شود و این همان معنای عدم افتراق این دو است. پس اساساً باید بگوییم که کلامی درباره عاصمیت قرآن به‌تنهایی و جدای از عترت از پیامبر و اهل‌بیت (ع) منعقد نشده است تا بخواهیم بگوییم که معنای این عاصمیت و ضمانت چیست. این روایات تأکید کرده‌اند که قرآن از عترت جدا نمی‌شود و عاصمیت قرآن به شرط راهنمایی و تمسک به اهل‌بیت (ع) محقق می‌شود. در این صورت کلام درباره معنای عاصمیت قرآن همان است که درباره وصیت

گفته شد؛ یعنی این قرآن عاصم است و باعث هدایت می‌شود و کسی با تمسک به آن (نه به تنهایی) گمراه نخواهد شد و این امر مورد ضمانت پیامبر ﷺ است.

لذا آنچه درباره وصیت پیامبر ﷺ و تأکید بر عاصمیت آن محقق شده است چیزی جدای از آنچه درباره عاصمیت قرآن و عترت گفته شد نیست؛ یعنی پیامبر ﷺ برای هدایت مردم و گمراه نشدن آنان دو امر مهم را به جا گذاشتند و آن دو را ضمانت کردند؛ چنانچه اگر کسی به این دو (مجموعاً نه به تنهایی) تمسک جوید ضمانت شده است و از گمراهی‌ها و فتنه‌ها نهراسد و بد به دل خود راه ندهد.

اکنون پس از آنکه مردم در هدایت خودشان به قرآنی حواله شدند که میبین و مفسرش عترت و اهل بیت خاص پیامبر ﷺ است باید به دنبال پاسخ این سؤال مهم باشند که این عترت و اهل بیت چه کسانی هستند که با تمسک به آنها از گمراهی نجات می‌یابند؟ در نتیجه لازم بوده است پیامبر اکرم ﷺ برای نجات امت در شناخت عترت و اهل بیت خاص ایشان که همان خلفا و اوصیای بعد از ایشان است، چیز ضمانت شده دیگری به مردم هدیه دهد تا حجت بر مردم تمام شود و اگر کسی بخواهد به امر ضمانت شده‌ای چنگ زند، به وصیت انتهایی ایشان چنگ زند. برای فهم بهتر این نکته بهتر است به روایاتی که در ذیل روایات تقلین وارد شده است دقت کنیم که عده‌ای از پیامبر ﷺ سؤال می‌کنند آیا این اهل بیت شما شامل زنان و همسران شما نیز می‌شود؟:

«... فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ هُوَ شَبُهُ الْمُغْضَبِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ أَوْصِيَائِي»^۱ «... عمر بن خطاب با چهره‌ای عصبانی گفت: ای رسول خدا آیا همه اهل بیت تو؟ پس پیامبر فرمود: نه، بلکه جانشینان من... (سپس اشاره به دوازده جانشین کرد).»

همچنین:

«عَنْ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ ثُمَّ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقُلْتُ لِأَبِي هُرَيْرَةَ فَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نِسَاؤُهُ قَالَ لَا أَهْلُ بَيْتِهِ صَلْبُهُ وَ عَصْبَتُهُ وَ هُمْ الْأَيْمَةُ الْإِنْتَا عَشَرَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي قَوْلِهِ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ.»^۱

«... به ابوهریره گفتیم: اهل بیت پیامبر چه کسانی‌اند؟ همسران ایشان؟ گفت: نه، اهل بیتش کسانی از صلب ایشان‌اند و آنها ائمه دوازده‌گانه هستند که خداوند آنان را در این کلامش یاد کرد: (خدا آن را کلمه جاویدانی در میان نسل او قرار داد).

در نتیجه، پیامبر ﷺ برای اینکه اوصیایش را مشخص کند و نوشته‌ای ضمانت‌شده برای مردم در شناخت آنها به جا بگذارد که مردم تا ابد بتوانند به آن چنگ زنند و از گمراهی نجات یابند، طبق دستور و وحی الهی بر خود واجب دانست تا در لحظات انتهایی عمر خویش وصیت مکتوبی بنویسد و آن را ضمانت کند و این وصیت، امت را در شناخت همان اوصیایی که تمسک به آنان باعث هدایت و عصمت از ضلالت می‌شده است کمک می‌کند. به عبارت دیگر، پیامبر اکرم ﷺ ضمانت کرده است که اگر مردم به قرآن و عترتش تمسک جویند از گمراهی نجات می‌یابند.

اما عترت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟ اگر مدعی دروغینی پیدا شود و خود را عترت و جانشین پیامبر ﷺ معرفی کند چه؟ در این صورت برای شناخت عترت و اهل بیت پیامبر ﷺ و برای شناخت مدعی حقیقی و صادق از مدعی دروغین نیازمند مکتوب ضمانت‌شده‌ای هستیم و پیامبر ﷺ برای این امر درصدد برآمدند تا وصیت کنند و این وصیت معیار و ملاک مدعی حقیقی و فارقی بین مدعی صادق و کذاب است. این نوشته ضمانت‌شده، نه تنها برای شناخت جانشین بلافضل پیامبر ﷺ کارایی دارد، بلکه تا ابد درباره

تمام جانشینان پیامبر ﷺ به خصوص درباره مهدی و قائم این امت، برقرار است و مدعی کذاب نمی‌تواند به این وصیت استناد کرده و باعث گمراهی جماعتی از مسلمانان شود.^۱

کافی نبودن سفارش‌هایی مثل واقعه غدیر

تنها یک نکته باقی می‌ماند؛ اینکه ممکن است کسی بگوید مردم احتیاجی به این وصیت نداشته و سفارش‌های گذشته پیامبر ﷺ درباره جانشینی علی بن ابی‌طالب ﷺ مانند واقعه غدیر خم کفایت می‌کند؛ لذا برای شناختِ عترتی که لازمه هدایت و عاصمیت قرآن بوده است احتیاجی به این وصیت نبوده، چه برسد اینکه پیامبر بخواهد آن را ضمانت کرده و به‌طور مطلق آن را موجب عاصمیت در شناختِ اوصیای خویش معرفی کند.

برای فهم بهتر جایگاه وصیت رسول خدا ﷺ در معرفی اوصیا، همین مقدار کفایت می‌کند که در جزئیاتِ واقعه پنجشنبه تأمل شود. چرا پیامبر ﷺ باینکه درباره خلافت و جانشینی علی بن ابی‌طالب ﷺ قبلاً سفارش کرده بود، باز در اینجا تأکید داشتند که این امر را دوباره انجام دهند؟ چرا پیامبر ﷺ سعی داشتند این وصیت برخلاف واقعه غدیر و امثال آن، مکتوب شود؟ چرا پیامبر ﷺ این وصیت را برخلاف غدیر و امثال غدیر، عاصم از ضلالت معرفی می‌کند؟ و چرا این عاصمیت را فقط به جانشین بلافصل خود اختصاص نمی‌دهد؛ بلکه صراحت در هدایت ابدی دارد؟ و چرا عمر برخلاف غدیر و امثال آن درصدد برمی‌آید تا این مکتوب، نوشته نشود و باینکه مردم همه می‌دانستند پیامبر ﷺ در واقعه غدیر، علی ﷺ را به جانشینی انتخاب کرده است باز هم می‌گوید کتاب خدا برای ما بس است؟ چرا امام علی ﷺ در مواضع بسیاری برای دفاع از حقانیت خویش به‌جای استناد به ماجرای غدیر به داستان وصیت پیامبر ﷺ اشاره و استناد می‌کند؟ برای نمونه در همان حدیثی که محمد شهبازیان برای ردّ وصیت منقول شیخ طوسی از کتاب سلیم بن قیس

۱. رک: سید احمدالحسن، وصیت مقدس، نوشتار بازدارنده از گمراهی.

هلالی آورده بود چنین آمده که امام علی (علیه السلام) برای اثبات حقانیت خویش در مقابل طلحه به وصیت شب وفات استناد می‌کند؛ با اینکه طلحه یقیناً به وقایعی همچون غدیر مطلع بوده است:

«يَا طَلْحَةُ أَلَسْتَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ دَعَا بِالْكَتِفِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ وَ لَا تَخْتَلِفُ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ يَهْجُرُ فَعَضَبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ تَرَكَهَا قَالَ بَلَى قَدْ شَهِدْتُ ذَلِكَ قَالَ فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرْتَنِي [بِذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ] وَ [بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهَا الْعَامَّةُ فَأَخْبَرَهُ جَبْرَائِيلُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ عَلِمَ مِنَ الْأُمَّةِ الْإِخْتِلَافَ وَ الْفُرْقَةَ ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمَلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ وَ أَشْهَدَ عَلَيَّ ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلْمَانَ وَ أَبَادِرَّ وَ الْمِقْدَادَ وَ سَمَى مَنْ يَكُونُ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَّيْتَنِي أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي [هَذَا وَ أَدْنَى بِيَدِهِ إِلَيَّ] الْحَسَنَ ثُمَّ الْحُسَيْنَ ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وُلْدِ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ كَذَلِكَ كَانَ يَا أَبَادِرُّ وَ أَنْتَ يَا مِقْدَادَ فَقَامُوا وَ قَالُوا نَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱

آیا ماجرای غدیر برای حقانیت امام علی (علیه السلام) کفایت نمی‌کرد که حضرت به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره می‌کند؟ و چرا امام علی (علیه السلام) برای اثبات این وصیت به شهادت سلمان و ابوذر و مقداد استناد می‌کند؟ و چرا ایشان (علیهم السلام) در این حدیث به صراحت می‌گویند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این وصیت نام تمامی اوصیای خویش تا قیامت را در آن ذکر کرده است؟

وصیت‌کننده در لحظات پایانی و نزدیک به مرگ، وصی خویش را انتخاب می‌کند و بر او وصیت می‌کند تا حجت بر همگان تمام شود؛ خواه قبل از آن نیز وصیت و سفارشی کرده باشد یا نکرده باشد؛ اما آنچه مهم است انتخاب و وصیت لحظات انتهایی است؛ زیرا آخرین وحی‌ها در لحظات انتهایی زندگی پیامبران بر آنان عرضه می‌شود و از این جهت ارزشمند است؛ و از طرفی راه بهانه را بر انسان‌های پست و مریض می‌بندد تا مبادا شبهه کنند که

وصیت در لحظه پایانی مهم‌تر از سفارش‌های گذشته است و اگر کسی در لحظات پایانی این کار را نکرد گویی سفارش‌های گذشته، حجت را تمام نمی‌کند. این تفکر شیطانی بود که باعث شد عمر در لحظه بیماری پیامبر ﷺ که قصد نوشتن وصیت را داشت با بیان شبهه‌ای مانع این کار شود. به روایت زیر دقت کنید تا اوج اهمیت وصیت پیامبر ﷺ برای شما مشخص شود:

«و روي ابن عباس قال دخلت على عمر في أول خلافته وقد ألقى له صاع من تمر على خصفة فدعاني إلى الأكل فأكلت تمره واحدة وأقبل يأكل حتى أتى عليه ثم شرب من جر كان عنده واستلقى على مزقة له و طفق يحمده الله يكره ذلك ثم قال من أين جئت يا عبد الله قلت من المسجد قال كيف خلفت ابن عمك فظننته يعني عبد الله بن جعفر قلت خلفته يلعب مع أتراه قال لم أعن ذلك إنما عنيت عظيمكم أهل البيت قلت خلفته يمتح بالعرب على نخیلات من فلان وهو يقرأ القرآن قال يا عبد الله عليك دماء البدن إن كتمتنيها هل بقي في نفسه شيء من أمر الخِلافة قلت نعم قال أيرعهم أن رسول الله نص عليه قلت نعم وأريدك سألت أبي عما يدعيه فقال صدق فقال عمر لقد كان من رسول الله في أمره دزؤ من قول لا يُثبت حجة ولا يقطع عدراً وقد كان يزيع في أمره وقتاً ما ولقد أراد في مرضه أن يصرح باسمه فمَنعت من ذلك إشفاقاً و حيلة على الإسلام لا ورب هذه البنية لا تجتمع عليه قريش أبدا.»^۱ «ابن عباس روایت می‌کند که: در اوایل خلافت عمر بر او وارد شدم درحالی که یک ظرف خرما در پیش روی او قرار داشت. او مرا به خوردن دعوت کرد و من یک خرما خوردم و او هم شروع به خوردن کرد تا جایی که دیگر خرمایی نماند و از کوزه‌ای که نزدش بود آب نوشید و بر بالشش تکیه داد و گفت: ای عبدالله! از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسرعمویت را چگونه رها کردی؟ من گمان کردم مقصود او عبدالله بن جعفر است. گفتم: او را درحالی ترک کردم که با هم سن و سال هایش بازی می‌کرد. گفت: مقصود من این نبود. منظورم بزرگ شما اهل بیت [علی بن ابی طالب] است. گفتم:

نخل‌هایش را با دلو آب می‌داد، درحالی‌که قرآن تلاوت می‌کرد. گفت: ای عبدالله! خون شترهای قربانی بر گردن تو باد اگر پاسخ این پرسش‌م را کتمان کنی؛ آیا هنوز در امر خلافت چیزی در خاطر او می‌گذرد؟ گفتم: آری. گفت: آیا گمان می‌کند پیامبر به نام او تصریح کرده است و نصی دارد؟ گفتم: آری، و اضافه می‌کنم که از پدرم در این باره پرسیدم و او گفت که او (علی) راست می‌گوید. عمر گفت: پیامبر گاهی سخنانی [در بارهٔ علی] بر زبان می‌آورد که حجت را تمام نمی‌کرد و عذری را از میان بر نمی‌دارد و گاهی به این امر تمایل داشت. او می‌خواست در بستر مرگ صراحتاً نام او را ببرد، ولی من از باب دل‌سوزی و هراس بر اسلام جلوی او را گرفتم. سوگند به خدای این خانه [کعبه] هرگز قریش بر این امر [خلافت علی] اجتماع نخواهد کرد.»

دقت در این نقل ما را به این نکتهٔ اساسی هدایت می‌کند که تمامی آنچه پیامبر ﷺ دربارهٔ جانشینانش قبل از وصیت انجام داد کفایت امر نمی‌کرده است و لازم بود تا در لحظات انتهایی عمر خویش نوشتهٔ مکتوبی به جا بگذارد؛ همچنین این نوشته را ضمانت کند تا مردم همیشه امری ضمانت‌شده را داشته باشند که به آن چنگ زنند و مدعیان صادق را بشناسند. لذا پیامبر ﷺ در صدد برآمدند تا این واجب الهی را انجام دهند و حجت را بر همگان تمام کرده و راه هرگونه اختلاف و تفرقه‌ای را ببندند؛ اما شیطان مانع این کار شد و نفاق عمر باعث این اختلاف شد؛ اما خداوند این نص و وصیت را حفظ و ذخیره کرده است تا کسانی که خواهان هدایت‌اند به هدایت رسیده و مدعیان حقیقی را شناخته و از آنها اطاعت کنند.

از جمله مواردی که در زمان پیامبر ﷺ برای وصایت امام علی (ع) انجام شد داستان معروفی است که پیامبر بر عده‌ای در جمع امر کردند که به علی به‌عنوان امیرالمؤمنین

سلام کنند و این به دستور خدا و وحیی بود که بر پیامبر نازل شده بود. و از جمله این اشخاص ابوبکر و عمر بودند.^۱

بعد از ماجرای سقیفه، بُزیده که در مدینه حاضر نبود، پس از بازگشت و اطلاع از انتخاب ابوبکر چنین گفت:

«إِبْرَاهِيمُ التَّقِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ الْكِنَانِيِّ عَنْ دَرِيحِ الْمُحَارِبِيِّ عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّ بُزِيدَةَ كَانَتْ غَائِبًا بِالسَّامِ فَقَدِمَ وَقَدْ بَاعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ فَأَتَاهُ فِي مَجْلِسِهِ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ هَلْ نَسِيتَ تَسْلِيمَنَا عَلَى عَلِيٍّ يَا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ وَاجِبَةَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ قَالَ يَا بُزِيدَةُ إِنَّكَ غَيْبٌ وَ شَهِدْنَا وَإِنَّ اللَّهَ يُحْدِثُ الْأَمْرَ بَعْدَ الْأَمْرِ وَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ تَعَالَى يَجْمَعُ لِأَهْلِ هَذَا أَلْبَيْتِ النَّبُوَّةِ وَالْمُلْكَ.»^۲ امام صادق عليه السلام فرمودند: «همانا بریده در شام بود و وقتی به مدینه بازگشت از بیعت مردم با ابوبکر مطلع شد. پس بر ابوبکر وارد شد و به او گفت: ای ابوبکر، آیا فراموش کردی که ما بر علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردیم و این سلام از سمت خدا و رسولش واجب شده بود؟ ابوبکر در جواب گفت: ای بریده، تو غایب بودی و ما شاهد و حاضر بودیم و اینکه خداوند امری را بعد از امری پدید آورد [یعنی قبلاً امر برای علی بود، اما بعد از آن ماجرا پیامبر امر را تغییر داد و از علی جدا کرد] و خداوند تعالی نبوت و حکومت را برای اهل این خانه جمع نکرده است.»

از این سخن و سخنان شبیه به این متوجه می‌شویم که وصیت لحظات انتهایی عمر پیامبر صلی الله علیه و آله از ارزش بسیاری برخوردار است و اگر مردم شایسته این بودند که دستشان به وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله برسد دیگر شاهد این اختلافات نبودیم. آن اختلاف از عدم شایستگی عده‌ای در آن زمان شروع شد و تا به اکنون ادامه دارد و امروزه نیز کسانی به صرفِ مقابله با دعوت یمانی درصدد برآمدند تا تنها متن وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را از ریشه ساقط کنند.

۱. ر.ک: سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۷۲۵ و ...

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۳.

عدم استناد شیخیه به وصیت منقول شیخ طوسی

نویسنده مدعی است که طایفه شیخیه نیز قبل از سید احمد الحسن به وصیت منقول شیخ طوسی استناد کرده و از این طریق سعی داشتند خودشان را اثبات و شیخ احمد احسائی را همان احمد در وصیت اعلام کنند. او نوشته است:

«استفاده از این حدیث در اثبات رکن رابع و تقیب بودن شیخ احمد احسائی توسط محمد کریم خان کرمانی و محمد باقر شریف طباطبائی که از بزرگان شیخیه می‌باشند...»

در ابتدا می‌گوییم اول اینکه مسئله رکن رابع و اصل چهارم بودن آن در کنار توحید، نبوت و امامت، از خصایص شیخیه کرمانیه است و آنها این اصل را بنا نهادند. نه خود شیخ احمد احسائی. لذا شیخیه آذربایجانیه (حجة الاسلام‌ها، ثقة الاسلام‌ها و احقاقی‌ها) این اصل را قبول ندارند.

دوم، آنچه درباره شیخ احمد احسائی مطرح است و علما درباره اش سخن گفته‌اند، بینش و عقاید او در باب مسائل نظری دین بوده است؛ همان‌طور که در بسیاری از این مسائل، علما از قدیم در بحث و نظر و اختلاف آرا بوده‌اند و گروهی از علمای شیعه پشتیبان عقاید عرفانی بوده و بعضی دیگر پشتیبان عقاید فلسفی و بعضی دیگر نگاه ظاهری به آیات و روایات داشته و همین‌طور این اختلاف آرا وجود داشته است و از این طریق طوائف نظری جدیدی در بین صاحب نظران و کارشناسان و علمای شیعه پدید آمده است؛ تاجایی که همین امروز در حوزه علمیه، عده زیادی، فلاسفه و عرفای نامدار شیعه را تکفیر کرده و آنها را گمراه می‌دانند و در مقابل تعداد زیادی هستند که این مسیر از فهم دین را قابل قبول می‌دانند. عده‌ای ولایت فقیه و فقها در زمان غیبت امام عصر (عج) را پذیرفته و آن را یکی از اساسی‌ترین پایه‌های فکری و نظری شیعه در زمان غیبت می‌دانند، اما جماعت زیادی از طلاب و علما این را نپذیرفته و با آن مخالفت می‌کنند و... شیخ احمد احسائی نیز درست است که امروزه به‌عنوان بنیان‌گذار شیخیه مطرح است، اما آنچه او را در وادی رهبری

فرقه‌های انحرافی معرفی می‌کند، انشعابات‌ی بوده که بعدها در بین شاگردان و تابعین او محقق شده است. لذا بسیاری از علما درباره شخصیت او احتیاط کرده و صرفاً نسبت به بعضی از نظرات و عقاید او اعتراض و اختلاف نظر داشتند. سید محمدحسین طباطبایی صاحب تفسیر المیزان و شاگردش محمدتقی مصباح یزدی درباره شیخ احمد احسائی چنین نظری ندارند که او مدعی دروغین بوده و مکتب و دکانی به راه انداخته باشد؛ بلکه می‌گویند صرفاً در بعضی مسائل نظری عقاید باطلی داشته است:

«یکی از اساتید معاصر از محضر علامه مصباح درباره شیخ احمد احسائی و شاگردش سید کاظم رشتی پرسش می‌کند. ایشان در پاسخ می‌فرمایند: «به نظر می‌رسد که خود شیخ، شخصی زاهد و وارسته بوده است؛ گرچه در برخی از مسائل به دلایلی به بیراهه رفته است. اما شخصیت سید کاظم دقیقاً مشخص و واضح نیست و به‌طور کلی وی دارای شخصیتی مبهم و مشکوک است. و اما کریم‌خان کرمانی کسی است که دکان باز بوده و به فرقه‌سازی و انا رجل گفتن در مقابل اکابر علمای عصر پرداخته است.»^۱

لذا مرحوم سید محمدحسین طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام، ص ۶۸ در ذکر نام تعدادی از فرق و انشعابات شیعه می‌نویسد:

«دو طایفه شیخیه و کریم‌خانیه که در دو قرن اخیر در میان شیعه دوازده‌امامی پیدا شده‌اند، نظر به اینکه اختلافشان با دیگران در توجیه پاره‌ای از مسائل نظری است نه در اثبات و نفی اصل مسائل، جدایی ایشان را انشعاب نشمرده‌ایم.»

این دو مقدمه را از این جهت مطرح کردم که بدانید خود شیخ احمد احسائی، مدعی امر نیابت و ولایت و امثال آن نبوده است، چه برسد به اینکه بخواهد ادعای خویش را مستند به نصی همچون وصیت منقول شیخ طوسی کند. اما مسئله رکن رابع بعدها در طایفه

۱. نقد و بررسی آرای کلامی شیخیه کرمان، علی‌اکبر باقری، ص ۱۱۰، به نقل از سایت پایگاه جامع فرق و ادیان و مذاهب adyannet.com.

کرمانیه پدید آمد و درصدد بودند تا شیخ احمد احسائی را رکن رابع معرفی کنند. به عبارت دیگر، شیخ احمد احسائی خودش را رکن رابع معرفی نکرد تا بخواهد برای اثبات آن از نصّی همچون وصیت منقول شیخ طوسی استفاده کند؛ لذا ادعای جناب شهبازیان مبنی بر اینکه قبل از سید احمد الحسن، کسی به این وصیت احتجاج کرده و از ناحیه این وصیت درصدد بوده است برای خودش درباره مهدی اول و احمد مذکور در آن نصّی بسازد، مردود و باطل است؛ به عبارت دیگر، اگر بعد از شیخ احمد احسائی کسانی بیایند که خودشان را تابع و پیرو آن شخص معرفی کنند و سپس بخواهند اصلی را بر اصول دین اضافه کنند و شیخ احمد را مصداق آن بدانند و سپس برای صحت عقیده خودشان به وصیت اشاره کنند، این به معنای استناد و احتجاج خود شیخ احمد احسائی به حدیث وصیت نیست؛ بلکه او از اساس ادعایی از ولایت و نیابت و یا مهدی اول بودن نداشته است، چه برسد به اینکه بخواهد به حدیث وصیت اشاره یا آن را نصّ خود معرفی کند.

لذا کلام محمد کریم خان کرمانی و محمد باقر شریف طباطبایی پس از مرگ شیخ احمد احسائی، در باب احتمالات حدیث وصیت و مهدیین و مقصود و مصداق مهدی اول در آن، به هیچ وجه نصّی برای شیخ احمد نخواهد بود؛ زیرا نصّ ادعایی یک مدعی در زمان حضور و دعوت و ادعای خودش مطرح و بررسی می شود. نصوص و وصایای مورد ادعا و احتجاج پیامبران، در زمان ظهور و بعثت و ادعای ایشان عرضه می شده است تا از آن طریق بتوانند ادعای خویش و صحت کلام خودشان را بر مردم اثبات کنند و معنایی نداشت که مثلاً حضرت محمد ﷺ در زمان ظهورش نصّی از انبیای گذشته ارائه ندهد، اما بعدها اهل بیت بخواهند برای اثبات حقانیتش نصوصی ارائه دهند. این درحالی است که:

۱. شیخ احمد اصلاً ادعایی نداشته؛

۲. کلام محمد کریم خان و محمد باقر شریف طباطبایی در باب حدیث وصیت این گونه نیست که محمد شهبازیان مدعی شده است؛ بلکه آنها احتمالاتی را در تطبیق جریان مهدیین با عقاید خودشان مطرح کردند و به صراحت نگفتند که مصداق مهدی اول در

وصیت همان شیخ احمد است. دقت در کلمات این دو، دست نویسنده را برای ما رو می‌کند تا بدانیم که وی برای مقابله با دعوت یمانی به هر چیزی چنگ می‌زند و حقیقت را با غیرش مخلوط می‌کند. محمدکریم‌خان کرمانی پس از ذکر حدیث وصیت می‌گوید:

«از این حدیث شریف برآمد که بر شیعیان نیز می‌توان مهدی گفت و ایشان بزرگان شیعه‌اند و هدایت‌یافتگان و هدایت‌کنندگان و غیر از دوازده‌امام‌اند و نیز کشف می‌کند حدیثی از اکمال مروی است که ابوبصیر به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا، شنیدم پدرت می‌گفت که بعد از قائم دوازده مهدی هستند؟ فرمود: پدرم فرمود: دوازده مهدی و نگفت دوازده امام؛ و لکن ایشان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات ما و معرفت حق ما دعوت می‌کنند. مضایقه نیست که این بزرگان از نسل امام باشند؛ چنان‌که حدیث سابق دلالت بر آن کرد و احتمال می‌رود که مراد، نسل ظاهری نباشد، بلکه از باب «من و علی پدران این امت هستیم» باشد؛ چون امام برای شیعیان پدر است.»^۱

در این کلام محمدکریم‌خان دقت کنید. او اولاً ادعایی نکرده که شیخ احمد احسائی همان مهدی اول است و ثانیاً او به‌عنوان یک عالم شیعی درصدد است معنای حدیث وصیت و مهدیین مذکور در آن را بفهمد؛ لذا آنچه را از ظاهر حدیث به دست آمده است، تکرار می‌کند؛ اینکه مهدیین غیر از دوازده امام هستند و اینکه آنان را نیز «از شیعیان» خطاب می‌کنند و هدایت‌یافته و هدایت‌کننده هستند. اما آنچه در ادامه کلام خویش می‌آورد نشان از این دارد که او درصدد نیست شیخ احمد یا خودش را مصداق واضح مهدیین بدانند و به آن احتجاج کند؛ زیرا در ادامه در تفسیر حقیقی این‌که این مهدیین از نسل امام زمان علیه السلام باشند یا نه، دچار تردید است و احتمالات را بیان می‌کند. لذا او باینکه می‌داند شیخ احمد و خودش هرگز از نسل امام زمان علیه السلام نیستند و هرگز چنین ادعایی نیز نداشتند، به‌صراحت می‌گوید که مضایقه نیست اگر مهدیین را طبق حدیث وصیت از نسل امام زمان علیه السلام بدانیم.

لذا در جواب محمد شهبازیان می‌گوییم: اول اینکه خود شیخ احمد احسائی ادعایی نداشته است؛ دوم هیچ‌گاه خودش به حدیث وصیت برای اثبات امری استناد نکرده است؛ در نتیجه احتمالات شاگردانش دربارهٔ تطبیق شیخ احمد بر حدیث وصیت به معنای احتجاج به حدیث وصیت نیست؛ سوم آنها هیچ‌گاه حدیث وصیت را به عنوان نصّ و مدرک و معرفی نامۀ خودشان معرفی و اعلام نکردند؛ چهارم این کلام محمدکریم خان دلالت تمام و مشخصی بر آنچه نویسنده برداشت کرده است ندارد.

اکنون به کلام محمدباقر طباطبایی پس از محمدکریم خان دقت کنید:

«آنچه در آن شکی نیست مراد از دوازده مهدی دوازده نقیب‌اند که همیشه در حضور به خدمت‌گزاری مشغول‌اند و انس آن حضرت به ایشان است و ایشان مهدی هستند و هادی ایشان امام است و چون یکی از ایشان فوت شود و رحلت کند، شخص دیگر را خداوند عالم جل‌شأنه ترقی دهد و به جای او و بدل او قرار دهد تا همیشه دوازده نفر در حضور به خدمت‌گزاری مشغول باشند. احتمال می‌رود که مراد از دوازده مهدی غیر از دوازده خدمت‌گزار در حضور باشند و چون در آخرالزمان فتنه و فساد این خلق منکوس زیاد می‌شود شکوک در تزاید است. آن جناب چون راعی در خلق است در آخرالزمان ایشان را بفرستد در میان خلق از برای رفع شکوک و شبهات و سد ثغور مسلمین... پس به تدریج باید ظاهر شوند و اینکه اول ایشان سه اسم دارد که یکی از آنها احمد است، شاهد این مطلب است که به تدریج بروز خواهند کرد و اول و دومی دارند و دور نیست که اول ایشان مرحوم شیخ اعلی‌الله‌مقامه بوده و باقی بعد از آن جناب به تدریج بیایند.»^۱

با دقت در این سخن به دست می‌آید که:

۱. رساله میرزا محمدباقر شریف طباطبایی، به نقل از کتاب وصیت در امامت.

۱. محمدباقر طباطبایی دو احتمال در باب مهدیین مطرح می‌کند؛ پس، بیان احتمالات در تفسیر مهدیین نشان از این دارد که این جماعت خودشان نمی‌دانند که مهدیین چه کسانی هستند، چه برسد به اینکه بخواهند مدعی باشند که مهدیین هستند؛

۲. او حتی در تطبیق شیخ احمد بر مهدی اول نیز به صراحت سخن نگفته است؛ بلکه احتمال داده است شاید او باشد؛ پس در اینجا نیز نه به صراحت سخنی گفته است، نه اساساً از آن برای ادعای خویش استفاده کرده؛ بلکه ادعایی برای شیخ احمد کرده که خودش از دنیا رفته است.

در نتیجه باید گفت که اولاً مسئله رکن رابع در بیان و ادعای خود شیخ احمد نبوده است؛ ثانیاً حتی در تمامی انشعابات و فرقه‌های شیخیه وجود ندارد؛ بلکه از مسائل عنوان شده کرمانیه است. ثالثاً فرقه کرمانیه برای اثبات این رکن به طور قطعی و مستند به حدیث وصیت استناد نمی‌کنند و

لذا از محمد شهبازیان خواهانم که دوباره کلام یمانیون را در باب نصی که پیامبران و خلفای الهی ارائه می‌دهند مطالعه کند تا بداند که پیامبران چگونه به نصوص و وصایای خلفای گذشته استناد می‌کردند و معنای این استناد و چگونگی احتجاج به این نصوص چگونه است؟ تا در نتیجه به صرف اینکه کسی در گذشته درباره حدیث وصیت سخن گفته و در تفسیر مهدیین احتمالاتی را بیان کرده است، نگوید آنها به وصیت استناد و احتجاج کرده‌اند!

حدیث وصیت در دستان شیعیان بوده است و علمای شیعه آن را دیده و بارها خوانده‌اند و بعید نیست که درباره آن و وجوهی که در آن مطرح است فرضیه‌هایی را بیان کرده باشند. سخن جماعتی از شیعیان از بزرگان و علما تا دیگران درباره احتمالات این دسته از احادیث به معنای استناد به این احادیث نیست. لذا نباید به صرف اینکه دسته‌ای از شیخیه وجوهی را درباره مهدیین محتمل دانستند آن را به معنای استناد و احتجاج بگیریم و سپس بر سید احمد الحسن خرده بگیریم که قبل از شما نیز عده‌ای به این وصیت احتجاج کرده‌اند.

آنچه در باب نصّ و معرفی نامه برای مدعی حقیقی مطرح است این است که:

۱. او ادعای خلافت و وصایت خویش را به آن نصوص مستند سازد؛
۲. آن نصّ و اسرار آن را برای مردم حل و تبیین کند تا گره‌ای در آن باقی نماند؛ نه اینکه خودش درباره تفسیر آن نصّ، بیان احتمالات کند. اگر به مناظره امام رضا (ع) با علمای یهود و نصارا در باب نصوص و وصایای انبیای گذشته بر نبوت حضرت محمد (ص) دقت کنید، خواهید دید که این نصوص در دستان و جلوی چشمان آن بزرگان بوده است و بارها آن را خوانده‌اند و وجوه و فرضیه‌هایی درباره تفسیرش مطرح کرده‌اند؛ اما به تفصیل به آن نصوص و جزئیاتش علم و آگاهی نداشته‌اند. لذا سید احمد الحسن نه تنها برخلاف شیخیه به وصیت پیامبر استناد و احتجاج می‌کند، بلکه تفسیر درست و صحیحی از مهدیین و جایگاه آنان ارائه می‌دهد و برای صحت ادعای خویش به دهها روایت دیگر اشاره می‌کند و سرّ مهدی و قائم اول را باز کرده و از این طریق خود را در زمره مدعیان صادق و پاک قرار می‌دهد. همچنین اسم و اوصاف بسیاری که از بین دهها روایت به دست می‌آید بر ایشان منطبق است و ایشان دارای آن نشانه‌ها هستند و صرفاً یک ادعای واهی بی‌پشتوانه نیست.

عدم استناد علیرضا پیغان به وصیت منقول شیخ طوسی

نویسنده در ادامه مدعی شده است که شخصی به نام علیرضا پیغان قبل از سید احمد الحسن به وصیت منقول شیخ طوسی استناد کرده و از آن طریق سعی داشته تا خودش را اثبات کند. آنچه به‌طور قطعی از سرگذشت و احوال این شخص در دست ما هست این است که وی در سال ۱۳۸۵ در قم دستگیر و در آذر سال ۱۳۸۷ به اتهام افساد فی الارض اعدام شده است. اینکه این شخص از چه زمانی دچار توهمات مهدوی شده و در بین مردم در جهت تبلیغ امر خویش تلاش کرده است مشخص نیست؛ اما آنچه به‌طور

جدی می‌توان درباره‌اش سخن گفت این است که این شخص نباید شروع کار و تبلیغ و فعالیتش در شهر قم تا زمان دستگیری‌اش به یک یا دو سال برسد. آن چیزی که از نظارت و پیگیری نیروهای اطلاعاتی و امنیتی سراغ داریم این است که این‌گونه مسائل از نگاه تیزبین آنها کنار نرفته و به سرعت جلوی این‌گونه ادعاها و فعالیت‌ها گرفته می‌شود. لذا حداکثر احتمال جدی که می‌توان برای فعالیت و ادعاها این شخص در نظر گرفت دهه ۸۰ شمسی است. با توجه به اینکه دعوت مبارک یمانی از سال ۱۳۷۸ شروع به فعالیت علنی کرده است و از ابتدای دعوت مبارک، همراهی ادعای سید احمدالحسن با وصیت شب وفات پیامبر ﷺ بر همگان عرضه شده و همه، این جریان را به وصیت منقول شیخ طوسی گره زده‌اند؛ پس چندان بعید و بیراه نیست که برداشت‌هایی که علیرضا پیغان از روایات مهدوی داشته است، پس از اطلاع وی از دعوت یمانی آغاز شده باشد. مخصوصاً که ما نه تنها به کتاب این شخص دسترسی نداریم، بلکه زمان نگارش این کتاب نیز مشخص نیست و آقای شهبازیان نیز اشاره به زمان نگارش این کتاب نکردند و عدم ذکر وی از زمان نگارش کتاب و ادعاها متوهمانه این شخص در این کتاب، نشان از امری قابل تشکیک در زمان ادعای مورد بحث دارد. البته این حرف به معنای این نیست که علیرضا پیغان به وصیت پیامبر استناد کرده است؛ بلکه در ادامه خواهیم گفت که اصلاً او به وصیت منقول شیخ طوسی اشاره نداشته و به آن احتجاج نکرده است؛ بلکه صرفاً امری را به خود نسبت داده که اگر کسی از قبل با وصیت آشنا باشد گمان می‌کند که پیغان به وصیت اشاره دارد.

اکنون برویم سراغ متن ادعایی محمد شهبازیان که مدعی است این متن از کتاب القائم پیغان دلالت دارد که وی به وصیت احتجاج کرده است. برای مقدمه عرض می‌کنم که علیرضا پیغان مدعی بوده که تعداد ائمه، چهارده نفر بوده است و امام زمان محمد بن الحسن ﷺ از دنیا رفته و قبر او در مسجد جمکران است و پس از امام زمان ﷺ کسی با عنوان سید حسینی که هم‌اکنون زنده است امام سیزدهم است و خودش به‌عنوان سید حسینی، امام چهاردهم است و به‌همراه سید حسینی احیاگر دین هستند. طبق آنچه

مخالفان در خصوص نوشته‌های این شخص گفته‌اند (وگرنه ما دسترسی به کتاب پیغان نداریم تا بخواهیم براساس همان به آنها جواب دهیم و جالب‌تر اینکه نمی‌دانم چرا محمد شهبازیان با اینکه اسکن صفحاتی از کتاب پیغان را در انتهای کتابش آورده، اما اسکن همان متون مورد بحث را نیاورده است؟!); وی در کتابش می‌نویسد:

«رسول خدا ﷺ در این باره فرموده است: برای مهدی ما سه اسم می‌باشد: محمد مثل اسم من؛ احمد و عبدالله مثل اسم پدرم؛ مهدی که او نخستین مؤمن می‌باشد، یعنی من، اولین کسی که به سید حسینی و فوت و قبر امام دوازدهم ایمان آورده است.»

در جای دیگر آورده است:

«و مجدد دین اسلام به دست دو کس زنده یا احیا می‌شود: سید حسینی که همان عبدالله یا احمد زمان می‌باشد. سید حسنی که خودم هستیم. مهدی آل محمد ﷺ نخستین مؤمن به فوت و مکان قبر امام دوازدهم.»

... در زمان کنونی خدای عزوجل احمد را که همان سید حسینی می‌باشد بعد از عیسای زمان یعنی امام دوازدهم مبعوث کرده است...، زیرا به فرمایش صریح پیغمبر که فرمود: برای مهدی ما سه اسم است: محمد؛ احمد؛ مهدی که او نخستین مؤمن می‌باشد. یعنی اسم ظاهری امام دوازدهم محمد است و محمد همان عیسای غیبت‌کرده زمان ما می‌باشد. احمد بعد از محمد نام برده شده است، یعنی احمد بعد از محمد همان سید حسینی یا احمد بعد از عیسی می‌باشد که خداوند عزوجل بعد از عیسی به آمدن او بشارت داده است.»

در پاسخ باید گفت: در این دو متن هیچ نشانی از وصیت منقول شیخ طوسی دیده نمی‌شود، چه برسد به اینکه بخواهیم بگوییم آیا پیغان به وصیت شیخ طوسی استناد و احتجاج می‌کند یا خیر؟ به عبارت دیگر، زمانی که ما از نص تشخیصی برای اثبات مدّعی صادق سخن می‌گوییم، آن نصّ دقیقاً با آدرس و استناد محکم به آن مطرح می‌شود. لذا وقتی صحبت از وصیت پیامبر به‌عنوان نصّ تشخیصی برای قائم و مهدی می‌شود، باید بگوییم که این نصّ:

۱. وصیت پیامبر است؛

۲. این وصیت در کتاب مثلاً غیبت شیخ طوسی وجود دارد؛

۳. متن وصیت عیناً آورده شود؛

۴. برای اثبات منصب الهی به آن وصیت به عنوان نصّ تشخیصی استناد شود، نه اینکه شخصی برای اثبات یک صفت غیرضروری به آن حدیث متوسل شود. این درحالی است که در این عبارتهایِ علیرضا پیغان حتی برای یک بار هم اسمی از وصیت پیامبر ﷺ نیامده است، چه برسد به اینکه بخواهد آن وصیت را آدرس بدهد به وصیت شب وفات پیامبر ﷺ. در کتاب غیبت شیخ طوسی. لذا انسان عاقل و منصف حتی برای یک بار هم به ذهنش خطور نمی‌کند که علیرضا پیغان درصدد است تا به وصیت منقول شیخ طوسی استناد کند؛ مگر اینکه مانند محمد شهبازیان در ابتدا با دعوت یمانی و احتجاج صاحبش به وصیت منقول شیخ طوسی آشنا شده باشد، سپس در ادامه متوجه شباهت کلام پیغان با بخشی از وصیت مذکور شود. به عبارت دیگر هیچ‌گاه چه پیروان پیغان و چه مخالفان وی از جمله محمد شهبازیان و حتی ما، از دعوت و ادعای علیرضا پیغان به این نکته نمی‌رسیم که وی درصدد است تا به وصیت مذکور استناد کند. لذا می‌بینیم که خود آقای شهبازیان ناخواسته در پاورقی این نکته را توضیح می‌دهد که این تحلیل پیغان، از فقره انتهایی وصیت گرفته شده است؛ یعنی خودش اذعان دارد که این یک تحلیل است نه استناد به اصل متن وصیت. این شباهت کلام پیغان با بخشی از وصیت پیامبر ﷺ تنها بعد از آشنایی با دعوت یمانی بر همگان روشن می‌شود، یعنی قبل از آمدن سید احمدالحسن حتی کسی اسمی از وصیت پیامبر ﷺ نمی‌آورد، و بعد از آمدن صاحب این وصیت بود که مخالفان به کندوکاو افتاده تا نشانی از این حدیث در آثار دیگران پیدا کنند؛ این یعنی قفل وصیت‌نامه پیامبر ﷺ با

شخصیت سید احمدالحسن برای نخستین بار باز شد و وصیت نامه رسول الله ﷺ با شخصیت سید احمدالحسن گره خورده است.

لذا این نشان می‌دهد که اصلاً علیرضا پیغان ربط و ارتباطی با وصیت عاصم من الضلال ندارد و هیچ‌گاه مستقیماً به آن حتی آدرس هم نداده است، چه برسد که ادعایش را بدان استناد کند.

آنچه از این دو متن به دست می‌آید تنها این است که او مجموعه‌ای از معارف مهدوی را از احادیث آموخته و سپس از ته ذهنش چیزی را به پیامبر نسبت می‌دهد که اصلاً عین این متن در زمره احادیث وجود ندارد. او در این روایت غیرمستند می‌گوید که پیامبر ﷺ فرموده است برای مهدی سه نام است و یکی از آنها را محمد ذکر می‌کند، درحالی که فقره انتهایی حدیث وصیت که درباره سه نام مهدی اول است اصلاً اسمی از محمد نبرده است. لذا این علامتی است بر اینکه پیغان درصدد است از مجموعه معارف مهدوی حدیثی را بسازد تا داشته‌های ذهنی و توهمات ذهنی‌اش را به روایت نسبت دهد و از آنجا که می‌داند نام اصلی امام مهدی (علیه السلام)، محمد است، خواسته تا این نام را هم در حدیث ساختگی خودش جای دهد. این حدیث ساختگی، صرفاً نشئت گرفته از حدیث وصیت نیست؛ بلکه می‌تواند از حدیث معروف حذیفه نیز نشئت گرفته باشد:

«عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ ذَكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا.»^۱ حذیفه بن یمان گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم، درحالی که درباره مهدی سخن می‌گفت، فرمود: «با مهدی بین رکن و مقام بیعت می‌شود. اسمش احمد، عبدالله و مهدی است و این‌ها نام‌های سه‌گانه اوست.»

او یقیناً توجهی به ارزش وصیت نداشته است؛ وگرنه همان طور که روایات زیادی از وصیت به عنوان معرّف قائم نام برده اند، او بر وصیت بودن حدیث تأکید می کرد، و نه تنها تأکید نکرده، بلکه حتی یک بار هم در کلامش نیامده که پیامبر به چه چیزی وصیت کرده و این وصیت همان نصّ تشخیصی قائم و عاصم از گمراهی است. لذا از نادانی و عناد نویسنده است اگر بخواهد مدعی شود که علیرضا پیغان به وصیت نامه شب وفات پیامبر ﷺ که در کتاب الغیبه شیخ طوسی رحمته الله علیه آمده استناد کرده است.

پیغان می گوید پیامبر فرمود مهدی سه نام دارد و بعد از ذکر محمد به عنوان اولین نام، می گوید نام دوم احمد و عبدالله است مثل اسم پدر من.

۱. با احتساب محمد، مجموعه اسامی چهارتا می شود نه سه تا؛

۲. نام پدر پیامبر احمد نبوده است که او بخواهد احمد و عبدالله را به اسم پدر پیامبر نسبت دهد و این علامت دیگری بر سفاقت و عدم استناد به حدیث وصیت است.

همچنین آنچه به عیان انسان را به تعجب وامی دارد این است که نام پیغان احمد نیست تا بخواهد به فقره انتهایی حدیث وصیت استناد کند! بلکه نام او علیرضا و کاملاً بی ربط به حدیث وصیت است.

همچنین آنچه به وضوح از حدیث وصیت منقول شیخ طوسی فهمیده می شود وجود دوازده نفر به عنوان مهدیین است؛ لذا اگر کسی بخواهد بگوید پیغان به وصیت مذکور استناد و احتجاج کرده است، باید اثبات کند که پیغان مهدیین را باور داشته و خودش را به عنوان اولین مهدیین معرفی کرده؛ درحالی که در کلام و ادعای این شخص متوهم اصلاً صحبتی از مهدیین نیست، چه برسد به اینکه بخواهد بگوید این مهدیین از حدیث وصیت برگرفته شده است. این نیز علامت دیگری بر این نکته است که پیغان اصلاً حدیث وصیت را نقل نکرده است تا بخواهد به آن استناد کند. لذا اعتقاد و ادعای پیغان اساساً منطبق بر حدیث وصیت نیست، چه برسد به اینکه بخواهد با آن خودش را اثبات کند. بنابراین از اینجا

روشن می‌شود که چرا کسی پیغان و دعوت و ادعای او را به نام وصیت منقول شیخ طوسی نمی‌شناسد؛ اما هر زمانی که اسم دعوت مبارک یمانی به زبان می‌آید، همه آن را با وصیت منقول شیخ طوسی می‌شناسند و معرّف این دعوت مبارک همین وصیت است و یمانیون در سراسر عالم این وصیت را دقیقاً با آدرسش مطرح کرده و بر در و دیوار می‌زنند تا همگان را با وصیت شب وفات پیامبر ﷺ آشنا کنند.

اما درباره کلام سید احمد الحسن و شیخ ناظم العقیلی درباره عدم استناد مدعیان دروغین به وصیت و نصّ تشخیصی باید بگویم که مطلب در این باره بسیار واضح است و نمی‌دانم چرا نویسنده در صدد است تا از عبارتهای این دو بزرگوار به نفع خودشان بهره ببرد؛ در حالی که تمامی سخنان ایشان در اثبات ادعای یمانیون و ردّ برداشتهای نویسنده است. برای نمونه، آنچه نویسنده از پاورقی کتاب عقاید اسلام آورده که در بیان شرح و تطبیق آیات ۴۴ تا ۴۶ سوره الحاقه است:

«من يدعی المنصب الالهی اما ان یکون مدعیاً للنصّ التشخیصی الموصوف بانه عاصم من الضلال لمن تمسک به فهذا المدعی محق و لایمکن ان یکون کاذباً او مبطلاً لان هذا النص لا بدّ من حفظه من ادعاء الکاذبین و المبطلین و الا فسیکون الله قد أمر الناس بالتمسک بما یمکن أن یضلهم و رغم هذا قال عنه بأنه عاصم من الضلال، وهذا کذب یمتثل صدوره من الله و اما ان یکون مدعیاً للمنصب الالهی و لکنه غیر مدع للنصّ التشخیصی الموصوف بانه عاصم من الضلال لمن تمسک به، وهذا المدعی إما أن یکون ادعاؤه فيه بعض الشبهة علی بعض المکلفین لجهلهم ببعض الأمور، وهذا ربما یمضي الله به الآیة و یهلهکة رحمة بالعباد وإن کان بعد ادعائه بفترة من الزمن، رغم انه لا حجه و لا عذر لمن یتبعه، وإما أنه لا یمکن أن یشتبّه به أحد الا إن کان طالبا للباطل فیتبع شخصاً بدون نصّ تشخیصی كما بینت، ومع هذا تصدر منه سفاهات کثیرة و یجعل الله باطله واضحاً و بیناً للناس، وهذا لا داع أن تطبق علیه الآیة، بل ربما أمهل فترة طویلة من الزمن، فهو یترک لمن یطلبون الباطل بسفاهة ... (ص ۹۰).»

«کسی که مدعی منصب و جایگاه الهی است:

- یا مدعی نص تشخیصی موصوف به «نگهدارنده از گمراهی برای متمسک به آن» است که در این صورت، مدعی حق است و امکان ندارد دروغ گو یا باطل باشد؛ چون این نص قطعاً از ادعای کذابان و مدعیان باطل محفوظ است؛ وگرنه خداوند مردم را امر به تمسک به چیزی کرده که آنها را گمراه می کند و باین حال این نص را به عنوان «بازدارنده از گمراهی» وصف کرده و این دروغی است که محال است از خداوند صادر شود.

- یا مدعی منصب الهی است، اما مدعی نص تشخیصی موصوف به «بازدارنده از گمراهی برای متمسک به آن» نیست، و این مدعی یا ادعایش به گونه ای است که برای بعضی از مکلفان به سبب جهلشان به پاره ای از امور، شبهات و اشتباهاتی به همراه دارد. چه بسا خداوند این آیه قرآن را درباره او اجرا کرده و از باب رحمت به بندگان نابودش کند؛ هرچند مدتی بعد از اعلام ادعایش باشد؛ درحالی که حجت و عذری برای پیروان او نیست، یا اینکه او، احتمال ندارد کسی را در شبهه بیندازد مگر اینکه خودش طالب باطل باشد و در نتیجه از کسی بدون هیچ نص تشخیصی اطاعت کند و باین حال، سفاهت های زیادی از او صادر می شود و خداوند، بطلان او را برای مردم آشکار می سازد؛ اما هیچ دلیلی وجود ندارد که آیه شریفه بر او منطبق شود؛ بلکه چه بسا خداوند او را زمانی طولانی مهلت بدهد؛ پس او رها می شود برای کسانی که با سفاهت خود دنبال باطل هستند. برای توضیح بیشتر مثالی می زنم؛ سه دایره وجود دارد: سفید، خاکستری و سیاه. دایره سفید، حفاظت شده و حمایت شده است و هیچ دروغ گویی وارد آن نمی شود و در نتیجه هر که داخل آن شود مدعی صادق است و باید تصدیقش کنیم. آیات شریفه: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَابِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ بر این دایره قطعاً منطبق است. دایره خاکستری در برابر ورود دروغ گویان به آن حفاظت نشده است؛ پس آیا می توان بر هر کسی که در آن بود اعتماد کرد و تصدیقش نمود؟! البته ممکن است بعضی اوقات از ورود افراد دروغ گو حفاظت شود؛ آن هم صرفاً به سبب رحمت الهی نسبت به بندگان؛ با اینکه هیچ عذری برای اطاعت

از کسانی که داخل آن هستند ندارند؛ پس آیه شریفه ممکن است بر این دایره منطبق باشد، اما لزوماً نباید بر آن صدق کند. دایره سوم، سیاه است و به هیچ وجه از ورود دروغ‌گویان به آن حفاظت نمی‌شود؛ بلکه اساساً این دایره متعلق به دروغ‌گویان است و روشن است که این دایره برای کذابان است؛ پس هیچ دلیلی برای حمایت و حفاظت آن از دروغ‌گویان وجود ندارد، نه قبل از ورودشان و نه پس از ورودشان. در نتیجه جایگاه آیه شریفه این دایره نیست.»

در این عبارات دقت کنید که چگونه متنِ علیرضا پیغان و ادعای او مردود می‌شود. در این عبارت به صراحت ذکر شده که ممکن است کسی مانند علیرضا پیغان، مدعی منصب الهی شود، اما مدعی نصّ تشخیصی، آن هم نصّی که موصوف به بازدارندگی از گمراهی است، نشده باشد. لذا این دسته از افراد به این دلیل که مدعی نصّ مذکور نشده‌اند از دایره محفوظ الهی خارج‌اند و خداوند جلوی آنها را در ادعایشان نمی‌گیرد. لذا آنچه از ادعای پیغان وجود دارد این است که او خودش را امام چهاردهم معرفی کرده است؛ یعنی مدعی یک منصب الهی بوده، اما مدعی نصّ تشخیصی عاصم از گمراهی نبوده و هیچ‌گاه برای اثبات ادعایش نگفته که دلیل حقانیت‌م وصیتِ عاصم از گمراهی پیامبر است. جالب‌تر اینکه این عبارت پیغان و نقل حدیث خودساخته‌اش، حتی در اثبات ادعای منصب الهی او نبوده است، بلکه او برای تأیید این نکته که او اولین کسی است که به فوت و قبر امام زمان (عج) آگاهی دارد این عبارت را آورده تا شاید از قسمت «او اولین مؤمنین است» به مخاطب خودش بفهماند که چرا او اولین نفری است که به فوت و قبر امام زمان (عج) آگاهی دارد؟ یعنی او اساساً درصدد اثبات ادعای منصب الهی‌اش با این حدیث خودساخته نیست، چه برسد به اینکه بخواهیم بگوییم آیا او به حدیث وصیت منقول شیخ طوسی برای اثبات ادعایش استناد و احتجاج کرده است یا خیر؟ به عبارت دیگر همان طور که در آغاز گفتیم، مفهوم استناد به نص این است که او برای اثبات ادعای ولایتش آن نص را شاهد بیاورد، نه اینکه صفت و خصوصیتی را در آن حدیث که نص تشخیصی است بر خود منطبق بداند و صرفاً برای تأیید خصوصیتی از خصوصیات قائم بخواهد آن حدیث را ذکر کند. البته باز تکرار و تأکید می‌کنم که این روایتی که پیغان نقل کرده، یک روایت خودساخته و مخلوط

توهامات ذهن اوست، نه روایت وصیت مذکور. با همه این احوال، او حتی برای ادعای ولایتش به همین روایت خودساخته نیز استناد نمی‌کند. در تصویری که بعضی از مخالفان از اسکن کتاب پیغان در همان قسمت مورد بحث در فضای مجازی منتشر کردند این عبارت موجود است:

«یوم ینفخ فی صور روزی که نفخه بدمد در صورت یا صور یعنی روزی که من ملک سوم خداوند عزوجل (اسرافیل زمان) از مرگ امام دوازدهم به شما مردم خبر دهم. هم‌اکنون اول ملکی که به آدم علیه السلام سجده کرد ملک سوم خداوند عزوجل اسرافیل بود. و در این زمان من ملک سوم خداوند عزوجل اسرافیل زمان می‌باشم و منظور از آدم علیه السلام، سید حسینی علیه السلام و قبر امام دوازدهم علیه السلام می‌باشد یعنی اول کسی که این دو امام را قبول کرده است. رسول خدا در این باره فرموده است: برای مهدی ما سه اسم می‌باشد... ۳- مهدی که او نخستین مؤمن می‌باشد (یعنی من، اولین کسی که به سید حسینی و فوت و قبر امام دوازدهم ایمان آورده است).»

یعنی علیرضا پیغان صرفاً برای اینکه به مخاطب بفهماند که چرا او اولین نفری است که به امام سیزدهم و فوت امام دوازدهم ایمان دارد، از ته ذهنش صفتی را از مهدی در روایات یافته است که پیامبر صلی الله علیه و آله مهدی را اولین مؤمنین معرفی کرده است؛ سپس در ادامه آن را ذکر می‌کند تا تنها همین اول بودنش را بفهماند؛ بدون اینکه توجهی به جایگاه وصیت به عنوان نص تشخیصی داشته باشد و بدون اینکه بخواهد ادعای امام چهاردهم بودنش را بدان مستند کند.

بنابراین نه تنها ایرادی به کلمات سید احمدالحسن و شیخ ناظم العقیلی در باب استناد مدعیان به نصوص وجود ندارد، بلکه این کلمات ایشان و غیر این کلمات، در ردّ و انکار برداشت‌های محمد شهبازیان صراحت و توضیح کامل دارد.

اینکه در سخنان یمانیون موجود است که خداوند از این وصیت محافظت کرده، به این معنا نیست که کسی این وصیت را نقل نمی‌کند یا در منظر مردم یا مدعیان کذاب نیست؛

بلکه این نص همچون روایاتِ دیگر سینه‌به‌سینه و زبان‌به‌زبان خواهد چرخید و نقل خواهد شد تا زمان ادعای صاحبش فرارسد؛ اما هیچ‌یک از مدعیان کذاب برای اثبات ادعایشان به این وصیت به‌عنوان نصّ تشخیصی خودش استناد نخواهد کرد. علیرضا پیغان نتوانسته عینِ متن وصیت را با آدرسش نقل کند؛ بلکه کلامی را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت می‌دهد که در قاموس روایات وجود ندارد و تنها بخشی از آن با حدیث وصیت تطابق دارد، و حتی اعتقاداتش خلاف مضمون حدیثِ وصیت و وصایت دوازده مهدی است؛ این‌ها نشانه‌ای از همین محافظت الهی و تأییدی بر همین نکته است که خداوند از این نص محافظت کرده است؛ وگرنه او نیز همچون سید احمد الحسن (علیه السلام) وصیت را عیناً با آدرسش می‌آورد و بدون دخل و تصرف به مضمونش که وصایت دوازده مهدی باشد معتقد می‌بود و سپس به‌عنوان نص تشخیصی برای اثبات ادعایش به آن استناد می‌کرد.

در انتها به‌طور خلاصه در پاسخ به شبههٔ استناد علیرضا پیغان به حدیث وصیت می‌گوییم: اصلاً وی حدیث وصیت را نقل هم نکرده تا بعد از آن بخواهیم بررسی کنیم که از نقل آن چه هدفی داشته است! و علت اینکه می‌گوییم او حدیث وصیت را نقل نکرده، این است که:

۱. او نگفته این نقل، همان وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کتاب غیبت طوسی است؛
۲. آن چیزی را هم که نقل کرده، متن حدیث وصیت نیست؛ زیرا در حدیث وصیت آمده است که امام زمان (علیه السلام) فرزندش را جانشینش خواهد کرد که سه نام دارد؛ یعنی مهدی اول سه نام دارد؛ درحالی که پیغان گفته مهدی (مطلقاً چه امام زمان و چه غیر ایشان) سه نام دارد و در ادامه محمد را اولین نام معرفی می‌کند؛ درحالی که در حدیث وصیت چنین نیامده است و ...

بررسی آیات ۴۴ تا ۴۶ سوره الحاقه

نص تشخیصی علامتی است که خداوند برای مردم قرار داده است تا به واسطه آن بتوانند مدعی صادق را بشناسند؛ پس ممکن نیست که این علامت باعث گمراهی شود و مردم را به بیراهه ببرد؛ پس اگر در وصایای حجت‌های الهی و در کتب معتبر و مقدس به آمدن کسی با اسم و اوصاف خاص بشارت داده‌اند و کسی با همین اسم و اوصاف بیاید و به این نصوص احتجاج کند حتماً خودش است و انکار ایشان روا نیست و این همان راه اصلی برای جدایی و تمییز مدعیان کذاب از مدعی صادق است.

قرآن کریم نیز به این نکته اشاره می‌کند که مدعی کذاب نمی‌تواند به این نص احتجاج کند و خداوند اجازه این کار را به او نمی‌دهد. خداوند در مقابل کفار و کسانی که به پیامبر ایمان نیاوردند و او را دروغ گو می‌خواندند این‌گونه استدلال می‌کند:

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ * وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَابِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾^۱ (پس سوگند یاد می‌کنم به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید. بی‌تردید آن، گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است و آن، گفتار يك شاعر نیست؛ ولی جز اندکی ایمان نمی‌آورید، و گفتار کاهن هم نیست، ولی جز اندکی متذکر نمی‌شوید. نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است. و اگر [محمد] پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست، ما او را به شدت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم).

خداوند متعال در این آیات شریفه در مقابل کسانی که به محمد ﷺ ایمان نیاوردند و ایشان را فرستاده خدا نمی‌دانستند، بلکه ایشان را مدعی کذاب و شاعر یا کاهن خطاب

می‌کردند چنین استدلال می‌کند که او فرستاده خداست و قرآنش از سمت خدا نازل شده است؛ به این دلیل که او بعضی از سخنان خاص را به خدا نسبت می‌دهد. در آیه شریفه کلمه «بعض الاقاول» آمده است. این کلمه، معرفه است و خداوند فرمود که «قولاً» یا «اقاول» بلکه صحبت از یک گفتار خاص و شناخته شده است.

بعضی از مفسران گمان کرده‌اند که خداوند در اینجا چنین می‌گوید که محمد به ما دروغ نمی‌بندد و اگر هر دروغی را به خدا ببندد خداوند به او رحم نمی‌کند. این برداشت اشتباه است؛ زیرا اول اینکه صحبت از گفتار خاص و شناخته شده است، نه گفتار نکره و هر گفتار دروغی؛ دوم، خداوند در جهت استدلال برای نبوت و صدق و حقانیت محمد ﷺ در مقابل کفار است؛ در نتیجه معنا ندارد بگوید که او صادق است چون اگر دروغ ببندد ما او را زنده نمی‌گذاریم. بنابراین این آیات شریفه مبتنی بر یک استدلال عقلی و منطقی است که برای غیرمؤمنین ثابت و مسلم است. حال ببینیم چه گفتار و کلامی است که محمد ﷺ برای اثبات نبوتش بیان کرده است و احتمال تمسک به این گفتار برای مدعی کذاب وجود ندارد؛ چنان که خداوند فرمود او را به شدت می‌گیریم و رگ قلبش را پاره می‌کنیم. این همان استدلال و احتجاج به وصیت و نصوص پیامبران گذشته از جمله موسی و عیسی (علیهم السلام) است و آنها خوب می‌دانند که فقط صاحبش احتجاج کننده به این نصوص است.

نویسنده در ردّ این تفسیر و توضیح می‌نویسد:

«این سخن احمد اسماعیل برگرفته از اشتباه در ترجمه است. ایشان پس از مغالطه‌ای آشکار در صدد اثبات ادعای خود می‌باشد؛ در حالی که در آیه شریفه هیچ عنوان و عبارتی به نام وصیت وجود ندارد که ایشان دست به چنین ترجمه‌ای زده است. در آیه قرآن عبارت بعض الاقاول به کار رفته و مراد آن است که اگر حضرت محمد ﷺ سخنان دروغی را به خدا نسبت دهد خدای متعال بلافاصله او را خواهد کشت. این تهدید با توجه به آیات قبل معنای خود را بهتر نشان می‌دهد که مشرکان و کفار آیات الهی را از جانب خود حضرت محمد ﷺ دانسته و وحیانی بودن آنها را انکار می‌کردند. سپس خدای متعال این سخن را رد کرده و می‌فرماید: اگر پیغمبر بخواهد چنین کند او را خواهیم کشت. همچنین باید توجه داشت که آیه ناظر به پیامبری است که پیامبری او

اثبات شده و خدای متعال تمام همت خود را در اثبات او به کار برده است و مردم به تبع معجزات به او ایمان آوردند، به همین دلیل خدای متعال او را چنین تهدید نموده است. این مطلب ارتباطی با مدعی دروغین و کسی که هنوز ادعایش ثابت نگردیده ندارد.»

بسیار شگفت آور است از نویسنده که چنین تفسیر متناقضی را در یک توضیح ارائه داده است! او در ابتدا خاطر نشان می کند که برای فهم بهتر این آیه باید توجه داشته باشیم که این آیه برای انکار وحیانی بودن کلام پیامبر ﷺ توسط مشرکان و کفار است؛ اما در انتها می گوید که این آیه بعد از اثبات نبوت و ایمان مردم نازل شده تا گویی خیالشان راحت باشد که پیامبر ﷺ از ناحیه خود حرفی نمی زند و کلامش همگی از سمت خداست. از کسی که بدون فکر و تعقل و صرفاً برای مخالفت با کلام سید یمانی بخواهد سخنی بگوید بیش از این انتظار نمی رود. او خودش هنوز نفهمیده است که مخاطب خدا در این آیه چه کسانی هستند! آیا خداوند خطاب به کفار و مشرکان که از اساس پیامبر را قبول ندارند و کلامش را وحیانی نمی دانند سخن می گوید و در اثبات نبوت و وحیانی بودن کلام حضرت محمد ﷺ استدلال می آورد؟ یا اینکه مخاطب آیه مؤمنانی هستند که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و نبوتش را پذیرفته اند؟ که البته باز در این قسمت این سؤال اساسی پیش می آید که هدف اصلی از بیان این جملات به مؤمنان چیست؟ آیا مؤمنانی که به نبوت و وحیانی بودن پیامبر ﷺ ایمان آوردند، شک دارند که پیامبر ﷺ از خود کلامی را به زبان براند و به خدا نسبت دهد؟ آیا اصلاً معقول است که خداوند کسی را به عنوان پیامبر انتخاب کند، اما این احتمال برود که آن شخص از ناحیه خود سخنی بگوید و به خدا ببندد؟ و سپس خداوند بخواهد با بیان این جملات خیال مؤمنان به پیامبر را راحت کند؟

همان طور که عقل سلیم حکم می کند، معنایی ندارد که به انتخاب خدا شک شود و حتی این احتمال نیز مردود است که شخصی به عنوان پیامبر انتخاب شود، اما سخنان دروغی را به خدا ببندد. از اساس بعید است که از ابتدای خلقت آدم تاکنون، عقل سلیمی چنین حکم کند که اول به پیامبری یک پیامبر ایمان آورد و سپس شک کند که این پیامبر که حقانیتش با دلائل و معجزات اثبات شده است، آیا تمام سخنانش از ناحیه خداست یا

اینکه دروغ هم به خدا می‌بندد؟ اگر چنین احتمال مسخره‌ای مطرح باشد، کار از اساس ایراد دارد و هرگز نمی‌شود به سخنان پیامبران اعتماد کرد و همین باعث نقض غرض در بعثت انبیا خواهد شد؛ زیرا تهدید خداوند و بیان این جملات، کمکی در حل این مشکل نمی‌کند؛ یعنی اگر احتمال بدهیم که پیامبر سخن دروغی را به خدا ببندد، پس این احتمال سر جایش باقی است که حتی این آیه نیز خودش تقوّل و بستن دروغ باشد. بنابراین هرگز نمی‌توان به استناد این آیه ثابت کرد که پیامبر بر خدا دروغ نبسته است، چون خود این آیه نیز کلامی است که پیامبر به خدا نسبت داده است. همین باعث شده است که جناب شهبازیان نیز همچون بسیاری از مفسران صرفاً کلماتی نسنجیده بر زبانش جاری کند و دچار توهم شود که تفسیر آیه را فهمیده و تفسیری صحیح از آیه به مردم ارائه داده است؛ درحالی که بهتر بود در این گونه مسائل توقف می‌کرد تا به وقتش حجت الهی این آیات را برایش تفسیر کند.

برای فهمِ بهترِ سخت بودن تفسیر این آیه برای مفسران، می‌گوییم: آن‌ها در ابتدا آیه را چنین معنا می‌کنند که منظور از «بعض الاقوایل» ادعای نبوت محمد ﷺ است. سپس در ادامه با این مشکل روبه‌رو می‌شوند که چگونه این سخن، استدلالی است در مقابل کفار و مشرکان برای اثبات حقانیت حضرت محمد ﷺ؟ زیرا بی‌تردید خداوند در مقابل کفار و مشرکانی که نبوت و حقانیت او را انکار کرده و وی را مدعی کذاب دانسته و به ایشان جنون و شعر و کهانت نسبت می‌دهند، چنین سخنانی گفته و استدلال نموده است (آیات قبل و ارتباط این آیات با هم بر این نکته دلالت دارد). حال این سخن چگونه از پیامبر ﷺ دفاع خواهد کرد؟ «محمد فرستاده خداست؛ چون اگر نبود ما او را می‌کشتیم.»

باطل بودن این استدلال باعث شده است تا عده‌ای از مفسران ارتباط آیات قبل با این آیات را قطع کرده و به‌طور مجزا تفسیرش کنند. در این هنگام منظور از بعض الاقوایل، هر سخن کذبی است، و نیز مخاطب کلام خداوند را مؤمنانی می‌دانند که نبوت پیامبر ﷺ برایشان ثابت است و این جملات را تعبداً از پیامبر قبول می‌کنند؛ که البته وقتی چنین شد

این اشکال پیش می‌آید که وقتی مؤمنان صرفاً به شکل تعبدی پذیرای کلام پیامبر باشند، در نتیجه از ابتدا شبهه و اشکالی در پذیرش کلام پیامبر و وحیانی بودنش وجود نداشته است. این تفسیر جدای از اینکه باعث قطع ارتباط آیات قبل و بعد می‌شود، از اساس محمل مناسبی ندارد و گویا صرفاً تلاشی برای توجیه و فهم آیه است تا تفسیر چند جلدی علما و مفسران جای خالی نداشته باشد.

نادرستی تفسیر ایشان زمانی بیشتر برملا می‌شود که عبارت «بعض الاقویل» را نکره ترجمه می‌کنند. این عبارت در اصطلاح اهل ادبیات، معرفه است؛ پس نباید به صورت نکره ترجمه شود. اینکه بگوییم منظور هر سخن کذبی است درست نیست و به صراحت، هم با معرفه بودن و هم با کلمه «بعض» مخالفت دارد. «بعض الاقویل» یعنی بعضی از سخنان خاص و شناخته شده. در این صورت، این سخنان خاص و شناخته شده هستند که استدلال خداوند را در اثبات نبوت پیامبر محکم و بی‌عیب می‌کنند. یعنی خداوند می‌گوید حضرت محمد ﷺ فرستاده خداست و کلامش از آسمان نازل شده است، به این دلیل که به سخنان خاصی تمسک کرده است، و همه قبول داریم که مدعی کذاب نمی‌تواند به این سخنان تمسک کند چون ما به سرعت رگ قلبش را می‌زنیم، یعنی اصلاً به او فرصت استدلال و تمسک به این سخنان را نمی‌دهیم.

این سخنان، همان نصّ تشخیصی و بینه‌ای است که پیامبر از کتب حجت‌های گذشته ارائه داده و برخلاف محمد شهبازیان که نبوتشان را بر دایره معجزات می‌گرداند، علاقه خاصی به ارائه معجزات و اثبات نبوتشان توسط اعجاز ندارد:

﴿وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ نَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى﴾ (گفتند: «چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد؟! (بگو:) مگر بینه‌ای که در کتاب‌های [آسمانی] نخستین بوده، برای آنها نیامد؟).

چند نکته از این آیه به دست می‌آید:

- اول اینکه کسانی که به حضرت محمد ﷺ ایمان نیاوردند از ایشان برای صدق ادعایش طلب معجزه قاهره کردند.

- دوم اینکه خداوند این درخواست آنها را بجا و منطقی نمی‌داند و جواب مثبت نمی‌دهد.

- سوم اینکه برای صدق ادعای پیامبر، آنها را حواله می‌دهد به چیزی با عنوان بیّنه و می‌گوید مگر بیّنه برایتان نیامده است؟! این یعنی بیّنه برای این دعوت کفایت می‌کند و کار تمام است و احتیاجی به اعجاز نیست.

- چهارم اینکه این بیّنه هرچه هست مربوط به کتاب‌ها و صحیفه‌ها و نوشته‌هایی است که از پیشینیان به‌جامانده است؛ یعنی در آنها باید به دنبال بیّنه برای اثبات دعوت پیامبر بود.

بیّنه در لغت یعنی چیز روشن و واضح و مبین، اما در اصطلاح دینی و عرفی به شاهد و گواه اطلاق می‌شود؛ از آن جهت که شاهد و مدرک باعث تبیین و وضوح شبهه و اختلاف می‌شود؛^۱ بنابراین در دعاوی حقوقی معروف است که می‌گویند بیّنه با مدعی است و قسم خوردن برای مُنکر؛^۲ یعنی اگر شخصی در دادگاهی ضد شخص دیگری ادعا و شکایتی دارد او باید بیّنه بیاورد؛ یعنی شاهد یا مدرکی بیاورد که ادعایش را اثبات کند.

در این آیه شریفه، خداوند برای اثبات دعوت پیامبر ﷺ در قبال درخواست معجزه، به آن شاهد و مدرک و بیّنه اشاره می‌کند که در کتاب‌ها و نوشته‌های گذشتگان وجود دارد، یعنی برای اثبات نبوت ایشان باید به دنبال نص و مدرکی در نوشته‌های باقی‌مانده از پیشینیان باشیم و این کتاب‌ها و نوشته‌ها یقیناً هر کتاب و نوشته‌ای نیست؛ بلکه باید

۱. رک: مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۵۷؛ تاج العروس، ج ۱۸ ص ۸۴.

۲. همان.

قابل اعتماد و معتبر باشد؛ بنابراین منظور، کتاب‌ها و نوشته‌ها و روایات مقدسی است که از پیامبران و حجت‌های گذشته باقی مانده است؛ خواه کتاب مقدسی مانند تورات و انجیل باشد یا نقل قول‌های معتبری که اصحاب پیامبران به شکل سینه‌به‌سینه نقل و در کتاب‌ها و صحیفه‌های مختلف ثبت و ضبط کرده‌اند.

بنابراین آنچه مفسران را مجبور کرده آیه را از ظاهرش برگردانند، همین نکته بوده است که آنها می‌دانستند خداوند هر مدعی کذابی را هلاک نمی‌کند؛ پس به خود اجازه دادند آیه را از ظاهرش که درباره استدلالات بر حقانیت حضرت محمد ﷺ در برابر کفار و مشرکان بوده برگردانند و ارتباط آیات را با هم قطع کنند و سپس بگویند منظور چیز دیگری است؛ بدون اینکه توجه کنند منظور از «بعض الاقوال» هر سخنی نیست؛ بلکه این قول و سخن خاص همان نصّ تشخیصی است که خداوند آن را به‌عنوان بیّنه و علامتی برای معرفی خلفای صادقش از دسترس مدعیان کذاب حفظ می‌کند.

روایاتی وجود دارد که روشن می‌کند این آیه به‌طور ویژه مربوط به نص الهی بر خلفای الهی است. این نص الهی است که خداوند باید از آن محافظت کند تا به صاحب آن برسد و این نص الهی است که از هر دخالتی که روی آن تأثیر بگذارد محفوظ است؛ چه این دخالت در مرحله انتقال این وصیت به خلیفه‌ای باشد که وصیت به دست او می‌رسد چه در مرحله یا مراحل رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می‌کند؛ اما حفظ نص در مرحله انتقال این وصیت به خلیفه‌ای که به دست او می‌رسد، مثل وصیت به محمد ﷺ که از سوی خدا به عیسی منتقل شد یا وصیت به علی و فرزندان پاکش ﷺ که از سوی خدا به محمد ﷺ انتقال یافت. اما حفظ نص در مرحله رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می‌کند گاهی یک مرحله را طی می‌کند، مثل رساندن وصیت رسول‌الله ﷺ به امام علی ﷺ و گاهی از مراحل متعددی عبور می‌کند، مثل رسیدن به مهدی اول (احمد) یا رسیدن وصیت عیسی ﷺ

نسبت به محمد، به محمد ص و حفاظت نص الهی در همه این حالتها و مراحل برقرار است.^۱

به روایت زیر دقت کنید که صراحت در این نکته دارد که منظور از تقوّل در آیه، نص الهی برای صاحبان حقیقی آن است:

«عن محمد بن الفضیل عن ابوالحسن الماضی ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ^۲ قَالَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع بِأَفْوَاهِهِمْ... قَالَ قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ قَالَ يَعْنِي جَبْرَائِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وَلَايَةِ عَلِيِّ ع قَالَ قُلْتُ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ قَالَ قَالُوا إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَابٌ عَلَى رَبِّهِ وَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهَذَا فِي عَلِيِّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيٍّ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقْوَابِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ.»^۳ محمد بن فضیل از ابوالحسن ع روایت می کند: «از سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند.» فرمود: «می خواهند ولایت امیرالمؤمنین ع را با دهان هایشان خاموش کنند.» عرض کردم: و خدا نور خود را کامل می کند. فرمود: «خدا نور امامت را کامل می کند...». عرض کردم: سخن خداوند: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾ (قرآن سخن فرستاده ای کریم است). فرمود: «یعنی جبرائیل ازسوی خدا، در خصوص ولایت علی ع». (راوی) می گوید: عرض کردم: ﴿وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ﴾ (و این سخن شاعری نیست، تعداد کمی ایمان می آورند). فرمود: «گفتند: محمد به پروردگارش دروغ می بندد و خداوند او را به این موضوع درباره علی امر نکرده است؛ به همین دلیل خداوند (این آیه از) قرآن را فرستاد.» فرمود: «ولایت علی از سوی پروردگار جهانیان

۱. سید احمد الحسن ع، وصیت مقدس، نوشتار بازدارنده از گمراهی، ص ۴۲.

۲. صف، ۸.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.

است و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم؛ سپس رگ قلبش را می‌زنیم.»

معنای «بتر» در روایت امام صادق علیه السلام

همچنین حدیث زیر اشاره به امر و جایگاهی دارد که از نصّ تشخیصی حفاظت شده به دست می‌آید، نه ادعای هر امر و جایگاه الهی:

«عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ.»^۱ ولید بن صبیح گفت که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «این امر را کسی غیر از صاحبش ادعا نمی‌کند، مگر اینکه خدا رشته عمرش را قطع می‌کند.»

یعنی امر و جایگاهی که در نصّ تشخیصی حفاظت شده الهی بدان اشاره شده است، تنها صاحب آن امر می‌تواند آن را ادعا کند و خداوند به غیر از صاحبش اجازه این ادعا را نخواهد داد. این امر، هر امر و ادعایی نیست و خداوند وعده‌ای به مردم در مقابل هر مدعی کذابی نداده است.

عجیب‌تر اینکه محمد شهبازیان خودش ترجمه‌ای اجتهادی و خلاف ظاهر از روایت می‌کند و از طرفی انصار امام مهدی علیه السلام را به ترجمه غلط روایت متهم می‌کند. وی نه تنها توجیهی به کلمه «هذا الامر» در روایت نکرده و آن را به معنای مطلق امامت و ولایت معنا کرده است، بلکه کلمه «بتر» را نیز از معنای اصلی و حقیقی‌اش دور ساخته و آن را به معنای نقص و کوتاهی گرفته است. این در حالی است که امام صادق علیه السلام اولاً به صورت مطلق نفرمود هر امری، بلکه با اسم «هذا» به آن اشاره کرد و این باز نشان از یک امر خاص و

معهود دارد؛ ثانیاً واژه «بتر» به معنای قطع و بریدن است و این از صریح کتب لغت به دست می آید:

- البتْرُ القطع. ^۱ بتر قطع کردن است.
- بَتَرْتُ الشَّيْءَ بَتْرًا: قطعته قبل الإتمام. و الأبتارُ: الأقطاع... و سَيْفٌ بَاتِرٌ وَ بَتُورٌ وَ بَتَارٌ: قِطَاع. و الباتِرُ: السيفُ القاطع. ^۲ آن شیء را قبل از اتمام قطع کردم. و ابتر یعنی انقطاع. و شمشیر باتر و بتور و بتار یعنی قطع و قطع کننده. و باتر یعنی قطع کننده.
- بَتَّرَ، بَتْرًا: ^۳ آن را برید.

ما منکر این نیستیم که طبق روایات، ادعای ولایت دروغین باعث کوتاهی عمر می شود؛ اما این دلیل نمی شود که در امر خاصی مثل ادعای امر به دست آمده از نص تشخیصی هلاکت آنی و قطع عمر محقق نشود؛ بلکه خداوند از ابتدا اجازه چنین ادعایی را نخواهد داد. حتی به صرف اینکه در عبارتی معنایی مجازی از کلمه «بتر» وجود داشته باشد، باز این ما را مجاز به خروج کلمه از معنای حقیقی اش نمی کند.

برای فهم بهتر این حدیث و امر اشاره شده در آن می گویم: بر یک مدعی حقیقی و صادق لازم است بتواند:

۱. مدعی یک امر و جایگاهی شود که خلفای گذشته بدان بشارت داده و وعده ظهور چنین امری را داده باشند؛

۲. اسم و خصوصیات آن مدعی با اسم و خصوصیات مذکور در بیانات خلفای گذشته منطبق باشد؛ بنابراین اگر کسی آمد و مدعی امری شد که آن امر را از بین روایات و بیانات خلفا و کتب مقدس اثبات کرد و سپس اسم و اوصافش با آن منطبق بود، پس مدعی صادق

۱. النهاية، ج ۱، ص ۹۳ و کتاب الماء ابن ذهبی.

۲. لسان العرب، ج ۴، ص ۳۷.

۳. فرهنگ ابجدی، ج ۴، ص ۳۷.

است و روا نیست که او را رجم به کذب کنیم؛ لذا آنچه از مدعیان کذاب در طول تاریخ مشاهده شده، این است که از اساس مدعی امری شده‌اند که نتوانسته‌اند آن امر و بشارت آن امر را در کلام خلفای سابق اثبات کنند؛ مثلاً ما نمی‌توانیم بیابیم که پیامبر اکرم و اهل بیت پاکش به ظهور امری بشارت داده باشند که مورد ادعای بهائیت و... است. آنچه از مناظره امام رضا علیه السلام با علمای یهود و نصارا به دست می‌آید، دقیقاً همین نکته است که امام رضا علیه السلام براساس همین نکته با آنها مناظره می‌کند که:

۱. امر و جایگاهی را اثبات می‌کند که در لابه‌لای تورات و انجیل مخفی بوده و کسی به تفصیل به آن آگاهی نداشته است؛

۲. این امر مخفی توسط شخصی به نام محمد بن عبدالله تبیین و ادعا می‌شود که نام و اوصافش نیز با آن منطبق است؛ پس دیگر روا نیست کسی با آن مخالفت، و به اصطلاح در مصداق شک کند:

احتجاج امام رضا علیه السلام با علمای یهود و نصارا

نویسنده در ادامه با بیان تراوشات ذهنی خویش درباره مناظره امام رضا علیه السلام با علمای یهود و نصارا، سعی کرده است تا قاعده‌ای به نام احتجاج به شک را به یمانیون نسبت دهد و همان‌طور که درباره تفسیر آیه تقوّل به بیراهه رفته است، در اینجا نیز برخلاف صریح مضامین روایت، کلام امام رضا علیه السلام را از اثبات نبوت توسط نصوص به‌جامانده از تورات و انجیل منحرف کند. با نگاهی خوش‌بینانه به نیت محمد شهبازیان در طرح این مسئله، این‌گونه در نظر می‌گیرم که وی دقیقاً به کلام یمانیون در تفسیر مناظره امام رضا علیه السلام آگاهی نیافته و نحوه استدلال آن حضرت را متوجه نشده است؛ لذا سعی می‌کنم با بیانی دیگر به شرح این مناظره و دلالت آن بر ادعای انصار امام مهدی علیه السلام بپردازم.

ویژگی‌های نص و معرفی‌نامه

بارها در کلام یمانیون ثابت شده است که انبیای الهی و حجت‌های خداوند همگی از نص و معرفی‌نامه برخوردارند و این نص و معرفی‌نامه برای حجت‌هایی که پس از زمان فترت می‌آیند و به عبارت دیگر وصی مستقیم و بلافصل خلیفه دیگر نیستند، این‌گونه است که بشارت ظهورش و ویژگی‌هایش، در وصایا و سخنان و بشارت‌های انبیای الهی گذشته موجود است. هم‌اکنون سعی می‌کنم با بیان خلاصه‌تری و با عنایت به مناظرات امام رضا (ع) تبیین کنم که ویژگی‌های این نص چیست؟ به عبارت دیگر، نصوص موجود در کتب مقدس چگونه است و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و اینکه چگونه بر شخص مدعی صادق دلالت می‌کند؟ آیا امکان احتجاج مدعی کذاب به این نصوص و بشارت‌ها هست یا خیر؟

ممکن است به ذهن برخی این‌گونه برسد که اگر انبیای الهی به‌صراحت، اسم و اوصاف آن شخص را گفته‌اند، پس این راه برای پیروان ابلیس باز است تا از این طریق بخواهند خود را شبیه این اسم و اوصاف درآورند و به آن وصایا احتجاج کنند و خود را مصداق آن پیامبر و عده‌داده‌شده اعلام کنند، و به عبارت دیگر سخن ما درباره نص به‌جامانده از انبیای گذشته برایشان ناتمام و قابل تمسخر است.

در پاسخ باید بگوییم که این نص باید به‌گونه‌ای باشد که انطباقش بر کسی غیر از مدعی حقیقی امکان‌پذیر نباشد تا از این طریق بتواند با احتجاج به این نص و وصیت خود را از مدعیان کذاب جدا کند؛ لذا می‌توان ویژگی‌هایی را برای این نص در نظر گرفت:

ویژگی اول نص: عدم علم تفصیلی مردم به جزئیات

– خصوصیت اول اینکه ممکن است این‌گونه باشد که مردم تا قبل از ظهور مدعی حقیقی و صاحب آن نص و وصیت، علم تفصیلی به جزئیات و خصوصیات خلیفه موعود نداشته باشند؛ یعنی تا قبل از ظهور ایشان مردم اجماً می‌دانند که پیامبر یا رسولی خواهد

آمد و انبیا به آمدنش بشارت داده‌اند و بعضی خصوصیات و محل ظهورش را اجمالاً می‌دانند؛ اما زمانی که مدعی صادق ظهور می‌کند این علم اجمالی را به علم تفصیلی تبدیل می‌کند؛ به طوری که آنان نمی‌توانند جزئیاتی که به هم پیوسته شده را انکار کنند؛ مانند یک گاو صندوق که قفلش به دست صاحبش باز می‌شود و او از محتوای داخل گاو صندوق باخبر است. آن کسانی که منصفانه کلام مدعی صادق را می‌شنوند و به نصوصی که از کتب مقدس احتجاج می‌کند نظر می‌کنند، درمی‌یابند که کلامش صحیح است و منطبق بر نصوص موجود در صحیفه‌های مقدس است؛ اگرچه تا به حال توجه تفصیلی به آن نداشته‌اند. زمانی که حضرت محمد ﷺ بر نصوص تورات و انجیل استدلال می‌کند تازه آنان متوجه می‌شوند که آن اسم و اوصاف بر ایشان منطبق است و گره‌هایی در آن متون بوده که الآن گشوده شده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾^۱ [پرهیزکاران] همان‌ها هستند که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که او را در تورات و انجیلی که نزدشان است می‌یابند).

به عبارت دیگر این نصوص به‌گونه‌ای رمزآلود بیان شده است که کسی جز صاحب حقیقی آن نمی‌تواند بر رموز آن مطلع باشد، هرچند جزو علما و بزرگان باشد. امام رضا ﷺ در مناظره‌ای که با جاثلیق نصرانی (رئیس اسقف‌های مسیحی) در بصره داشته است به این روش، نبوت حضرت محمد ﷺ را اثبات می‌کند؛ به‌گونه‌ای که این عالم مسیحی از این نصوص و خصوصیات دقیق آن مطلع نبوده و چه بسا تصور غلطی از بعضی متون انجیل داشته است:

«ثُمَّ إِنَّ الرَّضَا ﷺ التَّفَتَ إِلَى الْجَائِلِيْقِ فَقَالَ هَلْ دَلَّ الْإِنْجِيلُ عَلَى بُؤَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ لَوْ دَلَّ الْإِنْجِيلُ عَلَى ذَلِكَ مَا جَدْنَاهُ فَقَالَ ﷺ أَخْبِرْنِي عَنِ السَّكْتَةِ الَّتِي لَكُمْ فِي السَّفْرِ الثَّلَاثِ فَقَالَ الْجَائِلِيْقُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُظْهِرَهُ قَالَ الرَّضَا ﷺ فَإِنَّ

قَرَزْتُكَ أَنَّهُ اسْمُ مُحَمَّدٍ وَ ذِكْرُهُ وَ أَقَرَّ عَيْسَى بِهِ وَ أَنَّهُ بَشَّرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمُحَمَّدٍ أَتَقَرُّ بِهِ وَ لَا تُنْكِرُهُ قَالَ الْجَائِلِيُّ إِنْ فَعَلْتَ أَقَرَزْتُ فَإِنِّي لَا أَرُدُّ الْإِنْجِيلَ وَ لَا أَجْحَدُهُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخُذْ عَلَى السَّفَرِ الثَّلَاثَ الَّذِي فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَ بَشَارَةُ عَيْسَى بِمُحَمَّدٍ قَالَ الْجَائِلِيُّ هَاتِ فَأَقْبَلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتْلُو ذَلِكَ السَّفَرِ الثَّلَاثَ مِنَ الْإِنْجِيلِ حَتَّى بَلَغَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا جَائِلِيُّ مَنْ هَذَا النَّبِيُّ الْمَوْصُوفُ قَالَ الْجَائِلِيُّ صِفُهُ قَالَ لَا أَصِفُهُ إِلَّا بِمَا وَصَفَهُ اللَّهُ هُوَ صَاحِبُ النَّاقَةِ وَ الْعَصَا وَ الْكِسَاءِ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَعْمَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ يَهْدِي إِلَى الطَّرِيقِ الْأَقْصَدِ وَ الْمُنْهَاجِ الْأَعْدَلِ وَ الصِّرَاطِ الْأَقْوَمِ سَأَلْتَكَ يَا جَائِلِيُّ بِحَقِّ عَيْسَى رُوحِ اللَّهِ وَ كَلِمَتِهِ هَلْ تَجِدُ هَذِهِ الصِّفَةَ فِي الْإِنْجِيلِ لِهَذَا النَّبِيِّ فَأَطْرَقَ الْجَائِلِيُّ مَلِيًّا وَ عَلِمَ أَنَّهُ إِنْ جَحَدَ الْإِنْجِيلَ كَفَرَ فَقَالَ نَعَمْ هَذِهِ الصِّفَةُ فِي الْإِنْجِيلِ وَ قَدْ ذَكَرَ عَيْسَى هَذَا النَّبِيِّ وَ لَمْ يَصِحَّ عِنْدَ النَّصَارَى أَنَّهُ صَاحِبُكُمْ فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا إِذَا لَمْ تَكْفُرْ بِجُحُودِ الْإِنْجِيلِ وَ أَقَرَزْتَ بِمَا فِيهِ مِنْ صِفَةِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخُذْ عَلَيَّ فِي السَّفَرِ الثَّانِي فَإِنِّي أَوْجِدُكَ ذِكْرَهُ وَ ذِكْرَ وَصِيِّهِ وَ ذِكْرَ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ وَ ذِكْرَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَلَمَّا سَمِعَ الْجَائِلِيُّ وَرَأْسَ الْجَالُوتِ ذَلِكَ عَلِمَا أَنَّ الرِّضَا عَالِمٌ بِالتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ فَقَالَا وَ اللَّهُ قَدْ أَتَى بِمَا لَا يُمَكِّنُنَا رَدَّهُ وَ لَا دَفَعَهُ إِلَّا بِجُحُودِ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الرَّبُّورِ وَ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مُوسَى وَ عَيْسَى جَمِيعًا...»^۱

ترجمه روایت (توضیحات داخل پرانتز شرح است):

«سپس امام رضا (علیه السلام) رو به جائلیق (رئیس اسقف‌های مسیحی) کرده فرمود: آیا در انجیل، دلیلی بر پیامبری حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هست؟ (اینکه امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید آیا دلیلی در انجیل برای نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) است به این معناست که محمد (صلی الله علیه و آله) باید دلیل و نصی

از انجیل ارائه دهد و این همان نصّی است که ما آن را نص غیرمستقیم از خلیفه سابق می‌نامیم).

جاثلیق گفت: اگر چنین چیزی باشد، ما او را انکار نمی‌کنیم (یعنی: ۱. مدّعی نبوت باید از انجیل دلیل و نصّ بیاورد؛ ۲. اگر بیاورد دیگر جای انکار نیست و حتی جای طلب اعجاز از او هم نیست و ما اهل انجیل این را می‌دانیم که اگر انجیل بر محمد دلالت کند، پس او نبیّ خداست. امروزه نیز ما همین را می‌گوییم که اگر در بین کلمات و روایات، سخنی از مهدیین و مهدی اول باشد و به چنین امری بشارت داده باشند، آن را انکار نمی‌کنیم و اگر انکار کنیم این به معنای انکار روایات است).

امام رضا علیه السلام فرمود: از «سکینه» - که در سفر سوم از کتاب انجیل است - به من بگو.

گفت: نامی از نام‌های خدای متعال است که اظهار آن برای ما جایز نیست (جاثلیق گمان می‌کرد و چنین معتقد بود که آن سکینه در سفر سوم، نام خداست؛ به طوری که گویی در مذهب و دینشان حتی اظهار آن اسم نیز جایز نبود. شبیه اعتقادی که هم‌اکنون بعضی‌ها درباره نام مبارک امام زمان علیه السلام دارند که می‌گویند نام حقیقی ایشان یعنی محمد نباید برده شود).

امام رضا علیه السلام فرمود: اگر برای تو ثابت کنم که آن، اسم محمد و یاد اوست و عیسای پیامبر به آن اقرار کرده و آن را برای بنی اسرائیل بشارت داده است، اقرار می‌کنی؟ و درصدد انکار آن بر نمی‌آیی؟ (این سخن امام رضا علیه السلام نشان می‌دهد که جاثلیق با اینکه عالم به انجیل است، اما در فهم این مسئله به خطا رفته است. به عبارت دیگر نام محمد به طور غیرصریح برده شد. امروزه نیز سید احمد الحسن علیه السلام توانسته‌اند اثبات کنند که شخصیت زمینه‌سازی در روایات وجود دارد که او همان یمانی و مهدی اول است که نامش احمد است و در بسیاری از روایات به صورت غیرصریح به آن اشاره کرده‌اند).

جائلیق گفت: اگر چنین کنی، اقرار می‌کنم؛ چون من انجیل را ردّ نمی‌کنم و منکر آن نیز نمی‌شوم (جائلیق گمان نمی‌کرد در انجیل چیزی باشد که او نداند و از طرفی یک غیرمسیحی مثل علی بن موسی الرضا (ع) عالم به نکته‌ای از انجیل باشد که از دید او پنهان باشد؛ همان‌طور که بسیاری از علما و مراجع امروزه گمان نمی‌کنند که شخصیتی از حجت‌های معصوم الهی در بین روایات وجود داشته باشد و به آمدنش بشارت داده باشند، اما آنها از آن بی‌خبر بوده باشند).

حضرت (ع) فرمود: **پس برای من سفر سوم را بیاور که در آنجا نام محمد ذکر شده و عیسی به پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) بشارت داده است.**

جائلیق گفت: این هم سفر سوم.

حضرت (ع) سفر سوم از انجیل را گرفته و خواند، تا به نام پیامبر رسید؛ سپس رو به جائلیق نموده، فرمود: **این پیامبری که در اینجا توصیف شده است، کیست؟**

جائلیق گفت: او را توصیف کن.

حضرت (ع) فرمود: **چیزی از خود نمی‌گوییم؛ بلکه توصیف خدا را ذکر می‌کنم؛ او صاحب شتر و عسا و کساست، پیامبر امی است که نام مبارک او در تورات و انجیل نوشته شده، امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و حلال و حرام خدا را بیان می‌نماید. طّیبات و پاکی‌ها را حلال و خبائث و ناپاکی‌ها را حرام می‌نماید. تکالیف و گناهان سخت را برمی‌دارد و زنجیرهایی را که مانع از پیمودن راه رستگاری و طریق عدل و مستقیم می‌شوند، از بین می‌برد. ای جائلیق، تو را به حق عیسی - که روح خدا و کلمه او بود- آیا در انجیل این توصیف‌ها را برای این پیامبر ندیده‌ای؟ (یعنی این اوصاف بوده و جائلیق هم دیده بود، اما علم تفصیلی به آن نداشت و متوجه جزئیات و انطباقش بر حضرت محمد (ص) نبود؛ همان‌طور که امروزه نیز انصار امام مهدی (ع) وجود مهدی اول و اسم و اوصاف آن را از**

کتاب معتبر و روایات ائمه بزرگوار ثابت کرده‌اند. وصیت عاصم از گمراهی پیامبر ﷺ به همراه بسیاری از روایات دیگر که در تأیید ادعای سید احمد الحسن وجود دارد شاهد این مدعاست).

جاثلیق سرش را پایین انداخت و دانست که اگر انکار کند، کافر خواهد شد. بعد گفت: آری، این صفات در انجیل هست و عیسی نام این پیامبر را آورده است (همان طور که امروزه و در گذشته نیز بسیاری از علما بوده‌اند که با روایات مهدیین و ذریه قائم با احتیاط رفتار کرده و به خود اجازه نداده‌اند که آنها را انکار کرده و از اعتبار ساقط کنند؛ شرح بعضی از این اقوال پیش‌تر گذشت).

امام علیؑ فرمود: اکنون که انکار نکردی و به این مطالب اقرار نمودی، سفر دوم انجیل را نیز بیاور که در آنجا نام آن پیامبر و جانشینش (علیؑ) و نام دخترش فاطمه و فرزندانش حسن و حسین (علیهما السلام) ذکر شده است (رفتن به سفر دوم یعنی این نصوص در جاهای متعدد انجیل است؛ همانند تکه‌های پازل. همان‌طور که یمانیون در تأیید وصیت پیامبر ﷺ از روایات متعددی در کتب مختلف بهره برده‌اند تا کسی خیال نکند که نام مهدی اول و امرش تنها در وصیت منقول شیخ طوسی است).

وقتی جاثلیق و رأس الجالوت (عالم یهودی که در کنار جاثلیق بود. ظاهراً رأس الجالوت به رئیس و مرجع یهودیان گفته می‌شود) مشاهده کردند که امام رضاؑ از خودشان به کتاب‌هایشان عالم‌تر است، عرضه داشتند: سوگند به خدا! چیزی فرمودید که ردّ و دفع آن برای ما امکان ندارد، مگر اینکه منکر تورات و انجیل و زبور بشویم و همانا موسی و عیسی همگی به او بشارت دادند... (یعنی هم‌اکنون با توضیحات امام رضاؑ متوجه شدند و فهمیدند که حضرت عیسیؑ چگونه اسم و اوصاف پیامبر موعود را بیان کرده است و آنان تا قبل از این توجه نداشتند. امروزه نیز مخالفین دعوت یمانی این را به‌خوبی می‌دانند که در بین روایات مهدوی عصر ظهور، اسرار و تعارضات ظاهری زیادی وجود دارد که تا

قبل از دعوت یمانی از آن مطلع نبودند و سید احمد الحسن (عج) با تفسیر دقیق امر مهدیین و ظهور مهدی اول قبل از ظهور امام زمان (عج)، آن مجهولات را تبیین و واضح ساخته‌اند.) «پایان ترجمه.

پیچیدگی نص قائم (عج)

همین پیچیدگی نص، درباره نصی که قائم (عج) در زمان ظهورش به آن استناد می‌کند نیز وجود دارد:

«عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عج) إِنَّا نَصِفُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِالصِّفَةِ الَّتِي لَيْسَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ وَ يَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ.»^۱ مالک جُهَنی گفت که به امام باقر (عج) عرض کردم: ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ‌کس چنان توصیف نمی‌شود. فرمود: «نه، به خدا سوگند این هرگز نخواهد شد تا او خودش، با این صفات بر شما استدلال کند و شما را به صاحب آن صفات فراخواند.»

این روایت نکات دقیق و جالبی را در تأیید آنچه گفتیم بیان می‌کند: اول اینکه آنچه اصحاب امام باقر (عج) از اسم و اوصاف قائم (عج) از امام شنیده و یاد گرفته‌اند چندان روشن و صریح نیست؛ گویی قابل تطبیق بر کسی نخواهد بود و چه بسا در مسائلی ظاهراً تضاد و تناقضی دیده باشند؛ دوم اینکه امام باقر (عج) درصدد این بر نمی‌آیند که مشکل و شبهه آن شخص را بپرسند و جوابش را بدهند تا از این مشکل خارج شود؛ سوم اینکه او را به آینده حواله می‌دهد؛ یعنی این سؤال و شبهه در آینده توسط خود قائم حل می‌شود؛ چهارم، همین اسم و اوصافی که الان از امام باقر (عج) می‌شنوند و سینه‌به‌سینه نقل می‌شود، نص و بینه‌ای خواهد بود برای قائم، و ایشان در زمان ظهورش مردم را به همین‌ها دعوت می‌کند

نه به مثل معجزه؛ در نتیجه خود قائم و صاحب الامر علیه السلام مردم را به تفصیل از اسم و اوصاف قائم با خبر می کند.

اصلاً می توان گفت علت اصلی اینکه انبیای الهی و شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین ائمه علیهم السلام از ظهور منجی و مهدی در آخرالزمان خبر می دادند و درباره اش فراوان سخن می گفتند، این بوده که ایشان بتوانند در زمان بعثت و ظهورشان با همین سفارش ها و وصایا خود را اثبات کنند؛ یعنی مصداق واقعی و حقیقی مهدی را باید از این بیانات به جامانده از حجت های گذشته اثبات کرد؛ وگرنه اگر قرار بود قائم علیه السلام خود را با معجزات اثبات کند نیازمند این همه توضیح و تبیین درباره شخصیت و خصوصیات ظهورش نبودیم. این نکته را عاقلان خوب می فهمند.

درباره نص و بیته ای که حضرت نوح علیه السلام به آن احتجاج می کند نیز همین نکته از قرآن بیان شده است؛ یعنی آنچه حضرت آدم علیه السلام درباره نبوت و بعثت نوح علیه السلام به آن سفارش و وصیت کرده بود و اینکه این وصایا بر مردم زمان حضرت نوح علیه السلام پوشیده مانده بود:

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِي مِن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِي فَعَمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَن نُّزَلِّكُمْ مُّكُوهَا وَآتَيْنَاهُم مِّنْ عِنْدِنَا رَحْمَةً لَّا يَذَرُونَهَا إِلَّا بِالْآثِمِينَ﴾ (گفت: «ای قوم من، اگر من بیته ای از پروردگرم داشته باشم، و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد که بر شما مخفی مانده است [آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید]؟! آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این بیته مجبور سازیم، با اینکه شما کراهت دارید؟»).

این آیه برای آنانی که چشم دل خویش را باز نموده و با عقل سلیم و انصاف نظر کنند گفته های بسیار دارد.

ویژگی دوم نصّ: تطبیق اوصاف بر مدعی

دومین خصوصیت نصّ این است که باید آن اسم و اوصاف به طور کامل بر آن شخص تطبیق کند؛ یعنی این گونه نباشد که فردی که نامش مثلاً اصغر است بخواهد استناد کند به نصّی که بشارت ظهور کسی را داده‌اند که نامش عیسی است؛ به عبارت دیگر پس از آنکه مدعی صادق، اسرار روایات و وصایای گذشته را باز می‌کند، می‌بینیم که در واقعیت نیز خصوصیات ایشان با آنچه در نصوص بیان شده، تطبیق دارد و هماهنگ است.

ویژگی سوم نصّ: عدم امکان ادعای مدعیان کذاب به نصّ

سومین خصوصیت نصّ (این خصوصیت مهم‌ترین خصوصیت نصّ است) این است که امکان احتجاج مدعی کذاب به نصّ الهی که برای اثبات مدعی صادق به جا گذاشته شده، وجود ندارد. وقتی خداوند قادر و حکیم می‌خواهد از این طریق مدعی صادق را تأیید کند و نصّی برایش به جا بماند، پس نمی‌توان تصور کرد که راه را برای کذابین و ابلیس‌صفتان باز بگذارد، و اگر این احتمال وجود داشته باشد، کار برای حجت‌های الهی سخت خواهد شد و مردم حق دارند که به نوح ایمان نیاورند یا به مکتوبات انجیل و تورات دربارهٔ محمد ﷺ بی‌اعتنایی کنند. جاثلیق نصرانی در مناظره با امام رضا (ع) دقیقاً از همین روش استفاده کرد تا بتواند راه فراری برای خودش باقی بگذارد. در مناظره‌ای که فقراتش را پیش‌تر ذکر کردیم خواندید و مشاهده کردید که امام رضا (ع) از طریق انجیل توانست اثبات کند که عیسی (ع) به ظهور و بعثت شخصی با اسم محمد و خصوصیات و اوصافی که حضرت محمد ﷺ دارا بود بشارت داده است؛ به گونه‌ای که جاثلیق نتوانست منکر آن شود و اگر استدلال امام رضا (ع) را انکار می‌کرد، گویا انجیل را انکار کرده بود. لذا در انتها اشکالی مطرح می‌کند تا بتواند از این طریق وعده‌ای را که به امام رضا (ع) داده بود عملی نکند. او در ابتدا گفته بود اگر امام رضا (ع) بتواند از طریق انجیل نبوت محمد را اثبات کند منکرش نخواهد شد، اما در انتها بهانه می‌آورد و اشکالی مطرح می‌کند؛ به این صورت که

از کجا معلوم این محمد همان محمد موعود در انجیل باشد؟ یعنی جاثلیق از طریق علم امام رضا علیه السلام فهمید و متوجه شد که شخصی به اسم محمد و اوصاف مذکور در انجیل ثبت و ضبط است؛ اما از کجا معلوم این همان باشد؟ ممکن است منظورش محمد دیگری باشد که در آینده خواهد آمد یا جای دیگری قبلاً ظهور کرده باشد. خلاصه اینکه در مصداق خارجی تشکیک کرد و اشکال را متوجه تطبیق مصداق کرد:

«فَلَمَّا سَمِعَ الْجَائِلِيُّ وَ رَأْسُ الْجَالُوتِ ذَلِكَ عَلِمَا أَنَّ الرَّضَا علیه السلام عَلِيمٌ بِالتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ فَقَالَا وَ اللَّهُ قَدْ آتَى بِمَا لَا يُمَكِّنُنَا رُدَّهُ وَ لَا دَفْعُهُ إِلَّا بِجُحُودِ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الرَّبُّورِ وَ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مُوسَى وَ عِيسَى جَمِيعاً وَ لَكِنْ لَمْ يَتَفَقَّرْ عِنْدَنَا بِالصَّحَّةِ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ هَذَا فَأَمَّا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ فَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقَرَّ لَكُمْ بِنُبُوَّتِهِ وَ نَحْنُ شَاكُونَ أَنَّهُ مُحَمَّدُكُمْ أَوْ غَيْرِهِ.» وقتی جاثلیق و رأس الجالوت مشاهده کردند که امام رضا علیه السلام به کتاب‌هایشان عالم‌تر از خودشان است، عرضه داشتند: سوگند به خدا! چیزی فرمودید که رد و دفع آن برای ما امکان ندارد، مگر اینکه منکر تورات و انجیل و زبور بشویم و همانا موسی و عیسی جمیعاً به او بشارت داده‌اند. اما برای ما به طریق صحیح ثابت نشده که منظور همان محمد شما باشد. اینکه صرفاً نامش محمد است، ما نمی‌توانیم به نبوتش اقرار کنیم، درحالی که شک داریم که آیا او (محمد موعود در تورات و انجیل) همان محمد شماست؟

اشکالی که جاثلیق نصرانی مطرح کرده است در ظاهر، اشکال خوب و منطقی به نظر می‌رسد و گویی آنها حق دارند چنین اشکالی در تطبیق مطرح کنند؛ اما پاسخی که امام رضا علیه السلام به آنها می‌دهد باعث سکوتشان می‌شود و متوجه می‌شوند که جایی برای طرح این شبهه وجود ندارد:

«فَقَالَ الرَّضَا علیه السلام اِحْتَجَجْتُمْ بِالشَّكِّ فَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ قَبْلَ أَوْ بَعْدَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا نَبِيًّا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ علیه السلام أَوْ تَجِدُونَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ مُحَمَّدَنَا فَأَحْجَمُوا عَنْ جَوَابِهِ.» امام رضا علیه السلام فرمود: «بر پایه شک و احتمال استدلال

کردید! آیا خداوند قبل یا بعد از حضرت آدم تا امروز، پیامبری را مبعوث کرده که نامش محمد باشد؟! یا در هیچیک از کتبی که خدا بر همه انبیا نازل کرده، غیر از پیامبر ما محمد را یافته‌اید؟» (یعنی آیا جایی در کتب مقدس دیده‌اید که مثلاً پیامبری با نام محمد ظهور کرده باشد غیر از محمد ما که ادعای این را داشته است؟) در اینجا بود که آنها از پاسخ امام رضا (ع) در ماندند.

به عبارت دیگر امام رضا (ع) در پاسخ اشکال جاثلیق این‌گونه می‌فرماید که وقتی تا به حال کسی با اسم محمد و اوصاف مذکور در انجیل نیامده و حتی ادعا نکرده است، شایسته نیست که بگوییم ممکن است بعداً بیاید؛ چون به قول بازاری‌ها دست به نقد کسی آمده است، پس بهانه انکارش چیست؟ به عبارت دیگر کسی که برای اولین بار می‌آید و به نصوص و بیانات کتب مقدس احتجاج می‌کند و نیز اسم و اوصاف مکتوب در آنها بر این مدعی صادق است، خودش صاحب معرفی‌نامه و بینه است و شایسته نیست که در مصداق شک و تردید کنیم؛ زیرا نمی‌توان به هوای ادعای شخص دیگری در آینده این را رد کنیم؛ چون اگر اکنون رد شود، به طریق اولی، دومی هم رد خواهد شد؛ چون مسبوق به ادعاست. اینکه امام رضا (ع) می‌فرماید با شک احتجاج کردی، یعنی این صرفاً یک شک بیجا و بی‌دلیل است و منطقی نیست چنین شکی صورت گیرد؛ چون تنها در یک صورت شک و شبهه جاثلیق می‌توانست بجا و منطقی باشد که قبلاً کسی با این اسم و اوصاف مدعی شده باشد؛ که در این صورت شک منصفانه و بجایی است و به عبارت بهتر پس از احتجاج یک مدعی به یک نص، دیگر سخن کسانی که پس از او به آن نص احتجاج می‌کنند قابل قبول نیست و ملاک حقانیت و صدق، برای کسی خواهد بود که برای اولین بار به آن نص احتجاج کند؛ مثلاً در همین روایت سابق که از مالک جُهنی نقل کردیم می‌بینید که امام باقر (ع) وعده می‌دهد که خود مهدی و صاحب‌الامر به این اوصاف

احتجاج و شما را دعوت می‌کند و این یعنی قبل از او کسی نمی‌تواند با این اسم و مشخصات برای معرفی رسالت خودش استدلال کند و راه برای مدعی کذاب بسته است.

محمد شهبازیان چون کلام امام رضا علیه السلام دربارهٔ احتجاج به شک را نفهمیده، گمان کرده است انصار امام مهدی علیه السلام چنین قاعده‌ای را جعل کردند؛ درحالی‌که ۱. این یک قاعدهٔ عقلی و منطقی در احتجاج به نصّ است؛ ۲. اگر قرار باشد این قاعده به نام کسی بخورد یقیناً به امام رضا علیه السلام نسبت داده می‌شود تا مؤمنان به سید احمد الحسن.

این نص و بیّنات علامتی است که خداوند برای مردم قرار داده است تا به واسطهٔ آن بتوانند مدعی صادق را بشناسند؛ پس روا نیست که این علامت باعث گمراهی شود و مردم را به بیراهه ببرد. بنابراین اگر وصایای حجت‌های الهی و کتب معتبر و مقدس به آمدن کسی با اسم و اوصاف خاص بشارت داده‌اند و کسی با همین اسم و اوصاف بیاید و به این نصوص احتجاج کند حتماً خود موعود است و انکار ایشان روا نیست و این همان راه اصلی برای جدایی و تمییز مدعیان کذاب از مدعی صادق است.

قرآن کریم نیز در آیات پیش‌گفتهٔ سورهٔ الحاقه به این نکته اشاره می‌کند که مدعی کذاب نمی‌تواند به این نص احتجاج کند و خداوند اجازهٔ این کار را به او نمی‌دهد.

ویژگی چهارم نصّ: توصیف شده به بازدارنده از گمراهی

چهارمین خصوصیت نصّ و بیّنه این است که آن نص و وصیت، موصوف به بازدارنده از گمراهی می‌شده است و اگر خلاف آن محقق شود، در این صورت این ناشی از جهل یا قدرت نداشتن خداوند بر حفظ نص است و یقیناً خداوند بر حفظ نصّ و بیّنه‌ای که برای صاحبش قرار داده است تواناست؛ بنابراین می‌بینیم که پیامبر در لحظات انتهایی عمر مبارک خویش باینکه در مواضع بسیاری مانند واقعهٔ غدیر خم - دربارهٔ جانشین و جانشینانش

سخن گفته است، اما اصرار دارد وصیتی بنویسد و آن وصیت را موصوف به بازدارنده از گمراهی می‌کند. آیا غیر از امیرالمؤمنین علی (ع) و ائمه از فرزندانش که دارای نص مستقیم یکی پس از دیگری هستند، نصی برای مهدی موعود در آخرالزمان و در زمان ظهورش از سوی پیامبر اکرم (ص) به جا مانده است؟ و آیا این وصیتِ عاصم از گمراهی ربطی به این ماجرا دارد؟

شاهد بر این ضمانت و حفظ نصّ از سوی خداوند متعال این است که سال‌ها از ظهور موسی و عیسی و بشارت‌های ایشان گذشت، اما کسی غیر از حضرت محمد (ص) به آن استدلال و احتجاج نکرده است. به همین دلیل امام رضا (ع) به جاثلیق گفت آیا تاکنون کسی غیر از محمد ما را سراغ دارید که خود را مصداق این وصایا بداند؟ یعنی زمانی طولانی از بعثت عیسی گذشته است و کسی نتوانسته به این وصایا احتجاج کند.

ادامهٔ مناظرهٔ امام رضا (ع) را به دلیل داشتن نکته‌های زیبا و تأمل‌برانگیز تقدیم می‌کنم:

«آنها (جاثلیق و رأس الجالوت) از جواب بازماندند و گفتند: ما نمی‌توانیم بپذیریم که این محمد، محمد شماسست؛ چون اگر به او و وصی او و دختر او و دو پسرش (حسن و حسین) طبق آنچه گفתי اقرار کنیم، به اجبار مسلمان شده‌ایم. امام فرمود: **تو ای جاثلیق، در پناه خدا و پیامبرش ایمان بیاور و از ناحیهٔ ما، ضرری به تو نمی‌رسد و از چیزی خوف نداشته باش.** جاثلیق گفت: اکنون که مرا پناه دادی، اقرار می‌کنم که این پیامبر که نامش محمد است و وصی او که نامش علی است و دخترش که نام او فاطمه است و دو نوه‌اش که نامشان حسن و حسین است در تورات، انجیل و زبور آمده است. حضرت فرمود: **آیا آنچه گفתי و اقرار کردی از تورات و انجیل و زبور درست و از روی عدل است یا دروغ و از روی زور؟** گفت: بلکه راست و از روی عدل است و خدا جز حق نمی‌گوید. پس از اینکه امام از جاثلیق اقرار گرفت، رو به رأس الجالوت (عالم یهودی) کرده، فرمود: **گوش کن ای رأس الجالوت، سفر فلان از زبور داوود را.** رأس الجالوت گفت: بخوان، خدا تو را و پدر و

مادرت را مبارک گرداند. امام شروع کرد و سفر اول از زبور را خواند تا اینکه به نام محمد، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام رسید. فرمود: **ای رأس الجالوت، تو را به خدا! آیا اینها در زبور داوود نیست؟ و به تو نیز مثل جاثلیق پناه می‌دهم.** رأس الجالوت گفت: آری، عین مطالب و نامها در زبور آمده است. حضرت فرمود: **تو را به حق ده نشانه‌ای که خداوند بر موسی بن عمران در تورات نازل کرده است قسم می‌دهم آیا این پنج تن، در تورات به عدل و فضل توصیف نشده‌اند؟** گفت: آری، و کسی که منکر آن شود به خدا و پیامبرانش کافر شده است. امام رو به او کرد و فرمود: **فلان سفر از تورات را بیاور و شروع کرد به خواندن.** رأس الجالوت از خواندن و فصاحت و بلاغت حضرت تعجب کرد. وقتی امام به نام مقدس محمد صلی الله علیه و آله رسید، رأس الجالوت گفت: آری، اینها احمد و فطیم دختر او، و ایلیا و شبر و شبیر هستند که معنای آن به عربی می‌شود: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین. امام صلی الله علیه و آله آن جزء از تورات را تا آخر خواند. سپس رأس الجالوت گفت: **به خدا سوگند ای پسر محمد، اگر خوف از دست دادن ریاستی که بر تمام یهود پیدا کرده‌ام نبود، به احمد (محمد صلی الله علیه و آله) ایمان می‌آوردم و دستورات شما را اطاعت می‌کردم. و سوگند به خدایی که تورات را بر موسی و زبور را بر داوود نازل کرد، تاکنون کسی را ندیدم بهتر از شما تورات و انجیل و زبور را بخواند و به بهترین بیان و فصاحت و بلاغت، آن را تفسیر کند.**

مناظره دیگر امام رضا علیه السلام در مرو

آنچه از مناظره امام رضا علیه السلام با علمای مسیحی و یهودی نقل کردیم مربوط به مناظره-ای بوده که ایشان در بصره بعد از شهادت پدر بزرگوارشان و برای پاسخ به بعضی شبهات منکرین ولایت ایشان انجام داده بودند. اما امام رضا علیه السلام مناظره دیگری نیز بعدها در زمان ولایتعهدی‌شان در مرو و در مجلسی که مأمون تشکیل داده بود انجام دادند که بسیاری از متکلمان و اهل علم و نظر حضور داشتند؛ از جمله آنها علمای یهود و نصارا بودند. این مناظره نیز مثل مناظره پیشین برای کسانی که خواهان راه شناخت و معرفی انبیای الهی

هستند، بسیار جذاب و حاوی نکات ارزشمندی است. به دلیل طولانی بودن این مناظره و به جهت عدم اطالۀ کلام آن را ذکر نکردم؛ اما به فقراتی از آن اشاره می‌کنم تا تأیید دوباره‌ای باشد نسبت به آنچه درباره‌ی نصّ و بیته عرض کردم:

«قَالَ الْجَائِلِيُّ مَا تَقُولُ فِي نُبُوَّةِ عِيسَى وَ كِتَابِهِ هَلْ تُنْكِرُ مِنْهُمَا شَيْئًا قَالَ الرِّضَاعُ أَنَا مُقَرَّرٌ بِنُبُوَّةِ عِيسَى وَ كِتَابِهِ وَ مَا بَشَّرَ بِهِ أُمَّتُهُ وَ أَقْرَبَ بِهِ الْحَوَارِيُّونَ وَ كَافِرٌ بِنُبُوَّةِ كُلِّ عِيسَى لَمْ يُفَرِّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ بِكِتَابِهِ وَ لَمْ يُبَشِّرْ بِهِ أُمَّتَهُ.»^۱ «جائلیق به امام رضا (ع) گفت درباره‌ی پیغمبری عیسی و کتابش چه می‌گویی؟ آیا از این دو، چیزی را انکار می‌کنی؟ امام رضا (ع) فرمود: من اقرار دارم به پیغمبری عیسی و کتابش و آنچه امتش را به آن بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده‌اند و کافرم به پیغمبری عیسی که به پیغمبری محمد (ص) و به کتابش اقرار نکرده و امتش را به او بشارت نداده است.»

از این کلام امام رضا (ع) می‌توان نتیجه گرفت که بشارت و وصیت به ظهور و نبوت محمد (ص) بر عیسی (ع) لازم و ضروری بوده است؛ وگرنه وجهی برای تکفیر به این عیسی - اگر به محمد وصیت نمی‌کرد- نبود. وجه ضرورت بشارت و وصیت به محمد (ص) این است که حضرت محمد (ص) در هنگام ظهورش باید برای اثبات ادعای خویش از انجیل و کلام عیسی (ع) شاهد و گواه بیاورد.

همچنین در ادامه امام رضا (ع) فرمودند:

پس تو را قسم می‌دهم، آیا انجیل به این مطلب اشاره کرده است که یوحنا گفت: مسیح مرا خبر داد به دین محمد عربی و مرا به او بشارت داد که بعد از اوست؛ پس من حواریون را به او بشارت دادم و ایشان به آن حضرت ایمان آوردند؟ جائلیق گفت یوحنا این را ذکر کرده

و به پیغمبری مردی و به اهل بیت و وصی اش بشارت داده، اما بیان نکرده که این در چه زمان خواهد بود و آنها را برای ما نام نبرده تا ما ایشان را بشناسیم.

اینکه جاثلیق در مقابل بشارت عیسی می گوید ما محمد و اهل بیتش را نمی شناسیم، تأییدی است برای آنچه قبلاً ذکر کردیم که آنها به تفصیل متوجه جزئیات نبودند، مگر با ظهور خود موعود و بیانات ایشان.

«ثُمَّ التفت عيسى إلى رأس الجالوت فقال يا يهودي أقبل عليّ أسألك بالآيات التي أنزلت على موسى بن عمران عليه السلام هل تجد في التوراة مكتوباً نبأ محمد و أمته إذا جاءت الأمة الأخيرة أتباع رايك البعير بسبحون الربّ جداً جداً تسبيحاً جديداً في الكتابيس الجدد فليفرغ بنو اسرائيل إليهم و إلى ملكهم لتطمئن قلوبهم فإن بأيديهم سيوفاً ينتقمون بها من الأمم الكافرة في أقطار الأرض هكذا هو في التوراة مكتوب قال رأس الجالوت نعم إننا لنجده كذلك ثم قال للجاثليق يا نصراني كيف علمك بكتاب شعيا قال عرفه حزفاً حزفاً قال الرضا عليه السلام لهما أتعرفان هذا من كلامه يا قوم اني رأيت صورة رايك الحمار لابساً جلابيب النور و رأيت رايك البعير صوؤه مثل ضوء القمر فقالا قد قال ذلك شعيا قال الرضا ع يا نصراني هل تعرف في الإنجيل قول عيسى اني ذاهب إلى ربي و ربكم و الفارقليطا جاء هو الذي يشهد لي بالحق كما شهدت له و هو الذي يفسر لكم كل شيء و هو الذي يبيد فضايح الأمم و هو الذي يكسر عمود الكفر فقال الجاثليق ما ذكرت شيئاً مما في الإنجيل إلا و نحن مقررون به فقال أتجد هذا في الإنجيل ثابتاً يا جاثليق قال نعم...» سپس امام رضا عليه السلام

به سمت رأس الجالوت رئیس یهودیان، رو کرد و گفت: **ای یهودی به من توجه کن، تو را قسم می دهم به ده آیه ای که بر موسی بن عمران نازل شد؛ آیا خبر محمد ﷺ و امتش را در تورات، مکتوب و ثبت شده می یابی به این صورت که آمده است:** «زمانی که امت پایانی بیاید همان ها که پیروان کسی هستند که بر شتر سوار است، پروردگار را به صورت جدی تسبیح می کنند؛ تسبیحی تازه و نو در کنیسه های تازه؛ باید که بنی اسرائیل به آنها و به پادشاه آنها پناه برند تا دل های ایشان آرام گیرد؛ زیرا در دست های ایشان شمشیرهایی

است که به واسطه آن از امت‌های کافر که در اطراف زمین اند انتقام می‌گیرند» آیا این مطلب به این صورت در تورات مکتوب است؟ رأس الجالوت گفت: آری ما آن را این چنین می‌یابیم. بعد از آن به جاثلیق فرمود: ای نصرانی، دانش تو به کتاب اشعیا چگونه است؟ گفت آن را حرف به حرف می‌شناسم. حضرت به هر دو فرمود: آیا این را از کلام اشعیا می‌شناسید که «ای قوم به درستی که من صورت الاغ سوار را دیدم که پوشیده به ردهای نور بود، و شترسوار را دیدم که روشنی‌اش چون روشنی ماه بود»؟ گفتند اشعیا این را گفته است. امام رضا (ع) رو به جاثلیق فرمود: ای نصرانی، آیا در انجیل کلام عیسی را می‌شناسی که فرمود: «به درستی که من به سوی پروردگار شما و پروردگار خویش می‌روم، و فارقلیطا [نام سریانی پیامبر اکرم (ص)] می‌آید و او همان است که از برای من به حق گواهی می‌دهد؛ چنان که من از برایش گواهی داده‌ام و اوست آن که هر چیزی را از برای شما تفسیر و بیان می‌کند و او همان است که رسوایی‌های امت‌ها را آشکار می‌نماید و او همان است که ستون کفر را می‌شکند.» جاثلیق گفت: خبری را ذکر نکردی از آنچه در انجیل است، مگر آنکه ما به آن اقرار می‌کنیم. حضرت فرمود: ای جاثلیق آیا این را در انجیل ثابت می‌یابی؟ گفت: آری.

در ادامه، عالم یهودی از امام رضا (ع) می‌پرسد که چگونه دعوت محمد (ص) و نبوتش را اثبات می‌کنی:

«فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ مِنْ أَيْنَ تَثْبُتُ نُبُوءَ مُحَمَّدٍ قَالَ الرَّضَاءُ شَهِدَ بِنُبُوءَتِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ دَاوُدَ خَلِيفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ.» رأس الجالوت گفت: پیغمبری محمد را از کجا ثابت می‌کنی؟ امام رضا (ع) فرمود: موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داوود که خلیفه خدای عزوجل در زمین هستند، به نبوتش گواهی داده‌اند.

جالب است که امام رضا (ع) در مقابل عالم یهودی نمی‌گوید نبوت محمد (ص) با معجزه اثبات می‌شود؛ بلکه اثبات نبوت پیامبر را این چنین معرفی می‌کند که انبیای گذشته به او بشارت داده و نصوصی برای او به جا گذاشته‌اند. این درحالی است که یهودیان اثبات نبوت

موسی علیه السلام را در معجزاتش می‌دانند و چنین انتظار داشتند که محمد صلی الله علیه و آله نیز با معجزه اثبات و معرفی شود؛ اما امام رضا علیه السلام اثبات نبوت پیامبر را در نصوص به‌جامانده از خلفای سابق می‌داند. البته این به‌معنای انکار معجزات حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیست و بحث معجزات پیامبران و جایگاه آن در تأیید نبوت ایشان بارها در کلام انصار امام مهدی علیه السلام بیان شده است؛ همان‌طور که امروزه نیز از سید احمد الحسن علیه السلام اخبار زیادی از معجزات و کرامات ایشان بیان شده است. پس این کلام امام رضا علیه السلام به‌عنوان یک ملاک اصلی برای پاسخ به این سؤال که دلیل صدق ادعای یک مدعی چیست- باید آویزه گوشمان باشد؛ یعنی هرکسی مدعی خلافت الهی شد، باید شاهد یا شاهدانی از خلفای سابق ارائه دهد و امام رضا علیه السلام در مناظره قبلی در بصره نیز به این راه‌وروش برای اثبات صدق ادعای یک مدعی اشاره کرده بود و اینجا دوباره همان روش را به کار می‌برد. برخلاف محمد شهبازیان که انتظار دارد خلفای الهی حقانیتشان را با معجزه اثبات کنند، آن هم معجزاتی که وی و هم‌فکرانش می‌پسندند!

پیچیدگی نص حضرت محمد صلی الله علیه و آله

خوب است دقت کنیم و ببینیم که امام رضا علیه السلام این نص و شهادت انبیای سابق را چگونه برای عالم یهودی اثبات می‌کند. این را شرح می‌کنم تا کسی گمان نکند وقتی سخن از نص و وصیت موسی و عیسی و انبیای گذشته علیهم السلام مطرح است همیشه این‌گونه خواهد بود که در خط و صفحه‌ای کاملاً مشخص و صریح مثلاً بگوید در سال فلان، شخصی با اسم فلان حتی مثلاً به همان اسم عربی و اسم صریح پدر و مادر و محل تولدش و چندسالگی‌اش و دیگر خصوصیات- با بیانی کاملاً واضح و شیوا و بدون شبهه بیان شود؛ بلکه گاهی اوقات این‌گونه صراحت و فاش بودن نص باعث می‌شود مدعیان کذاب و منافق هر از چندگاهی خود را شبیه آن کنند و آن‌قدر به این نصوص استناد کنند که لوث شود و بدین ترتیب وقتی نوبت مدعی حقیقی می‌رسد کارش به سخره گرفته می‌شود. خداوند از

نص و بی‌تنبه‌اش محافظت می‌کند و برای این محافظت راه‌هایی وجود دارد؛ از جمله اینکه در برخی اوقات انبیای الهی با سخنانی غیرصریح و رمزآلود به آن می‌پردازند:

رأس الجالوت به حضرت گفت: قول موسی بن عمران را ثابت کن. امام رضا (ع) فرمود: ای یهودی، آیا می‌دانی موسی بن عمران، بنی اسرائیل را وصیت نمود و به ایشان فرمود «زود باشد که شما را پیغمبری از برادران شما بیاید؛ پس او را تصدیق کنید و از او اطاعت کنید»؟ آیا از برای بنی اسرائیل برادرانی را غیر از فرزندان اسماعیل می‌شناسی؟ البته اگر خویشاوندی اسرائیل (یعقوب نبی) را با اسماعیل بشناسی و نسبتی را که بین آن دو از طرف ابراهیم (ع) برقرار است بدانی. رأس الجالوت گفت: این از قول موسی است و ما رد نمی‌کنیم. امام رضا (ع) فرمود: آیا شما را از برادران اسرائیل، پیغمبری [یعنی کسی که مدعی نبوت است] غیر از محمد (ص) آمده است؟ رأس الجالوت گفت: نه. امام رضا (ع) فرمود: آیا این مطلب در نزد شما پذیرفته نیست؟ گفت آری؛ ولیکن دوست می‌دارم این را از تورات برایم تصحیح کنی. امام رضا (ع) فرمود: آیا این را انکار می‌کنی که تورات به شما می‌گوید «نور از کوه طور سینا آمد و از کوه ساعیر برای مردم روشن شد و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟ رأس الجالوت گفت: این سخنان را می‌شناسم، اما تفسیر و توضیح آن را خیر. امام رضا (ع) فرمود: من برای تو توضیح می‌دهم. قول او که «نور از جانب طور سینا آمد» همان وحی تبارک و تعالی است که بر بالای کوه طور سینا آن را بر موسی فرود آورد و اما قول او که «از کوه ساعیر برای مردم روشن شد» همان کوهی است که خدای عزوجل به سوی عیسی بن مریم وحی فرمود و او بر بالای آن بود؛ و اما قول او که «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» آن کوهی است از کوه‌های مکه که میان آن و مکه یک روز راه است. و اشعیای نبی (ع) همان‌طور که تو و اصحابت از او در تورات نقل می‌کنید، گفته است که «دو سواری را دیدم که زمین برای ایشان روشن شد؛ یکی از آن دو سوار بر الاغ بود و دیگری بر شتر»، پس الاغ سوار کیست و شترسوار کیست؟ رأس الجالوت گفت: من ایشان (الاغ سوار و شترسوار) را نمی‌شناسم؛ پس مرا آگاه کن. حضرت فرمود: اما الاغ سوار، عیسی است و شترسوار، محمد. آیا این را از تورات انکار می‌کنی؟ گفت: نه، این را انکار

نمی‌کنم. بعد از آن امام رضا علیه السلام فرمود: آیا حقیق (حَبَقُوق) نبی علیه السلام را می‌شناسی؟ گفت: آری. من به او عارفم و او را می‌شناسم. حضرت فرمود: حقیق گفته و کتاب شما درباره‌اش حرف می‌زند که «خدا بیان را از کوه فاران آورد و آسمان‌ها از تسبیح احمد و امتش پر شد و لشکرش در دریا حمله می‌برند، چنان‌که در بیابان حمله می‌برند و بعد از خرابی و ویرانی بیت‌المقدس ما را کتاب تازه می‌آورد» و مقصودش از این کتاب، قرآن است. آیا این را می‌شناسی و به این ایمان داری؟ رأس‌الجالوت گفت: حقیق این را گفته و ما قول او را انکار نمی‌کنیم. امام رضا علیه السلام فرمود: حضرت داوود علیه السلام در زبورش گفته و تو آن را می‌خوانی که «بار خدایا مبعوث کن برپاکنده سنت را بعد از فترت». پس آیا تو پیغمبری را غیر از محمد می‌شناسی که بعد از فترت، سنت را بر پا کرده باشد؟ رأس‌الجالوت گفت: این کلام داوود است و ما این را می‌شناسیم و انکارش نمی‌کنیم؛ اما منظور داوود از این کلمات، حضرت عیسی بود و روزگار او همان فترت است. امام رضا علیه السلام فرمود: اشتباه کردی! به‌درستی که عیسی با سنت مخالفت نکرد و با سنت تورات موافق بود؛ تا آنکه خدا او را به‌سوی خود بالا برد و در انجیل نوشته شده است که «پسر زن نیکوکار می‌رود و فارقلیطا بعد از او می‌آید و او همان است که بارهای گران را سبک می‌گرداند و تکالیف شاقه را آسان می‌سازد و هرچیزی را از برای شما تفسیر و بیان می‌کند و برای من گواهی می‌دهد چنان‌که من از برایش گواهی داده‌ام و من برای شما مثال‌ها آورده‌ام و او شما را تأویل می‌آورد». حضرت فرمود: آیا به این نوشته که در انجیل است ایمان داری؟ رأس‌الجالوت گفت: آری این را انکار نمی‌کنم....

از این فقرات به‌سادگی می‌شود نتیجه گرفت که:

۱. نصوص به‌جامانده از تورات و زبور و انجیل، تفسیرش بر همگان واضح نیست؛ تاجایی که رئیس و مرجع علمای مسیحی و یهودی اعتراف می‌کنند فقراتی در کتب مقدس است که تفسیرش را نمی‌دانند و چه بسا برداشت غلط داشته باشند؛

۲. تفسیر این کلمات و این نصوص بر عهده شخص خلیفه لایق و صادق است؛ به طوری که قابل رد نیست؛ البته اگر منصف باشند؛ وگرنه راه برای شبهه هر منافقی همیشه وجود دارد و کسی که بخواهد زیر بار ولایت حجت خدا نرود به هر شبهه و دسیسه‌ای چنگ می‌زند. همچنین بسیار واضح است که امام رضا (علیه السلام) چگونه برای اثبات نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) صحبتی از معجزه به میان نمی‌آورد و با همان نصوص و بشارت‌های تورات و انجیل کار را یکسره می‌کند.

این مناظرات امام رضا (علیه السلام) درسی است برای همه ما مسلمانان مخصوصاً علمای حوزه که پیام‌وزیم راه معرفی و شناخت مدعی صادق چیست؟ درحالی که همین الآن اگر به سراغ علما و حوزویان هم بروید آنها نیز همچون علمای یهود و نصارا همه چیز را به معجزه حواله می‌دهند؛ پس دیگر چه انتظاری از مردم عادی دارید که از یمانی آل محمد (صلی الله علیه و آله) درخواست معجزه نکنند!

از همین جا نیز می‌توان نتیجه گرفت که چرا در بین تمامی موضوعات مختلفی که پیامبر اکرم و ائمه هدی (علیهم السلام) از آنها سخن گفته‌اند، روایات مهدویت و آنچه مربوط به مهدی موعود و چگونگی ظهور و قیام ایشان است از همه پیچیده‌تر و گنگ‌تر است؛ به شکلی که به یقین می‌توان گفت حتی آن کس که عمر خویش را صرف روایات مهدویت کرده است نیز از پاسخ به بسیاری از سؤالات ناتوان است و حتی قادر نیست مدلی مشخص و جامعی از نحوه ظهور منجی موعود ارائه دهد که قابل جمع با همه روایات باشد. علت اصلی این پیچیدگی را می‌توان در همین نکته دانست که متونی پیچیده و سخت وجود دارد تا خود مهدی موعود با حل و فصل آن بتواند دلیل و حجتی برای خویش ارائه کند؛ بنابراین می‌بینیم که امام باقر (علیه السلام) در قبال پیچیدگی این امر، پاسخی به مالک جهنمی نمی‌دهد و تفسیر آن را به خود قائم (علیه السلام) واگذار می‌کند:

«عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا نَصِفُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِالصِّفَةِ الَّتِي لَيْسَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ وَيَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ.»^۱ مالک جهنی گفت که به امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ‌کس چنان توصیف نمی‌شود. فرمود: «نه، به خدا سوگند این هرگز نخواهد شد تا او خودش، با آن بر شما احتجاج کند و شما را به آن فراخواند.»

مهدی اول، فرزند باواسطه یا مستقیم امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

نویسنده در ادامه وارد این بحث می‌شود که مهدی اول طبق نقل شیخ طوسی، فرزند مستقیم و بی‌واسطه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ است. او در اثبات این حرفش سخنانی سطحی و سبک مطرح می‌کند که طرح این سخنان از چنین افرادی دور از انتظار نیست. او نوشته است:

«آنچه در سنت الهی با توجه به آیات و روایات به دست می‌آید و موردی خلاف وجود نداشته، اعطای امامت به فرزندان بدون واسطه ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است. در هیچ موردی نداریم که این خلافت به نوه یا دیگر فرزندان باواسطه اعطا گردد. این مهم را در روایات چنین تذکر داده‌اند:

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ: يَا أَبَا حَمَزَةَ إِنَّ الْأَرْضَ لَنْ تَخْلُوَ إِلَّا وَفِيهَا مِنَّا عَالِمٌ إِنَّ زَادَ النَّاسُ قَالَ قَدْ زَادُوا وَ إِنَّ نَقَصُوا قَالَ قَدْ نَقَصُوا وَ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ ذَلِكَ الْعَالِمَ حَتَّى يَرَى فِي وُلْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَهُ عِلْمَهُ (کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۲۸)؛ ... ابوحمزه از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند که فرمود: ای اباحمزه، در زمین پیوسته عالمی از ما وجود دارد که اگر

مردم چیزی بیفزایند بگویند افزودند و اگر تحریف کنند و کم نمایند بگویند کاستند و خداوند آن عالم را از دنیا نبرد تا آنکه در فرزندانش کسی را ببیند که مانند او بداند.

در این گزارش شیخ طوسی نیز به تبعیت از این سنت الهی در تمامی موارد اشاره می‌کند که در زمان وفات امام قبلی، فرزند بی‌واسطه او به امامت می‌رسد و مراد از «ابن»، ابن‌المباشر و فرزند بی‌واسطه است. لذا با توجه به اینکه سنت الهی چنین است و تخلف در سنت معنا ندارد و سیاق و عبارتهای متن نیز همین نکته را تذکر می‌دهد، امکان ندارد مراد از فرزند امام مهدی (عج) فرزند بی‌واسطه یا همان نوه ایشان قرار گیرد.»

در ابتدا اشاره می‌کنم که سنت الهی همان است که در آیات مختلف بدان اشاره شده است و تأکید می‌کند که سنت الهی قابل تغییر و تبدیل نیست:

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۱ (این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت).

در پاسخ باید بگوییم:

۱. محمد شهبازیان از کجا به این نکته دست یافته که لازم و ضروری است امامت و خلافت حتماً به فرزند بی‌واسطه برسد؟! آیا به‌صرف اینکه در غالب ائمه (عج) این‌گونه بوده است می‌توان نتیجه گرفت که این یک امر ضروری است؟ آن هم بدین صورت که آن را از سنت‌های الهی بدانند! ضروری بودن و سنت بودن امری خودش دلیل مستقل می‌خواهد و صرفاً با مشاهده چند نمونه نمی‌توان سنت بودن امری را نتیجه گرفت.

۲. این چگونه سنتی است که درباره امام حسن (عج) تغییر کرده است و امامت به فرزندش نرسیده است؟ آیا تخلف در این امر، علامت این نیست که در پیشگاه پروردگار ممکن است خلافت و وصایت از پدری به فرزند مستقیمش نرسد؟ اصلاً چه ضرورت عقلی و نقلی وجود دارد که حتماً خلافت الهی از پدر به فرزند مستقیم برسد؟ در زندگی انبیای الهی که بارها

چنین اتفاق افتاده، خلافت و وصایت به فرزند مستقیم نرسیده است و حتی شخص پیامبر اکرم ﷺ نیز وصایتش را به پسرعمو و دامادش منتقل کرده و ضرورت و سنتی در نزد خداوند متعال وجود نداشته است که علی بن ابی طالب ﷺ فرزند رسول خدا ﷺ باشد:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَوْصَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَ أَوْصَى يُوْشَعَ بْنُ نُونٍ إِلَى وَالدِّ هَارُونَ وَ لَمْ يُوصِ إِلَى وَالدِّهِ وَ لَا إِلَى وَالدِّ مُوسَى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَهُ الْخِيَرَةُ يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِنْ بَشَاءٍ وَ بَشَّرَ مُوسَى وَ يُوْشَعَ بِالْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَسِيحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمَسِيحُ لَهُمْ إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ مِنْ وَالدِّ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»^۱ امام صادق ﷺ فرمود: «موسی ﷺ به یوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون نیز به پسر هارون وصیت کرد و او به پسر خودش و پسر موسی بن عمران وصیت نکرد؛ زیرا خداوند تعالی اختیار این امر را دارد و هرکس را که بخواهد انتخاب می کند. همچنین موسی و یوشع به مسیح ﷺ بشارت دادند. پس زمانی که خداوند مسیح را مبعوث کرد، مسیح به مردم گفت [بشارت داد و وصیت کرد] پس از من پیامبری از فرزندان اسماعیل ﷺ خواهد آمد که نامش احمد است.»

حال اگر ادعای محمد شهبازیان منحصر در امامت دوازده امام است از او می پرسیم: که چرا و با چه دلیلی این امر را در این مجموعه منحصر کرده است؟ و اگر این گونه است چرا این امر را به مهدیین نسبت می دهد، درحالی که سنت ادعایی او تنها درباره دوازده امام مطرح است؟

۳. روایتی که به نقل از ابوحمزه از امام باقر ﷺ به آن شاهد آورده نیز اصلاً دلالتی بر مدعای وی ندارد؛ زیرا منظور از کلمه «وُلد؛ فرزندان» تنها فرزندان بی واسطه نیست و این کلمه به وفور در زبان عربی و نیز در زبان روایات به فرزندان باواسطه و نوه ها اطلاق می شود. اطلاق این کلمه در کلام پیامبر ﷺ به قائم و مهدی آن قدر زیاد است که حتی نیازی به نقل

آن نیست و پیامبر در روایات متعددی از مهدی به عنوان «رجل من وُلدی» یاد کرده است. آیا محمد شهبازیان گمان می‌کند که مهدی نیز باید از فرزندان بی‌واسطه پیامبر (ص) باشد؟

۴. چگونه محمد شهبازیان به خود اجازه داده است بگوید منظور از «ابن» درباره مهدی اول، ابن‌المباشر است، چون درباره دیگر ائمه، در روایت وصیت، به عنوان ابن‌المباشر استفاده شده است؟! این درحالی است کلمه «ابن» در دو فقره اول یعنی امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام) به معنای فرزند باواسطه است و پیامبر به صراحت فرمود ای علی، زمان وفات مرا را به فرزندم حسن واگذار کن و نیز اگر موقع وفات حسن شد این امر را به فرزندم حسین واگذار کند: «فَإِذَا حَضَرَتْكَ الْوَفَاةُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الرَّكِيِّ الْمَقْتُولِ». به نظر جناب شهبازیان در این باره یا خواب است یا خود را به خواب زده است. حتی اگر فرض بگیریم وصیت در همه ائمه به فرزند بی‌واسطه بوده است، آیا این دلیل موجهی است که بگوییم در خصوص امام مهدی (عج) - که یقیناً دارای شرایط خاصی خواهد بود - نیز حتماً در فرزند مستقیم خواهد بود؟ مخصوصاً زمانی که می‌بینیم شخصی با تمام ویژگی‌هایی که یک مدعی صادق باید داشته باشد آمده و به وصیت عاصم از گمراهی استناد کرده، اما فرزند باواسطه است؛ آیا رواست بگوییم تو مصداق مهدی اول نیستی، چون محتمل است منظور پیامبر فرزند بی‌واسطه باشد؟!

سخیف‌تر از همه این سخنان اینکه وی باز برای اینکه به خیال خودش ثابت کند سید احمدالحسن از فرزندان امام مهدی (عج) نیست، به سید نبودن طایفه سید احمدالحسن استناد می‌کند و اینکه بعضی از اقوام ایشان از ادعای وصایت ایشان برائت جسته‌اند؛ درحالی که یمانیون به این شبهه بارها پاسخ داده‌اند و گفته‌اند که جد چهارم ایشان مشخص نیست و اجداد ایشان صرفاً در کنار این طایفه و قبیله زندگی می‌کرده‌اند، نه اینکه جزوی از این قبیله بوده باشند.

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان است. پدر سید سلمان نامعلوم بوده و کسی از خانواده و قبیله سید احمدالحسن نمی‌دانسته نسلشان و شجره‌شان بعد از سید سلمان به کجا متصل می‌شود؛ بنابراین ایشان مقطوع‌النسب و اصلشان نامعلوم بوده است؛ تا زمانی که ایشان تحت تربیت امام زمان علیه‌السلام قرار می‌گیرد و از آن حضرت می‌آموزد و متوجه می‌شود که پدر سلمان، خود امام مهدی علیه‌السلام است. همین نکته نیز باید درباره مهدی اول مطرح شود؛ یعنی اگر مهدی اول به‌عنوان قائم اول و وصی و فرستاده پدرش امام زمان علیه‌السلام بخواهد قبل از ظهور پدرش به سمت مردم بیاید و از آنها بیعت بگیرد و زمینه ظهور پدرش را فراهم کند، پس ناگزیر مردم نباید تا قبل از ادعا و ظهور مهدی اول از نسل و نسبش مطلع بوده باشند؛ چون در زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام کسی از ایشان و خانواده ایشان و زمان ازدواج و تعداد همسران و فرزندان ایشان مطلع نیست؛ پس معنایی ندارد که بگوییم مهدی اول از دوازده مهدی قبل از ظهور امام زمان علیه‌السلام به سمت مردم می‌آید، اما مردم از قبل می‌دانند که او فرزند امام زمان علیه‌السلام است و نسل و نسبش به آن حضرت برمی‌گردد. لذا در روایتی به این مقطوع‌النسب بودن مهدی اول اشاره شده است:

«قَالَ عَلِيُّ عليه السلام لَا بُدَّ مِنْ رَجِي تَطْحَنَ فَإِذَا قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَ تَبَّتْ عَلَى سَاقِهَا بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدًا عَنِيْفًا خَامِلًا أَضْلُهُ يَكُونُ النَّصْرُ مَعَهُ أَصْحَابُهُ الطَّوِيلَةُ شُعُورُهُمْ أَصْحَابُ السَّبَالِ سُودٌ تِيَابُهُمْ أَصْحَابُ رِيَاةٍ سُودٍ»^۱ امام علی علیه‌السلام فرمودند: «ناگزیر باید آسیابی به گردش در آید و خُرد کند و چون بر محورش بر پا شد و بر پایه‌اش استوار گردید، خداوند بنده‌ای سخت و جدی را مبعوث می‌کند که اصل و نسبش نامعلوم است. پیروزی با اوست، یارانش دارای موهای بلند و سیل‌دار و سیاه‌جامه‌هایشان در بر و صاحبان پرچم‌های سیاه هستند.»

در نتیجه، این شبهه‌ای بی‌اساس و بی‌معناست که کسی بگوید احمدالحسن، سید نبوده یا در قوم و قبیله‌ای که در آن زندگی می‌کرده است سیدی وجود نداشته و ندارد؛ چون اگر سید بودن ایشان در نزد مردم معلوم بود، پس حتماً از نسل یکی دیگر از ائمه (علیهم السلام) غیر از امام زمان (علیه السلام) می‌بود؛ زیرا ساداتی که شجره‌نامه‌شان برای مردم مشخص است از فرزندان امام زمان (علیه السلام) نیستند؛ در نتیجه اگر کسی فرزند امام زمان (علیه السلام) باشد یقیناً در بین مردم به سید معروف نیست.

بررسی روایت تفسیر عیاشی

نویسنده در ادامه با ذکر حدیثی از تفسیر عیاشی درصدد است تا از این طریق بتواند بر عاصم بودن وصیت از گمراهی خدشه وارد کند:

«...ثم یخرج من مكة هو و من معه الثلاثمائة و بضعة عشر یبایعونه بین الركن و المقام، و معه عهد نبی الله و رایته و سلاحه و وزیره معه، فینادی المنادی بمكة باسمه و أمره من السماء حتی یسمعه أهل الأرض کلهم اسمه اسم نبی، ما أشکل علیکم فلم یشکل علیکم عهد نبی الله ﷺ و رایته و سلاحه و النفس الزکیة من ولد الحسین، فإن أشکل علیکم هذا فلا یشکل علیکم الصوت من السماء باسمه و أمره و إیاک و شذاذ من آل محمد، فإن لآل محمد و علی رایة و لغيرهم رایات، فالزم الأرض و لا تتبع منهم رجلاً أبداً. حتی تری رجلاً من ولد الحسین، معه عهد نبی الله و رایته و سلاحه...»^۱ «سپس او و همراهانش که سیصد و اندی هستند و بین رکن و مقام با او بیعت کردند، از مکه خروج می‌کنند، درحالی که وصیت و پرچم و سلاح رسول خدا با اوست و وزیرش نیز همراهش است. پس منادی از آسمان به نام او و امر او ندا می‌دهد تا اینکه همه اهل زمین می‌شنوند. اسمش اسم پیامبری

است. هرآنچه [در راه شناخت او] برای شما مشکل شود، وصیت و پرچم و سلاح رسول خدا بر شما مشکل نشود و نفس زکیه از فرزندان حسین. اگر این بر شما مشکل شود، صدای آسمانی به اسم و امر او بر شما مشکل نخواهد بود. شما را برحذر می‌دارم از شذاذ (منحرفان) از آل محمد علیهم‌السلام که آل محمد علیهم‌السلام و علی علیه‌السلام [تنها] یک پرچم دارند، درحالی‌که دیگران پرچم‌ها، پس در زمین ثابت باش و از هیچ‌یک از آنان پیروی نکن تا مردی از فرزندان حسین علیه‌السلام را ببینی که همراه او عهد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پرچم و سلاحش است...»

نویسنده می‌خواهد از فقره «فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه و أمره» این‌گونه برداشت کند که ممکن است وصیت مورد خدشه و اشکال قرار بگیرد، پس نمی‌توان آن را به‌عنوان عاصم از گمراهی تلقی کرد و اگر یمانیون چنین ادعایی دارند، چیزی جز فریب افراد بی‌اطلاع نیست!

این درحالی است که این روایت هیچ منافاتی با عاصم بودن وصیت از گمراهی ندارد؛ اینکه روایت وصیت در شناخت مهدی باعث گمراهی نمی‌شود، منافاتی ندارد با اینکه برای اطمینان قلب عده‌ای که گمراه نشده‌اند از تأییدات دیگری همچون صدای آسمانی که همان رؤیا و مکاشفه است استفاده شود. در این روایت نفرموده است که ممکن است وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عده‌ای را گمراه کند و حتماً باید کنار نشانه‌های دیگری جمع شود؛ بلکه به‌صراحت و برخلاف برداشت محمد شهبازیان سخن از این است که وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشکال‌ها و تردیدها را برطرف می‌سازد. در ادامه می‌گویید اگر این وصیت در کسانی باعث رفع شبهه کامل نشده باشد در ادامه می‌تواند به نشانه‌های دیگری که همراه قائم وجود دارد چنگ بزند؛ مانند ندای آسمانی که به نام وی زده می‌شود. این حرف دقیقاً همان چیزی است که انصار امام مهدی علیه‌السلام گفته‌اند و می‌گویند و سید احمدالحسن بارها بر آن تأکید کرده است که نصّ مستقیم خداوند - که تفسیر ندای آسمانی است - از طریق رؤیا به دست مردم می‌رسد و این نصّ و شهادت الهی همراه و قرین با نصّی است که از خلفای سابق ارائه می‌دهد. در نتیجه وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همان نصّی است که برای انسان‌های عاقل

و منصف کفایت می‌کند و اگر به هر دلیلی نتوانست خودش را با این وصیت راضی کند، می‌تواند از نشانه‌های دیگری همچون علم و پرچم و ندای آسمانی کمک بگیرد.

در این روایت چند نکته مهم به چشم می‌خورد:

۱. وقتی فهمیدیم نصوص موجود در کلام حجت‌های سابق همان دلیل اصلی اثبات مدعی صادق است، پس ناگزیر این وصیتی که در این روایت به آن اشاره شده است باید نص و بیّنۀ قائم (عج) باشد؛ به عبارت دیگر اینکه در کنار سلاح و پرچم پیامبر (ص) که اشاره به علم و پرچم قائم دارد، وصیت و عهد پیامبر (ص) به‌عنوان نص و بیّنۀ قائم مطرح می‌شود و در آن وصیت، ویژگی‌هایی هست که درباره نص قبلاً گفتیم؛

۲. همان‌طور که یمانیون درباره نص ملکوتی و رؤیای صادقه توضیحات فراوانی ارائه داده‌اند که این رؤیا به کمک نص مکتوب می‌آید و مردم در حقانیت مدعی صادق رؤیای متواتر می‌بینند، در این روایت نیز به این رؤیا اشاره می‌شود که اگر کسی با وصیت و نص قائم باز دچار شبهه و حیرت باشد، در این صورت ندای آسمانی و رؤیاهای متواتری که مردم می‌بینند باید شبهه را رفع کند.^۱

حال، همه این نکات را کنار هم بگذار و بین که اهمیت وصیت پیامبر تا چه حد است و این وصیت از اثبات امیرالمؤمنین (ع) و تک‌تک ائمه (ع) مورد استفاده و شهادت قرار می‌گرفته تا درباره قائم و زمان ظهورش. از طرفی پیامبر (ص) این وصیت خویش را به بازدارنده از گمراهی موصوف می‌کند. و از طرفی هیچ متن وصیتی از پیامبر (ص) در تمام کتب شیعه و سنی یافت نمی‌شود، مگر همین متن موجود در کتاب غیبت شیخ طوسی. از این جهت تمام این قرائن به ما کمک می‌کند که تنها متن موجود از وصیت پیامبر (ص) را انکار نکنیم و بدانیم این همان نص مدنظر است که نه‌تنها تعارضی با روایات ما ندارد، بلکه با اصول

شناخته شده از داستان وصیت پیامبر ﷺ هم خوانی دارد؛ مثلاً وصیت پیامبر ﷺ موصوف بوده به اینکه تا روز قیامت باعث نجات و هدایت می شود؛ پس حتماً اشاره ای به جانشینان امام دوازدهم خواهد داشت، زیرا براساس احادیث اهل بیت علیهم السلام که پیش تر به برخی از آنها اشاره رفت، دوازده مهدی از نسل امام مهدی علیه السلام خواهند آمد و قید تا روز قیامت باید شامل تمام جانشینان پیامبر ﷺ یعنی ۱۲ امام و ۱۲ مهدی باشد، نه فقط ۱۲ امام. در این صورت امروزه ما با احتجاج و استناد سید احمدالحسن به تنها متن وصیت پیامبر ﷺ مواجه شده ایم که متصف شده است به بازدارندگی از گمراهی و یقیناً این متن، نقش بسزایی در تعیین و معرفی قائم علیه السلام در عصر ظهور دارد. حال آیا رواست بگوییم متنی که قرار بود ائمه را از گمراهی نجات دهد امروز بازیچه دست یک مدعی کذاب شده است؟ آیا رواست بگوییم متنی که قرار بود مهدی با آن همراه شود و خودش را با آن معرفی کند امروزه بازیچه دست مدعی کذاب شده است؟

سخن پایانی نویسنده

نویسنده دو نکته را در انتهای کتابش بیان می کند که به وضوح نشان می دهد وی در انتهای کلماتش به هرچیزی چنگ می زند تا تیرهای بیشتری را به سمت وصیت پیامبر ﷺ و دعوت مبارک یمانی رها کرده باشد. او در نکته اول حرف عجیبی بر زبان می راند که نشان می دهد سخن انصار امام مهدی علیه السلام در باب ارائه نص توسط مدعی صادق را نفهمیده است و اینکه چگونه وصیت عاصم از گمراهی پیامبر ﷺ در آخرالزمان به ما کمک می کند تا مدعی حق را تشخیص دهیم و چرا در روایت تفسیر عیاشی سه بار تکرار شده که همراه قائم علیه السلام، وصیت پیامبر ﷺ است و او با چنین عهدی از رسول خدا شناخته می شود.

او می گوید چون وصیت باید به امر نیک و معروف و شناخته شده عقلی صورت گیرد، پس یقیناً پیامبر به شخصی بی سواد و دروغ گو وصیت نمی کند و از آنجا که احمدالحسن

این گونه است - العیاذ باللہ - پس مصداق مهدی اول در وصیت نیست! البته او برای اثبات بی‌سوادی و دروغ‌گویی سید احمدالحسن، مخاطبین و محققین را به کتب دیگری ارجاع می‌دهد که به‌زعم خودش توانسته در آن کتب اثبات کند سید احمدالحسن سخنان متعارضی دارد یا اینکه روایات را تقطیع می‌کند. البته یمانیون پاسخ توهمات وی در کتب دیگر را بارها داده‌اند و جهل و نادانی او نسبت به مسائل را بر همگان تبیین کرده‌اند.^۱ همچنین، اینکه سید احمدالحسن انسان عالم و باسوادی است بر بسیاری از مخالفان هم مخفی نمانده است.

اما محمد شهبازیان در باب ارائه نصّ و وصیت باید در نظر داشته باشد که این نصّ و وصیت است که ما را به سمت مصداق حقیقی حجت‌الهی راهنمایی می‌کند و زمانی که این نصّ، به تبع عاصم بودنش ما را از مدعی حقیقی آگاه کرد، باید با او همانند دیگر حجت‌های الهی رفتار کنیم، نه اینکه به این نکته توجه نداشته باشیم و گمان کنیم خودمان با عقلی مسبوق به بدعت‌ها و جهل‌ها می‌توانیم تعارضاتی را به حجت خدا نسبت دهیم و بعد بگوییم به‌زعم من این شخص نادان و بی‌سواد و دروغ‌گوست، پس حجت‌های گذشته به او وصیت نمی‌کنند! یادمان نرود که همین نادانی‌ها و بی‌سوادی‌ها و دروغ‌گو بودن‌ها را به انبیای الهی نیز نسبت می‌دادند و از این طریق توجهی به نصّ و بینات ارائه شده نمی‌کردند:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّبِ الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾^۲ (اشراف کافر قومش [در پاسخ او] گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغ‌گو تصور می‌کنیم).

۱. پاسخ جامع به شبهات و دروغ‌های کتاب «ره افسانه» محمد شهبازیان:

<https://goo.gl/SUXdeu>

در پایان باز هم به کلام عده‌ای از علما چنگ می‌زند و بیان می‌کند که همین اشکالات متعددی که بر حدیث وصیت گرفته است باعث شده آن علما این حدیث را شاذ و نادر بنامند. چون قبلاً نظر علما و بحثی را که پیرامون آن شده است، به تفصیل بیان و بررسی کردیم از تکرار آن پرهیز می‌کنیم؛ اما دو نکته را کوتاه اشاره می‌کنم که:

۱. آنچه باعث شد تا عده‌ای روایات مهدیین را شاذ بدانند اصل تعارض ظاهری است که با روایات رجعت یا دولت انتهایی قائم برقرار است، نه آنچه از اشکالاتی که محمد شهبازیان به‌زعم خویش بر حدیث وصیت وارد دانسته است؛

۲. شاذ دانستن عده‌ای از علما صرفاً نظر شخصی خودشان است و این ضرری به حقیقتی که امروز ثابت شده است نمی‌رساند. این درحالی است که عده‌ای از علما و بزرگان به‌صراحت امر مهدیین را بر روایات رجعت ترجیح دادند که قبلاً امرش گذشت:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ كَامِلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ.»^۱ ابوبصیر از کامل از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «قائم ما چون قیام کند مردم را به امر (ولایت و امامت) جدیدی دعوت خواهد نمود؛ همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت فرمود، و اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه نیز بازمی‌گردد و خوشا به حال غریبان.»

سخن پایانی

برای رسیدن به حقیقت و درک حقانیت دعوت مبارک یمانی لازم است مردم با ذهنی سالم و بدون تشویش نسبت به امر مدعیان دروغین، در این باره تحقیق کنند. کسانی که

به‌زعم خودشان برای دفاع از خداوند و دینش با این روش به مخالفت با دعوت یمانی می‌پردازند و با ترساندن مردم از مدعیان دروغین، ذهنشان را از سلامتی که لازمه بحث و دقت است خارج می‌کنند، لطمه بزرگی به مؤمنان منتظر می‌زنند. کمترین مفسده و ضرر این روش این است که همین روال را با مدعی صادق نیز در پیش خواهند گرفت. به بیان دیگر اینکه اگر امروز سعی کنیم و مردم را نیز به این روش عادت بدهیم که در مقابله با دعوت مدعیان، در وهله اول حالت فرار به خود بگیرند، همین امر و تاکتیک را در مواجهه با مدعی صادق نیز مرتکب خواهند شد و مهدی موعود نیز به‌سبب همین روش غریب مانده و انکار خواهد شد. در روایات نیز به این مسئله اشاره شده است:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لَوْ خَرَجَ الْقَائِمُ لَقَدْ أَنْكَرَهُ النَّاسُ يَزِجُ إِلَيْهِمْ شَابًا مُؤَقَّفًا فَلَا يَلْبَثُ عَلَيْهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ.»^۱ ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «چون قائم ظهور کند، مردم او را انکار می‌کنند؛ زیرا او به‌صورت جوان موقفی به‌سوی مردم برمی‌گردد و جز کسانی که خداوند در عالم ذر از آنان پیمان گرفته کسی بر اعتقادش به او باقی نمی‌ماند.»

در روایت دیگری چنین وارد شده است:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ كَامِلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ.»^۲ ابوبصیر از کامل از امام باقر (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «قائم ما چون قیام کند مردم را به امر (ولایت و امامت) جدیدی دعوت خواهد نمود؛ همان‌گونه که رسول خدا ﷺ دعوت فرمود، و اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه نیز بازمی‌گردد و خوشا به حال غریبان.»

۱. غیبت طوسی، ص ۴۲۰.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۱.

یک پای ثابت این انکار و غربت و تنهایی قائم علیه السلام، شیعیان و منتظران آن حضرت هستند و این از سادگی و خودبرتربینی جاهلانۀ ماست اگر بخواهیم خودمان را از امتحان ایمان به حضرت علیه السلام در زمان ظهورش معاف بداریم یا اینکه خود را از قبل پیروز بدانیم:

«عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ، مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: يَا أَبَا الْجَارُودِ، لَا تُدْرِكُونَ. فَقُلْتُ: أَهْلَ زَمَانِهِ؟ فَقَالَ: وَ لَنْ تُدْرِكَ أَهْلَ زَمَانِهِ، يَقُومُ قَائِمُنَا بِالْحَقِّ بَعْدَ أَيَّامٍ مِنَ الشَّيْءَةِ، يَدْعُو النَّاسَ ثَلَاثًا فَلَا يُجِيبُهُ أَحَدٌ.»^۱ ابی جارود از امام باقر علیه السلام پرسید: قائم شما کی قیام می کند؟ فرمود: «ای ابی جارود، تو [او و زمان قیامش را] درک نمی کنی.» گفتیم: مردم زمانش [را نیز درک نمی کنم]؟ فرمود: «مردم زمانش را نیز درک نمی کنی. قائم ما به حق قیام می کند بعد از اینکه از شیعه مایوس می شود. مردم را سه بار دعوت می کند، اما کسی جوابش را نمی دهد.»

شاید کسانی که امروزه خود را شیعه و در راه حق، و منتظر آن حضرت می دانند، این گونه روایات را حمل بر وجوه دیگری کنند و در دلالت روایات بر نکته مذکور شک و شبهه ایجاد کنند؛ اما برای پذیرش این روایت و امثال آن - که کم هم نیستند - نه نیازی به بررسی سندی حدیث داریم و نه دقت در متن و متنبه به خشخاش گذاشتنش. آنچه از قرآن و روایات متعدد و عقل نشئت گرفته از معارف اهل بیت به دست می آید، این است که همه مردم در سنت غیر قابل تغییر الهی مبنی بر امتحان و آزمایش بندگان، شرکت دارند و از این میان، امتحان شیعیان و مدعیان انتظار بسی سخت تر خواهد بود. کسانی که در امتحان حجج گذشته مردود شدند امروزه کمتر مورد توجه اند. آنها امروزه نیازی به امتحان آنچنانی ندارند، زیرا رشدی نداشته اند؛ اما شیعیان دوازده امامی و منتظران ظهور حضرت مهدی علیه السلام باید در معرض امتحان جدیدی قرار بگیرند تا از بین آنها، آن که عیارش کمتر و ناخالص است جدا شود:

﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۱ (آیا مردم گمان کردند همین که بگویند «ایمان آوردیم» به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم [و این‌ها را نیز امتحان می‌کنیم]. باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد).

کسی که در کتب روایات مهدوی اندک توفقی کرده باشد، خوب می‌داند که مسئله امتحان و غربال و تمییز مخصوصاً بین شیعیان و اصحاب ائمه (علیهم‌السلام) جزو مسائل تأکیدی اهل بیت (علیهم‌السلام) بوده است و در این باب روایات عجیبی از آن بزرگواران به ما رسیده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ لَتَمَحَّضَنَّ يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ تَمَحِيصَ الْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ وَ إِنَّ صَاحِبَ الْعَيْنِ يَدْرِي مَتَى يَفَعُ الْكُحْلُ فِي عَيْنِهِ وَ لَا يَعْلَمُ مَتَى يَخْرُجُ مِنْهَا.»^۲ از امام باقر (علیه السلام) رسیده است که فرمود: «ای شیعیان آل محمد، حتماً تمحیص و جداسازی می‌شوید؛ به گونه تمحیص سرمه در چشم؛ همانا کسی که سرمه بر چشم می‌مالد می‌داند چه زمانی سرمه بر چشم ریخته شد، اما نمی‌داند چه زمانی از چشم خارج می‌شود.»

یعنی زمانی که از سرمه استفاده می‌کنیم متوجه نمی‌شویم که چه زمانی طول می‌کشد تا از چشم پاک شود؛ چون سرمه در چشم می‌ماند و در روزهای متوالی، کم‌کم و اندک‌اندک از چشم پاک می‌شود؛ به گونه‌ای که متوجه تغییر نخواهیم شد و این‌گونه جداسازی و تمییزی بین شیعیان محقق خواهد شد که تعداد اندکی در دایره ولایت حضرت باقی خواهند ماند؛ اما این جداشدگان و غربال‌شدگان گمان می‌کنند همچنان در راه مستقیم هستند:

«عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَلَالٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَاتَ أَبِي عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرُ وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ السِّنِّينَ مَا قَدْ تَرَى أُمُوتُ وَ لَا تُخْبِرُنِي بِشَيْءٍ فَقَالَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ أَنْتَ تَعْجَلُ فَقُلْتُ

۱. عنکبوت، ۲ و ۳.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۰۶.

إِي وَ اللَّهُ أَعْجَلُ وَ مَا لِي لَا أَعْجَلُ وَ قَدْ كَبِرَ سِنِّي وَ بَلَغْتُ أَنَا مِنَ السَّنِّ مَا قَدْ تَرَى فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهُ يَا أَبَا إِسْحَاقَ مَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى تُمَيِّزُوا وَ تُمَحِّصُوا وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَقْلُ ثُمَّ صَعَرَ كَفَّهُ.»^۱ ابراهیم بن هلال گوید: به ابی الحسن امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، پدرم بر اعتقاد به این امر (ظهور قائم و منجی) از دنیا رفت و من نیز به سنّ و سالی رسیده‌ام که می‌بینی. من می‌میرم و تو به من خبری نمی‌دهی؟ فرمود: «ای اباسحاق، تو نیز شتاب می‌کنی؟» عرض کردم: بلی، به خدا سوگند شتاب می‌کنم و چرا نباید شتاب کنم درحالی که (سنّ من بالا رفته و) من از سنّ و سال بدان پایه رسیده‌ام که خود می‌بینی. فرمود: «ای اباسحاق، آن امر واقع نخواهد شد تا اینکه از یکدیگر باز شناخته و پاک‌سازی شوید؛ تا اینکه باقی نماند از شما جز تعدادی بسیار کم.» [سپس کف دست خود را (به‌نشانه زيرورو شدن) برگرداند].»

در این روایت نیز امام رضا علیه السلام خطابش را درباره تمییز و غربال متوجه اصحاب امامیه خود می‌کند؛ یعنی همین شما اصحاب ما که منتظر ظهور قائم ما اهل بیت هستید، باید چنان پاک‌سازی شوید و در معرض فتنه و امتحان قرار بگیرید که شیعیان واقعی مشخص شوند، و ظهور این امر را حواله به این امتحان و فتنه می‌کنند؛ پس امروزه این ما شیعیان هستیم که باید در بوتۀ این امتحان قرار بگیریم تا امر محقق شود.

با همه این اوصاف و سفارشات اهل بیت علیهم السلام، سزاوار نیست که با ترس از وجود مدعیان دروغین و بدون بررسی علمی به راحتی از کنار این مسئله و مسائل این چنینی گذر کرد. وجود شبهه یا شبهات یا اشکالات ظاهری امری طبیعی در ظهور منجی و قائم علیه السلام است؛ اما آنچه باید بدان توجه کرد این است که آیا این شبهات بی‌پاسخ مانده‌اند؟ آیا اصلاً این شبهات به‌درستی طرح شده‌اند؟ آیا طبق معارف اهل بیت علیهم السلام درباره راه شناخت حجت‌های الهی،

مخصوصاً قائم عجلت پیش رفته‌ایم؟ یا اینکه طبق هواهای نفسانی و راه من درآوردی با این دعوت مقابله کرده‌ایم؟

نکته‌ای که باید بدان توجه عمیق داشت این است که نباید انتظار داشته باشیم مسئله معرفی و شناخت حجت‌های الهی کاملاً شفاف و بی‌شبهه باشد. مردم تصور می‌کنند همه امتحان‌ها و خوبی‌ها و بدی‌ها در پس این ماجراست؛ به‌گونه‌ای که انتظار دارند در مواجهه با حجت‌های الهی دچار هیچ‌گونه رنج و زحمتی نشوند و هرچه هست در اطاعت یا عدم اطاعت از فرامین ایشان پس از ایمان است؛ این تصور غلطی است؛ اصل همه امتحان‌ها در این دنیا، ایمان به حجت‌های الهی است. لازمه امتحان در این باره، این است که راهی برای انکار و رد مدعی صادق باقی بماند و این یعنی شبهه‌ناک بودن امر دعوت انبیای الهی. البته در این میان مشخص می‌شود که راه حقیقی برای شناخت به‌طوری که حجت تمام شود چیست و تفاوت اساسی بین مدعی صادق و کذاب کدام است.

در انتها از خداوند متعال خواستارم این نوشته را از من بپذیرد و آن را وسیله‌ای برای هدایت منتظران واقعی ظهور امام زمان عجلت قرار دهد و تمامی محققان را به پرچم هدایت یمانی راهنمایی کند. والسلام علی من اتبع الهدی.